بسم اللہ الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین ۔ ❁ ❁ ❁ ❁ ❁

اما بعد فقیر چون بار دیگر سنه ۱۲۳۳ ہجری سیزدہم ماه رجب روز دوشنبه بشرف ملازمت زبدة المفسرین خلاصة المحققین جامع علوم ظاهری واقف فنون باطنی سیدنا و مرشدنا وهادینا حضرت مولانا مولوی شاه عبد العزیز صاحب دهلوی قدس الله اسرارهم مشرف گشت وبعد چهار روز استجازت کتابت بعضے از فوائد قولے و فعلے آنحضرت که احصائے جمیع آن دشوار است کرده یافته از روز جمعه شروع نمود وبالله التوفیق روز دوشنبه بعد عصر در اثنائے مشی که معمول حضرت است شرف قدمبوس حاصل کرد بعد استفسار خیر و عافیت جسمانی و روحانی و اهلی و مالی از کسب اشغال وغیره پرسیدند عرض داشتم که ان شاء الله العزیز عرض خواهم داشت دو دو روز علی الاکثر پیغام و سلام علما و مشایخ و اشتیاق قدمبوس و محبت احباء خود مثل مولوی عسکری و غلام انبیا خان صاحب وغیره و محبت و جان نثاری اکثر عقیدت مندان صوبجات بنسبت بحضرت و مریدان خصوصًا منشی نعیم الدین خان صاحب و محبتی و عزیزی شیخ لطف علی و شیخ مبارک الله وغیره انچه بیاد می آمد مجملًا و مفصلًا گذارش ساختم

دور تجویز مکان سکونت و آوردن اسباب مسافت نمودن گذشت ارشاد شد باعتبار سوره آخر سورة
اذا جاء که آنرا سوره نصر و فتح میگویند است خبر بقیام اجل آنحضرت صلعم و جهت آنکه چون انواع نصرت
بحضرت رسید و آنچه مطلب از بعثت بود بحصول انجامید حالا بیا ارشاد شد که آنحضرت مصداق خبر
خلافت حضرت آدم و تتمه آن از چهار نوع بود قریب عرض داشت که سوای تفسیر ظاهر از آیات و احادیث
و اقوال بزرگان نکات و لطایف که ارشاد میشود و بزرگان سلف فرموده اند مقصود گوینده هم
بوده باشد یا از قبیل فهمید عشاق از اقوال و احوال مختلفه شعرا مثل خسرو و سعدی و حافظ حالت فنا و بقا
و راز دنیا خود است ارشاد شد مطلب قرآن که علم الهی است حاوی جمیع معلومات ازلی و ابدی است و
او تعالی بے شبه میداند که فلان این مطلب خواهد فهمید آنچه همه مے فهمند خواهد بود باقی بخیر در بیت
ضمن ذکر سعدی و فصاحتش و اکثر ساده گوئیش با کیفیت دور و در شعر عاشقانه اش و نوع بیان و
بعضے مضامین خویش بالبسیار اشعار سعدی و قدر علم آن بزرگ ملاقات خسرو در پیریش در وقت
شباب و کرامات سلطان المشایخ با سعدی و خسرو در مقدمه طعام در دهلی و باز طلبیدن سلطان خلجی
سعدی را از شیراز و نیامدنش و جوابش که مقصود طلب من بود از خسرو حاصل است و باره ذکر حال حافظ
که اکثر فوائد سلوک در شعر میگوید و عالم و متقی و مرید شاه نیرنگ نامے بود و شراب نمی خورد و چون امیر
تیمور بعد فتح شیراز و کشتن شاه شجاع نام آوران شهر را بطور تبرک به بخارا برد حضرت لعش بند حیات بود
ملاقات حافظ ثابت و معروف اما استفاده اش مجهول ارشاد شد که یاد دارم روبروی والد ماجد شخصے
حال خود بیان کرد که در شیراز بطور سیاحت رفتم قبر سعدی اندرون شهر و قبر حافظ بیرون بسبب اکثر رندان
و مے خواران در انجا جمع میشوند و جائے خوب است حافظ خود گفته ع که زیارت گه رندان جهان خواهد بود
مردمان شهر مراجعت نمودند مرا هوا خوش آمد ماندم و گفتم اے حافظ امروز مهمان توام و خرچ راه ندارم
دگر گشنه هم هستم قریب پهر شب بازی باده گذشته بود که دیدم یک مشعل روشن معه یکخوان بر سر آدم یک
کس مے آید اول خطر ناک شدم آخرش چون قریب آمد آواز داد که مهمان حافظ کجاست چون همین من
بودم در باز کردم و حقیقت پرسیدم گفت همین که خسپیدم دیدم حافظ میفرماید شخصے مهمان من شده گرسنه

وهیچ ندارد چیزے سرو بده بعد بیداری هرچند طعام تقسیم شده بود تلاش آنچه بهم رسید داد نیست
پنج اشرفی هم داده باز گشت در جواب سائلے ارشاد شد جیتل بجائے دمڑی از قسم فلوس خورد
مضروب در زمان سابق رائج بود و تنگه از قسم شاهات چنانچه حالا هم رائج بخار است مریدے
پرسید اشت که محبت خسرو با شیخ واقعیست ارشاد شد فی الواقع خسرو فرط محبت و فنا با شیخ
داشت و شیخ را هم رافت و محبت بحالش بسیار بود و فرمود که در وقت رحلت شیخ که مشغوف سماع بود
بر جنازه اش غزل سعدی ــ سرو سیما بصحرا میروی نیک بے عهدیکه بے ما میروی
خواندند چنانچه جنازه متحرک گشت و دست هم کشیدند برون تا در گردید شیخ رکن عالم پیر مخدوم جهانیان
نبیره شیخ بهاء الدین ذکریا که نماز جنازه هم خوانده بود قوالان را موقوف ساخت و شیخ را مدفون
کردند درین ذکر مریدے را وجد در گرفت درین ضمن ذکر قدر علم خسرو و فوقیت او از شیخین سابق خصوصا
در صنایع و بدایع و تعریف اعجاز خسروی و اشعار و الفاظ آن فرمودند در جواب پسند فرمودند که
علم جامی از ینها زیاده از تصنیفش معلوم میشود که محقق بود در فنون عربی تصنیفات ایشان معلوم
نمیگردد و ذکر نظامی گنجوی و خاقانی و انوری وغیره شعرائے سلف بود فرمود که در شعر نظامی درد
معلوم نمیگردد و عالمان که از تصوف و باطن بهره داشتند خوب با مزه بودند و فرمود انوری در قصاید
و سعدی در غزل و فردوسی در مثنوی مثل پیغمبر بوده اند یعنے اتباع ایشان میکنند درین ضمن ـ
فرمودند که وقتیکه چهارده ساله بودم و مزامیر نے شنیدم خبر شده که شاگرد و خلیفه والدم بودند مزامیر هم
مے شنیدند روزے در عین مجلس سرود و مزامیر بنده را طلبیدند رفتم دیدم متحیر گشتم ناچار نشستم نوعے
از وجد بود و این غزل مذکور مے شد ــ از مدرسه بکعبه روم یا بمیکده ای پیر ره بگو که طریق صواب چیست
درین اثنا شاگردے از شاگردان که فاضل بودند یا طالب علم جدید پیش آمده پرسید که با شاگرد و مرید شما
هم حالا بفرمائید که بعد تحصیل علم کجا روم فرمودند که اول بمیکده بعد از ان بکعبه باید رفت بنده هم بعد
آنکه والد ماجد بے بنده طعام مے خورند آنحضرت میدانند حالا هرچه مرضی باشد فرمودند که برائے
شنوانیدن سماع طلبیده بودم که خوش میشدند حالا اختیار است چون بخانه آمدم عند الطعام

حضرت والا نقل کردم بسیار تبسم کرده فرمودند آئے لطف همین است که اول بہکیده بعد ازا
باید رفت مریدے عرضداشت که نسبت مصطلحه چه معنی دارد ارشاد شد که همین کیفیت حاله
گویند بهر رنگے که باشد باز عرض کرد که حضور چه معنی دارد همین یکسوئی را میگویند فرمود که شما خوانده
علم حضوری و علم حصولی میدانید و ما سوائے علم ذات و صفات خود علم حصولیست مثلاً همه آنچه کا
فهمیده بود و نیز این لفظ گاہے شنیده انکه بعد فنا و بقا خود را ہم مظہرے از مظاہر میداند ارشاد
یکسو شدن طبیعت نوعے از حضور است یا مقدمه آن ارشاد شد آنچه در ابتدا ازین قسم میشود چندان
اعتبار ندارد زود زایل میشود و در انتہا زایل نمیشود بلکه زوال التفات میشود بلکه کامل ترین آنہا آنست و
کمتر میباشد التفات ہم زایل نمیشود ارشاد شد مقصود چشتیان اخراج قوت عشقیه است در اول
بازی کنند آنچه ممدات آنست از ذکر جهر و سماع وغیره میکنند و آنچه مضرات آنست ازان اجتناب نمایند
میگویند چون عشق حاصل شد حضور و انکسار ہمه خواهد شد و مقصود نقشبندیان حضار نقش دلدار و نقش
گویا تصحیح خیال لہذا آنچه ممدات است از خاموشی و اجتناب از مضرات مثل ذکر جهر و سماع وغیره مے نمایند
میگویند از استقرار حضور فنا و بقا و عشق ہمه خواهد شد و مقصود قادریان تصقیل و انکسار نقش است
میگویند چون صاف شد آنچه مقابل آنست جلوه گر خواهد شد مریدے عرضداشت که نسبت عشقیه با
انکسار ضد است باجمع میتواند شد ارشاد شد که جمع میتواند شد چنانچه در کمال محبت پیش معشوق بلحاظ
عظمت شان او خود را ناچیز و حقیر میداند و گویا نمیباشد ؎ بلبلے برگ گل خوش رنگ در منقار داشت
هر زبان بانگ و نوا صد نالہائے زار داشت ∴ گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوه معشوق درین کار داشت ∴ باز عرض کرد که این چنین حالہا عاشقانرا بتصور یا
خیال این معنی یا دست میدهد ارشاد شد نه بلکه حالے دست میدهد بے تصور چنین امورات لاکر
باعث همین است اگرچه علمش او را بالفعل نشده مریدے در ضمن ذکر فرط محبت و اعتقاد عموم خلایق
از علما و صلحا و زہاد و عباد بلکه رقاصان و قوالان و طوائفان که بتسبیح یا غیر برائے حصول مطلب خود
باوجود تنازع و تباین که سورش عداوت است نخوانند و عوام و خواص توسل بنمایند عرضداشت شاید که

فہرست مضامین ملفوظات حضرت مولانا مولوی حافظ شاہ عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی قدس اللہ سرہ

۲

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد و آلہ و صحابہ اجمعین اما بعد خاکپائے بزرگان دین کمترین محمد بشیر الدین صدیقی قنوجی ابن مولوی حافظ محمد عبد الہادی میرٹھی غفر اللہ ذنوبہما و ستر اللہ عیوبہما بخدمت با برکت ناظرین با تمکین نسخہ طیبات ہذا عرض پرداز است کہ چون احقر از حین طالب علمی بحصول کلام اولیاء کرام و ملفوظات اصفیاء عظام در سر داشت خصوصاً بر تصانیف مقتدائے علام و پیشوائے اولیاء کرام حضرت مرشدنا و مقتدانا مولانا مولوی شاہ عبد العزیز صاحب محدث دہلوی قدس اللہ اسرارہم و نیز دیگر بزرگان والا شان کہ این قلیل البضاعت و احقر خدام و نیز اکابر این گمنام از قدیم الایام طوق ارادت و تلمذ آن خاندان عالی شان در گردن داشتہ و ہموارہ این نسبت را موجب فخر انگاشتہ بنا بر علیہ چنان شوقے رو دادہ بود کہ دائما جستجو مے بودم و اگر جائے نشانے ازان مے یافتم بہر حیلہ کہ توانستم خواہی کثیر و خواہ قلیل بدست مے آوردم چنانچہ بسیارے از کتب و رسالہ ہائے مختلفہ بدست آوردم کہ انشاء اللہ العزیز اشاعت آن خواہم نمود لیکن از مدت مدید و عرصہ بعید پیرا یہ دل ناشر آن بود کہ اگر کسے از تلامذہ یا ارادت جناب شاہ صاحب ملفوظات طیبات نوشتہ باشد حاصل نمایم الحمد للہ کہ بموجب من جد وجد بعد مدتے از روئے دلی و خواہش قلبی حاصل گردید یعنے این نسخہ ملفوظات طیبات بحصول انجامید مگر افسوس و صد افسوس کہ بوسیدگی و کرم خوردگی کتاب مذکور نام نامی و اسم گرامی جامع ملفوظات ہذا دریافت نتوانست گردید البتہ از مطالعہ این کتاب فیض مستطاب اینقدر مستنبط میشود کہ جامع این ملفوظات از مریدان ارشد و اخص الخواص آنحضرت قدس سرہ بودند کہ جناب المغفرت شان -

بغایت رنج و الم گردید کما هو مذکورًا فی آخر الکتاب ـ الغرض چون احقر را این دولت بی
بها و نعمت عظمی بحصول پیوست گوئی که روح به تن آمد و نعمت غیر مترقبه رو نمود نصیحت
کافهٔ مسلمین بحکم الدّینُ النّصیحة تقاضاء آن کرد که این گوهر بی بها را مخفی نباید داشت
و نیز بعض اخوان و احباء اصرار فرمودند که ازین چنین فیض عام خلق الله را محروم
داشتن کار دانش نیست ـ بناءً علیه بنظر افاده عام مسلمانان برای طبع کمر همت
بسته معرض طبع در آوردم و در طبع نسخه موصوف محنت شاقه کشیدم مگر تاهم بسبب
دریدگی و بوسیدگی اصل کتاب بعض بعض جا شکوک باقی ماندند ـ برای درستی آن
قلم برداشتن و کلام خود را بکلام بزرگان مخلوط ساختن سوء ادبی پنداشتم مجبور بحال
خود گذاشتم علاوه برین بعض بعض اغلاط از اهلیان مطبع هم رو داده ـ
ازین جهت غلط نامه بآخر کتاب متضم ساختن ضروری افتاد ـ اکنون
از ناظرین توقع آن دارم که اگر جای غلطی یابند احقر یا جامع را
هدف سهم ملامت نسازند بلکه موجود را غنیمت دانسته جناب
شاه صاحب و مؤلف را و نیز بطفیل این هر دو بزرگوار
احقر را هم که باعث اشاعت نسخه گردیده بدعاء خیر
یاد فرمایند و بگویند ـ اللّهم اغفر لمؤلفه
ولمرشده ولمن سعی ولتصدّی
بطبعه ولوالدیهم اجمعین ـ
برحمتک یا ارحم الرّاحمین

ر آنحدیث که بمال صحتش معلوم نیست که اذا احب الله عبدا یعنی چون دوست میدارد او تعالی
خود را میفرماید یا جبرئیل ندا میکند در آسمانها که فلان را او تعالی دوست میدارد تا آنکه دوست
رند همه اہل آسمان و زمین و چرنده و پرنده خواہد بود فرمود حدیث صحیح است لیکن بر بنده احسان مے
یاقت ندارد مریدے عرضداشت که محبت با بندگان خاص تشبیه بالیا ہی کرده اند هم محبت خدا
ان گفت سوائے این معنی که بالله باشد فرمود آرے مریدے عرض کرد که بعضے مریدان یا پیران
چنین کلمات در فرط محبت که میگویند مثل شاه سید و یا شاه حسام الدین مصرع ؏ ؏
نه مے ترسم مگر تو اللهی ؏ و گفتن سائے حامد شاه نگر را چه دخل در غلبه حال بوده باشد فرمود آرے
رعرض کرد مرا و از غلبه حال زوال عقل است گفت نه بلکه نوعے از غلبه حال آنست که به یکطرف چندان
جهه شود که جانب دیگر ملحوظ نه نماید یا در سرور و بسط کلمات بے ادبانه گوید چنانچه قصه شبان در مثنوی
عرض کرد صحیح است فرمود خلاصه اش در حدیث آمده برخ سیاه که غلام حبشی بود باران امسال نے
بید پیش نبی وقت رجوع کردند فرمود این طور غلامے است اگر دعا کند بارش میشود دیدند که در راه
بزنت طلب نبی گفتند گفت خاوند خود را اسباب داده مے آیم آمد در خواست کردند در صحرا رفت
لقے ابنوه بغرض باران و نیز سخن عجیب که غلام حبشی خورد سال چه میکند و چگونه باران مے آید
فرض گفت اے خدایا که گناه نمیکردیم که تو ما را حال امسال امید نہی یا تو حالا بخیل شدی ہمچنین مے
نت یا [illegible] آمده در حدیث آمده که شخصے در بیابان بود ہوائے خوش و سبزه دلکش دیا بود که
شت برائے چرانیدن کرد او بچرانید وا این خوش خوش مے گفت اے خدا اگر ترا یابو بودی ہمراه یابوے
خود بچرانیدم نبی وقت گفت ہمچنین کلمات بے ادبانه مگو وحی آمد که ما ہرکس موافق عقل او میخواہیم
سید احمد از سادات قطبے ساکن رائے بریلی بزرگ زاده مرید و خلیفه حضرت که در حقش حضرت
میفرمودند که در خاندان مجددی نسبت آدمی باستقرار خدا او را کرامت کرده و بسیار کسان ازو دہلی
زو منتفع میشوند عرض کرد که الله چه معنی دارد فرمود روز سه شنبه در تفسیر قل ہو الله گفته بودم که
اسم ذاتیست که جامع جمیع صفات کمال باشد و آنحضرت حق است و از حضرت غوث الاعظم

مرد لیست که اسم اعظم همین اسم است که اگر در دل قایلش سوای الله نباشد باز عرض کرد که بنده را از جمله
اسما ازین اسم اطمینان و تسکین زیاده حاصل میشود ارشاد شد شیخ ابونجیب سهروردی عم و پیر شیخ
شهاب الدین سهروردی را همین معمول بود که مرید را بعد در خواستش از شغل باطن پیش خود نشانده
تلاوت نود و نه نام با معنے و حاصل آن بوجه احسن بترقیق و تحقیق میکرد و بهر نامے که ملتذ و
مونس بنسبت از دیگر اسماء بسیار می شد تلقین همون اسم میفرمود در رفته رفته بالله میرسانیدند و
الا میفرمود حالا در تسبیح و تلاوت و نقل و خدمت فقرا مشغول باشید فرمود همه اسماء داخل درین
اسم اند الا ان بذکر الله تطمئن القلوب مریدے عرض کرد که معنی اطمینان چه باشد فرمود آرام گرفتن
و از خطرات پریشان یکسو شدن یعنے خاطر جمع مریدے در همراهی سنگریزه ها از هنگام مشی دور
میکرد فرمود تا کسے بقصد ایذا نبر باید و نیز فرمود که در حدیث موجب ثواب آمده و بعضے را بیک
امر دور کردن خار خشک آمرزش شده جوان رعنائے در مشی وقت شب تلقی کرد بشفقت ملتفت
حالش شدند ذکر لطیفه بمیان کرد ارشاد شد که عبدالله نامی امیرے رفیق شجاع الدوله و
مصاحبش بود روزے در نواح جونپور سگ در پے خرگوش رها کردند گرفت و چون آموخته بود
بوے میکرد و نمیخورد نواب گفت اے عبدالله ببین که سگ هم نمیخورد جواب داد دیدم که سگ
نمیخورد باز فرمود ملا دو پیازه که خوش گوئے بود با بادشاه عباس صحبت ها داشت روزے در
شکار یابوئے را در پے صیدے رها کرد چون درمیان این قوم نامهائے وحوش و طیور هم
سنی و شیعی منسوب اند از آنکه گفت که این سنی است ملا در جواب دیگری که نام قبیح داشت گفت
شیعی باشد مریدے عرض کرد که خرق عادات و کرامات سلف که نقل میکنند از زر کردن خشت
و مشی علی الماء و علی الهواء وغیره راست است یا از جهت استعداد زمان و اختلاف آیات باین
نوبت رسیده ارشاد فرمود مبالغه همراه یافته لیکن خرق عادات بعضے مثل غوث الثقلین متواتر
رسید که انکارش نمے تواند شد و در زمان سابق بسیار بوقوع مے آمد موجبش آنکه دخل در خرق عادات
ریاضات شاقه را بسیار بود حالا آنچنان ریاضت کم میشود مریدے عرض کرد کمال همین حضور د

بیان …

معنی اطمینان دل

قصه شکار عبدالله

قصه ملا دو پیازه

سوال در باب خرق عادات و کرامات

ا دبقاد اتباع شریعت بعشق وشوق است فرمود آرے ارشاد شد اولیا چہار قسم مے باشند بعضے
متفرق مثل عبد الحق رودلوی و عبد القدوس گنگوہی ایشان را توجہ بطرف امتیاز کمتر میباشد و بعضے
اہل خدمات ہمچو اقطاب و بعضے اہل تجرید و تفرید بعضے عرفا کہ مشاہد حق در ہر مظہر میباشند و تحقیق
یامی نمایند مثل شیخ اکبر و حضرت مجدد و غیرہ بیرے عرض کرد بعضے اعمال کہ در حدیث ہم آمدہ اند برائے
یا مثل صلوۃ و ادعیہ یا امور دین کہ واقع اند و تاثیر نمیکنند ارشاد شد جواب آن علما از سہ وجہ میدہند
یے آنکہ شرائط مفقود اند اذا فات الشرط فات المشروط دویم آنکہ در حدیث چنین آمدہ کہ درین
اینہم خواص است نہ آنکہ خواہ نخواہ چنین خواہد شد اگر اجابت چنین بشود محذور عظیم لاحق مے شد
یے آن دعا را کردہ آب بارش میخواست دیگر برائے مصلحت خود نیز آن میخواست علی ہذا القیاس سیوم
بے تحقیق و آن آنست کہ بسبب بعض کثرت ظلمات نورانیت دعا نتیجہ بین نمی دہد چنانچہ در برشکال اسباب در جائے
ی اے نہند تر میشود و بیوست چندان کار خود نمیکند و بر عکس آن در موسم گرما ہمچنین چون جوار ظلمات
صی یا دیگر وجوہات تر میشود استجابت و عالم میشود یا میشود مفہوم نمیگردد و نیز اجابت قدرے خدا مے
ید یا بسبب بعض مصلحت دیگران باد عطا نیفر باید در جواب شخصے فرمود سعدی میگوید ~

آن نیم کہ حلال و حرام نشناسیم — شراب با تو حلال است آب بے تو حرام

محمد علی شاہ عرض کرد کہ حضرت بعد ختم قران باز شروع کردند از چہ راہ است ارشاد شد در حدیث
کہ خوشحال آنکہ چون بمنزل رسد باز بار بر بندد معنی آن شدند کہ چون قران شریف تمام کند باز شروع
بہ لہذا میخوانند ارشاد شد معمول الدباجہ آن بود کہ بعد ختم قران ہم حدیث میشد اینجا ہر دو اتفاق مے
د مردمان چنانچہ در قران مثلاً فہمیشوند در حدیث نہ و مارا ہم چنانچہ در قران معنی ہائے عجیب
ب دست میدہد و آمد میباشد در حدیث نہ در حدیث موافق کتب بیان میکنم شخصے سوال کرد کہ حریر
پوشیدن مردان را درست است ارشاد شد حال حریر و زری باف یکسان است بقدر دو چہار انگشت
شبہ بزنان نباشد جائز است اگرچہ برائے زینت باشد و چون مردان و زنان یک چیز را میکنند تشبہ
ت باقی نمی ماند باز فرمود بالتبع جائز است نہ باستقلال چنانچہ کسے نقرہ یا طلا اگر کم ازین مقدار پوشد

حرام هست باز فرمود در بعضی تبع هم خلاف کرده اند بعضی تبع استر را میدانند این صحیح نیست مگر تبع آنکه
از کلاه تو مے سازند آن بقدر چهار انگشت اگرچه در پارچه خود مثل کلاه بود و یکے آنکه مثل چقن و پاپوش
وغیره باشد بالکل هر قدر که باشد جائز است مسترشدی عرض کرد که روز گذشته جناب آنحضرت را بصورت
شریف دیدم و گویا که توجه فرمودند و بسیار ملتذ گشتم و قلب من از آنوقت سبک گشته و محبت از آن
صورت بسیار مے یابم مریدے عرض کرد دیدن آنحضرت بصورت دیگر چه حکم دارد ارشاد شد درین
مقام مذاهب مختلفه اند نزد امام غزالی بهر صورت که بیند لیکن صورت آنحضرت دیدن اوست و اگر بصورت
دیگر یعنی سیاه فام پس محتاج تعبیر میشود در صورت اول نه و راجح همین مذهب است چنانچه شخصے بشکل
سیاه آنحضرت را دید مرشدش گفت در دین و ایمان تو نوعے خلل است و نزد محدثین در صورت
غیر داخل حدیث من رانی نشد آنکس عرض کرد تعبیر رویایم چیست بصورت حضرت ارشاد شد مو بکمر
آنحضرت صلعم وجود مستعار یا نیم یا شیء چون شبنم بدل از صورت او افتاب طرفه دارد مریدے عرض کرد
که قرابت با شیعی دادن یا ستدن جائز است یا نه ارشاد شد علما ماوراء النهر قایل کفر و ارتداد آنها
اند هرگز جائز ندارند علما دیگر قایل بدعت و فسق نزد آنها جایز و نیز ارشاد شد بسیار مشکل در هند و قصبات
است شاگردے پرسید که در چاه فلان مسجد نجاست افتاده و شخصے بران مطلع شد و آن روز با کسے نگفت چنانچه
یکروز آب در مسجد و محله خرج شد فرمود آنها نجس شدند آنکس عرض کرد خیلے دشوار است که همه اوندیران
کنند و اختلاط با هم واقع اگر یک یک کس دور کند باز از اختلاط نجس خواهد شد اگر عمل بحکم شافعی قلتین را پاک
داشته شود که عند الضرورت جائز است البته نجات میشود آنحضرت فرمود که نزد حنفیه ناپاک شدند چون
دشوار باشد عمل بحکم شافعی که نیز حق دایر است خیر شخصے سوال کرد که عقیقه فرض هست ارشاد شد نزد
ابو حنیفه و شافعی و مالک سنت است لیکن تاکید بسیار آمد اما نزد احمد فرض است برائے صبیه یک نر زیاده
برائے کودک دو و استخوان نشکنند و گوشت سه حصه نماید یک با قربا و یک بخانه و یک بمساکین پرسید
که مادر و پدر خورد یا نه ارشاد شد در کتابے ندیده ام اما برائے رسم نخورد بهتر است بعد هفت روز یا بیست
یک تا چهل یک والا هر گاهیکه خواهد میتواند شد نیت همچو قربانی کند لفظ عقیقه گوید با قربانی واجب

شرط نصاب است وعقیقه نه باز ارشاد شد دعا وقت قربانی هم آمده نوشته باید برد وقت ذبح
ل بسم الله بطور قربانی اگر یاد نباشد هم میشود مثل نیت نماز بهتر آنست که پدر ذبح کند اگر
اشد جد یا عم یا مادر یا نایب ایشان ارشاد شد به تجربه رسیده ونیز در کتب شافعیه آمده که
لم موافق چونکه در وقت بریدن در دیگ انداز دکودک خوش خلق میشود ارشاد شد معنی الله لبیار
گفته اند صوفیه پسند کرده همین معنی اشتقاقیه سیبو یه را معنی الله آنکه بوی هر کس دلیه نماینده ارشاد شد
نزد ما تعداد اجل بسنین و شهور مقرر است و نزد جوگیه بنفوس پس او شان از دم کشی عمر خود را بزعم خود
یاده مینمایند چنانچه بشنیده شریف من قریب العصر شاهجهان میفرمودند که در بنای قلعه دو جوگی مثل
وزه مرغ بر آمدند بعد تحقیق عمر شان معلوم شد که در عهد حضرت عمر نه صد سال بر آمد مریدی عرض
کرد که پس تحقیق مطلب شان شد ارشاد شد همین قدر مقرر بود چنانچه شاه منور وغیره عمر دراز
یافته اند نقل سید علی همدانی خانقاه معلی در کشمیر با جوگی و بحث آب شدن هر دو نفی و اثبات و
نشان آب و بوی خوش و ناخوش و کمی اعضایش و اثبات فضیلت اسلام مریدی عرض داشت
داز چه راه کمی اعضا است بید نشد ارشاد شد آنجا محض نتیجه ریاضت بود وانجا به حضرت حق ارشاد
شد تزو محققین شیطان از قسم اجنه است ذریت وغیره همه دارد و همراه هر اولاد آدم ذریت او
هم تولد میشود و شریک در اولاد واملاک میباشد و جواب عالمانه مطابق معقول و منقول طالب العلم
مباحثی توجیه احسن داد مریدی عرض کرد که همزاد که میگویند اصلش چیست و حقیقت او چه
ارشاد شد که در حدیث همین قدر آمده که همراه هر انسان بچانه شیطان فرزند متولد میگردند و او
همراهش می ماند و یا سایه آدم او را رابطه محبانه باشد و از تصور و خیال مسایه بطور عکسش جن مذکور
مسخر میگردد و سایه چیز دیگر است و او چیز دیگر و در حدیث صحیح آمده که هر کس را شیطان است مرا
نیز لیکن مرا الله العزیز از شر او سالم میدارد - بعضی به این گفته اند که او را مسلمان ساخته دیگر حدیث
صریح درین مقدمه هست که شیطان آدم علیه السلام مسلمان نشده و شیطان من مسلمان گشت لیکن بدرجه
صحت نرسیده اگر مسیر سیدنقل بشنید ارشاد شد سابق ازین شخصی شبی در درگاه حضرت سلطان

المشایخ بود چون خلقت شهر فضلا و علما و فقرا عوام و خواص حاضر میشدند یا بعضی فضلای شهر سوالی
تراشیده کرد که مثلاً نومسلمی بعد قبول اسلام کدام مذهب اختیار نماید و از کجا تحقیق شود که مذهب
حق کدام است اگر طلب علم نماید مدتی می باید و انجام هم خطرناست بعضی چیزی بچیزی فرمودند
مثل آنکه کمتار فریقین اختیار نموده تحصیل کند یا بعد تحصیل هرچه خوب داند عمل نماید آخر تفویض بر
بنده نمودند چون آمدند و آوردندش پرسیدم هرچند دانستم شیعی است درین پرده الزام میخواهد گفتم از شش
وجه بداند که حق کدام است اگر عقل داشته باشد اول آنکه کعبه خانه خدا در آنجا کدام دین جاری است
دوم کدام مذهب پنهان همچنین مدینه سیوم قران کرا محفوظ میشود و کرا نمی شود چهارم بعد نبوت ولایت
است در کدام فرقه جاری پنجم اعیاد و جمعه که طریق اسلام است کجا ششم جهاد در هند از که جاری شده
و سلطان محمود و شهاب الدین غوری وغیره که بودند و هستند مریدی عرض کرد که عدم حفظ
قران مجید کمتر است ارشاد شد صریح در کتب نیست لیکن به تجربه رسیده و مسموع ام از اکابر شده چنانچه
دو کس یکی فلان و دیگر فلان که همین دعوی قصد یاد کردند سوای یک دو سیپاره و سوره بیاد
نه آمد تا که بعد محنت دو چهار سال مردند بلکه بعضی از حفاظ که بطمع مال شیعی شدند فراموش شد
نام آنها هم گرفته این قصه را باید نگاشت بکار خواهد آمد مریدی عرضداشت که مسمی الہ
بخش قوال جوان خوش رو و خوش گو و خوش خو مریدان مرید از جهت محبت و خلوص که دارد مستدعای
غزل حضور کرده است ارشاد شد از غزل والد ماجد بعضی از آن خود بیاد ورده خواهم داد غزل از
والد ماجد ــ من نه آنم باده ام یا باده را پیمانه ام ÷ عاشق شوریده ام با عشق یا جانانه ام ÷
مبتلای چشم جانان گو میت یا جان جان ÷ اصطلاح شوق بسیار است من پروانه ام ÷ میل هر عنصر بود سوی مقر
اصلیش ÷ جذبه اصل است سر شورش مستانه ام ÷ شوق موسی دید طور او و رونار طور را ÷ در نهاد
شمع آتش منیرند پروانه ام ÷ سالها این برستیم نام تقید تهمت است ÷ در ازل پیش از زبان تعمیر شد
میخانه ام ÷ از حضرت ــ گر گلش بگذری گل پیرهن خست مفتون شود ÷ ور بالای قامت نخل و سرو
راموزون شود ÷ کاسه با معنی است دانا را نه با نام نشان ÷ خیمه لیلی نهادید اگر مجنون شود ÷

مفلس را جهان یکسر محل آفت است ⁂ شیشه چون خالیست گر بادش رسد نالان شود

ارشاد شد غازالدین خان که شاعر خوب بود میگفت هر شعر که معنی درو باشد در عالم تصوف

معنی پیدا میکند واقعیست چنانچه معنی اشعار ارشاد شد مریدی عرض کرد تلاوت سوره

بخصوص بعد عصر بزرگان مورث محبت الهی می نویسند در حدیث هم آمده یا تجربه ایشان است فرمود

حدیث نامده ارشاد شد که لا اله الا چند هر دو آشنا یست و مسلمان بود مریدی عرض داشت کرد

اینچنین کس را مسلمان میتوان گفت ارشاد شد اگر از جهت خوف ترک اظهار در برادری خود نکند

نیست والا فاسق و عاصی چنانچه او نماز بجائی فرصت و تنهائی میخواند و تلاوت کلام مجید اقرار

امنیت رسالت ترک بت پرستی وغیره کرده بود و دیگران را هم ذکر فرمود که هستند مگر آن قوت نه

در سلسله قادریه ذکر هم میکردود و درحق مریدی سید احمد صاحب از خلفاء اجل حضرت اند و سالها

خیرشان گذشته از حضرت عرض کردند که از جهت فنائیت عشق که با حضرت دارد مراهم بسیار

تن پیدا گشته ارشاد شد که محبت خالص با بنده دارد خدا خبر است خیر دهد این امر اختیاری نیست

گفته اند ⁂ تا دل بکه باید داد یا دل ز که باید برد ⁂ دل دادن و دل بردن این هر دو خدا داد است

ارشاد شد اگر حق جل و علی علم یا دیگر نعمت کرامت کند ترویج آن باید کرد و قیام کردن فرمودند

منحصر کار نیکو کردن از بر کردن است مولوی امام الدین صاحب که از روسای کلرا بها

طالب برادر خود مولوی نظام الدین صاحب آمده بودند سه سال چیزی زیاده شده تذکره تپ

آب مادر ایشان ارشاد شد چون یوسف از دید چون جدا شدند فقط قلق شان چندان جذب می نشد که کشید

چون با قلق برادر دیگر همراه گشته قوت گرفته هر دو را جذب خود کشید در تذکره ارشاد شد که نقل قول

صاحب قطله ندیده ام مگر شنیده چنانچه شعبی که ذکر او در بخاری جابجا آمده و عبدالملک بن مروان

وقت انتقالش کرد دو نسخه پیش خود طلبیده کاغذ جمع خرج معه تفصیل و مهات و پرگنات

چهار صوبه جات ملک عراق که آباد ترین ممالکش بود یکبار پیش او خوانده بعد چندی طلبید

پیش پرسید همه مطابق دفتر یادش مانده بود و نیز میگویند که ترمذی هم وقت نابینائی که بعد ایام

بیرون می آمدند خادم را برای تلاش سفیر فرستادند بہم نمیرسید فریدی که عرض کرد بشریت هر لقمه
میگردد ارشاد شد آدابی تکریم مهمان ے باید غرض که نانوائی آنجا بود از خادم پرسید که باعث پیش خواجه
مزدور می دارد دبار بار می آید و می رود هر چند ستر فقیر بسیار منظور بود لیکن خادم از بیچارگی او گفت مهمانان آمده
اند و ما حضر نیست لهذا تشویش است آنکس نان و نهاری طیار کرده پیش خواجه برد کمال شاباش شده
بمهمانان تقسیم فرمود در بسطت وقت فرمودند ای نانوا بیا و بخواه که دعائے در حق تو کنم گفت انشاء الله
العزیز خواهم خواست بر وقت خود استدعا کرد که خواجه مثل خود فرموده دهند هر چند عذر نمودند پذیرا
نکرد آخر بعد ظهر در حجره بردند چون وقت عصر برآمدند هر دو یک صورت و یک پوشاک شده بودند فرق
همین که نانوا بیهوش و خواجه با هوش بود و بعد هفت روز بمرد و درین ضمن ارشاد شد که کم چنین ے
باشد که بے مرشد ظاهر هم جذب میشود چنانچه حال اصحاب کهف که بے مرشد بے پیغمبر هدایت یافتند
چنانچه تلاوت آیتہ فرمودند که خود مرشدے و خود بینی و خود خداے در حق اینها کرد بے وسایط قبول
فرمود این را عجب گفت و نیز ارشاد شد در مشکل سخت مت شان بسیار مجرب است فریدی که
عرض کرد بنده هم میگرده باشد فرمود در وقت مشکل لیکن بطور خاصه که خواهم گفت باز فرمود که پاؤ کم
چهار آثار آرد گندم و پاؤ کم چهار آثار گوشت بز و نصف آن روغن زرد و همچنین پیاز و جزرات بخوب طیار
کرده اگر پیاز زیاده باشد چه از نگاه داشته نصف نصف آثار را هفت حصه ساخته به هفت کس صالح بدهد
شان عتاراند خواه خود خورند خواه بسگی بدهد سگی را بگویند اول بدید بده اگر آید بهتر والا هر سگ که باشد
پاؤ آثار کم بسگ بدهد فریدی عرض کرد که معنی سگ اصحاب کهف روزی چند پیش گرفت مردم شد
چه باشد ارشاد شد یعنی میگویند که با بدن برصیصا را بدل کرده در قیامت داخل جنت خواهند
کرد که سگ در بهشت نمی رود و قصه برصیصا با حضرت موسی باین طور است که حضرت موسی را حکم شد قوم
عمالقه را که قوی الجسه بودند اخراج کرد و تسلط نماید چون موسی رفت با مردم آنجا غالب آمد مردم نزد برصیصا
که بلعم باعور باشد رفته دعائی خواستند بیرون آمده دانکه را اگر دیگر لشکر دید جواب داد که دعا قبول من
پیش نخواهد رفت آخر ریش زنش را که محبوبه او بود نالیه هزار اشرفی داده فریفتند و بمبالغه تدبیرے

پرسید گفت عورات زانیه را در لشکر بفرستید چون عورات جوانان لشکر دیدند بے اجرت درعین
خواهش یافتند مرتکب شدند دیوقت عمل و دعایش اثر کرد مردم موسیٰ مغلوب گشتند موسیٰ دعاء بدکرده
که همچو سگ شده بمیرد بازگشت همچنان شد باز موسیٰ از فرزندان شان فتح کرد مریدے عرض کرد
در قیامت تبدیل بدن هم میشود فرمود آری کمتر مگر پیش از دخول بهشت یعنے بصورت اخلاق و
اعمال چنانچه در حدیث و تفسیر آمده یعنے سیاه رو یعنے بطور دیگر ارشاد شد بزرگان چهار قسم
میشوند سالک مجذوب که اول نوعے بجذب سرفراز شدند بعد ازان سلوک اختیار کردند چنانچه حضرت
موسیٰ که برائے آتش رفت شغل تجلی گشت سیوم سالک فبت که هرگز مشرف و بجذب نه شد چهارم
مجذوب محض که در تجلی سلب عقل شد آنها مثل عقیم اند مریدے عرضداشت که معنی سلوک جذب چه
شد فرمود سلوک همین اجتهادات کسب است و جذب عنایت خاوند چنانچه گفته اند شعر
الم از جانب معشوق نباشد کششے ❊ کوشش عاشق بیچاره بجائے نرسد ❊
مریدے عرضداشت که معلوم میشود جذب هم درجه‌ها دارد یعنے را محض توفیق طلب همچنین تا
تجلی که انتهاء غایت است ارشاد شد آری مریدے عرضداشت که بالکل حرکات خلاف شرع سد راه
سلوک هست یا یعنے ارشاد شد البته تکدر از همه حاصل میشود لیکن یعنے قطع تخم نسبت میکنند
چنانچه مکر و غل و غش وغیره و نخوت و تکبر و خودنمائے و طلب دنیا و جاه و مثل اینها و یعنے اگر بطور ندرت
بود چندان حرج نمیکنند چنانچه شرب مسکر یا زنا وغیره لذا یعنے قدری ظلمت میرسانند که نسبت انوار سنت
محسوس نظر مے آید چنانچه بعض مشائخ بے قصد و اراده ارشاد شد شخصے از حضرت جنید سوال کرد
عارف زنا میکند خاموش ماند باز تکرار کرد فرمود اگر مقدر باشد چرا نکند باز ارشاد شد که بسیار معتبر نیات
ست دخل نیت در هر امر هست خصوصاً سلوک ارشاد شد بزرگے عبدالقادر نامی بود که کمی خورد سے
شامید مگر هر کرا میدید بزبردستی مرید میکرد بلکه در روز دو بار مردمان تنگ شدند میگریختند یعنے
این شوق پرسیدند فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت علی را فرموده بودند تفتیش خیبر که
یا علی اگر از دست تو یک کس هدایت یابد بهتر از گنج سرخ است که تصدق کنی قصه عالم دیگر که هر کس را

میگفت که علی با معاویه در جنگ اند صلح کنم تذکره و بس یعنی عرق تازه که بعور از بعض علما بیان بود ارشاد
شد که شنیده ام تازه مسکر نیست پس حرام نباشد تا بسکر نرسد سینے و بیر نشود مریدے عرض کرد
مولانا عبد العلی فاضل مشهور فتوی حرام بودن باد نان که در خمیرش و بس مذکور شے انداز ند نوشته
اند فرمود آمے احوط همین است که نخورد و چونکه بحد سکر رسیده شے اندازند اگرچه نزد حنیفه آن هم مضائقه
نیست پس فاضلے گفت قطره مسکر حرام است فرمود آب درخت بحس نیست حرمت ادبی آنکه بحد سکر
رسد نمی خواهد شد و نیز ارشاد شد که در بعضے زمین اثر هوا سکر یا پیدا میکند چنانچه نام شهرے از ملک ایران
برد که انجانان گندم سکر پیدا میکند مردم همون تازه نان بریده بے خمیر بخورند پس اگر دو ساله او نیاید
دانست دیگر در ملک پنجاب جغرات که آنرا دران زبان چهاچهه میگویند سکر میکند پس از احرام نتوان
گفت همچنین چند چیز هائے حلال را فلان فلان شهر نقل فرمودند و باز فرمود مصلحت وقت حق دیگر
است ارشاد شد که برهان الدین ابو الخیر بلخے در طفلی همراه پدر خود میگذشت برهان الدین مرغینانی
صاحب هدایه هم میگذشت تیز تیز و برهان الدین دیده گفت خدائے من میگوید که این پسر مرجع
خلایق خواهد شد پدر شان آمین میگفت تاثیر خاک قبر اوست که هر که بخورد ذهن و حافظه درست
شود بیت میفرماید که ۔ گر کرمت عام شد رفت ز برهان عذاب + دائم کار شده که جهاد دینی است
ارشاد شد در هر دین رعایت احوال خمسه واجب است حفظ عقل حفظ نفس حفظ دین حفظ
نسب حفظ مال از سائلے ارشاد فرمود که برائے ترس خواب یا شدید بسیار خوانده باشد
ارشاد شد خانقاه معرب خانگاه یعنی جائے شاهان در جواب ارشاد شد در مسجد سه درجه هم
شود چنانچه در مسجد مدینه سه درجه اند و در عرب سرائے شاهجهان آباد هم سه درجه در جواب سائل
ارشاد شد کافر باشد یا مسلمان محتاج گرسنه را طعام باید داد مریدے عرض کرد که طاعن اند
معین الدین نیافته و نشنیده ام خلاف حضرت غوث یا حضرت نظام الدین وغیره بزرگواران ارشاد فرمود
آرے باعث این شد که در هندوستان علما راست کم بودند شود آن هم منعقد گشته بود باز فرمود
در وقت نظام الدین اولیا سه ضیا بود ضیائے سنامی منکر حضرت و ضیائے نقشه نه معتقد نه منکر

ضیاء برنی صاحب تاریخ الہند مرید حضرت و بزرگے نظام الدین بدرجه رسیده که این لقب
ایت صاحب نداہب یکہم میگویند ارشاد فرمود که اقارب اکثر بد اعتقادی باشند و ہمعصر
ت خواه نخواه منفرت کنند از جہت آنکه ہرگونه از اعمال خیر و شرعی بینند و معامله ہر نوع می افتد
بجہت ناخوش میگردند گفته اند المعاصرة اصل المنافرة چنانچه در ہنگام خوردی و ابتدای جوانی
زور س بعضے ہم محله بالائے سقفہا باواز بلند میگفتند یاران دروغ میگویند و مردم از گروه ہا
ه برائے استماع می آمدند پس حصه کنیزک و بیداری او و گفتگو با خداوند خود و تعریف کتاب سلک
سلوک فرموده در جواب مریدی ارشاد فرمود که آیات قرانی مشتمل بر دعا در فرض بہتر است که
ریق قرات اول خوانده و به نیت دعا خوانده باشد چنانچه در تہجد آنحضرت تمام شب آیات دعا خوانده
و نیز بر و ما حافظ دو چہار جا تراویح خواند ادای سنت ہمه جا خواہد شد چنانچه میان یعقوب فرزند
میں میکند که در ہر شب یک پاره در مدرسه خوانده باز در خانه معه جماعت ہمون پاره میخواند تا که دو قران
ہیت ما این پیش یکبار دو ختم میکند ارشاد فرمود که از دوازده پاس نخورده ام در دسرو غیره
احق و ضعف بسیار است علاوه ازین بسیار عورات آمده اند سوالها بسیار خواہند کرد از قبیل
تار و مسائل فقه و غیره عرض کرد که عورات کمال خوش عقیده و محبت شما را اخلاص و نثار می باشند
بود آیه چنانچه قول سفیان ثوری است علیکم بدین العجائز یعنی چنانچه عورات بی دلیل و برہان
و بابت خود را درشادی و ماتم و غیره نمیگذارند شما ہم اعتقادات خود را نگذارید و مستحکم بگیرید مریدی
ال کرد که اینکه گاہی بیعت در چشتیه و گاہی از ہمون شیخ یا شیخ دیگر در قادری و نقشبندیه میشاید جائز
ست یا غیر جائز ارشاد شد که اول در طریقه که بیعت کند بعد سلوک آن اگرچه کم باشد جاہای دیگر
طریق دیگر اخذ فیض کند مضایقه نیست بی سلوک طریقه اول اخذ ہم غیر جائز بلکه بیعت را بازیچه
ملازان نکند و آنکه بیعت متعدد از یکی چه یا پیر خود میکشند چیز دیگر است تاکید است شخصے عرض کرد که از
ن بنابرآن حاضر شده ام که چیزی از زبان مبارک ارشاد یابم مستفید شوم ارشاد کرد که بعد نماز صبح لا اله
الا الله الملک الحق المبین ده صد بار خوانده باشی فائده ظاہر و باطن ملاحظه خواہی شد باز فرمود که سلسله ہمه جو

اند و هر یک نغزها میکنند و اداب و قواعد سلوک ساخته اند لیکن بزرگان نقشبندیه قواعد سلوک را خوب درست کرده اند سلوک ایشان مانا بجنگ انگریزان است بکمال بند و بست چنانچه در اینجا اگرطعن هم میشد جامی غزلی گفته

نقشبندیه عجب قافله سالاران اند ؛ که برند از ره پنهان بحرم قافله

باز فرمود شخصی سماع می شنید و وجد میکرد مردمان گفتند شما نقشبندی هستید این وجد و سوزش از کجا گفت جائیکه خدا شد و ام چشتی اند وجد و سماع در چه چیز آمده همدرین اثنا ارشاد فرمود که در هر فرقه قصه عجیبی واقع شده چنانچه نارنگ لولی مشهور است و سابق گفته ام و نوشته باشد همچنین قصه نقالان را بسیار مشهور قریب بتواتر از اهل کشمیر شنیده ام چنانچه در کشمیر این قوم بسیار خوب میشوند خاصه است که صاحب پرتی خصوصیت بشهر دارد چنانچه دار و دارشاد شد که طایفه نقالان بطرف تبت از کشمیر رفته بودند چون انجام رقم مستقطن کم می باشند زیاده تر عجیب نقلیات ایشان را فهمیدند و بسیار اکرام و انعام کردند بعد چندی بکمال خوشی و خورمی مراجعت کرده قریب کشمیر رسیدند و در صحرای هوائی خوش و سبزه دلکش که شگوفه و طراوت کشمیر مشهور است ایشان را هم خوش آمده باهم گفتند تمام عمر برای رضای مخلوق تماشاها کرده ایم اینوقت محض بنا بر رضای خالق تماشا کنیم و قصهٔ انتهایت جهد نمائیم و دقیقه از دقایق تامرعی نگذاریم چنانچه همچنین کردند بعضی دهاقین هم از دور تماشا می کردند که یک ناگاه پارچه ایشان ماندند و تمام طایفه ناپیدا گشتند مکانی هم در اینجا بنا کرده اند بعد استماع توجه شنیدن سماع و نقل و رقص شنیدن نیافی مریدی از فرزندان ایشان فرمود که اگر همچنین بود بنا خانه هم باید رفت باز فرمود خیر باشد یا از ارشاد توجه جانب مریدی کرد فرمود هرچند در محفل مجلس عرفا را دیدی و شنیدی میشود چنانچه در تماشا بهرو بسیه عجب حالات دیده اند از ذات حضرت حق و در تماشای نقالان اتباع پیران و در تماشای رقاصان حسن و جمال شعشان ذات و صفات و شیونات چنانچه با وجود از هم نقشی حضرت مجدد در اوایل حال در سطر ما میرفت و می دید و کیفیات برمی داشت

بیا میکده و چهره ارغوانی کن ؛ مرو بصومعه کانجا سیاه کارانند ؛ لیکن سوای جاها مباحه نباید رفت چرا که التباس بدیگران می افتد هرچند با و ضرر نرسد و نمی رسد شخصی عرض کرد که درینه مرده خشت پخته می نهند فرمود اندرون نباید کرد مگر از بیرون مضایقه نیست و تخته سدره از دیگری بهتر دالا

ذکر قواعد بزرگان نقشبندیان در باب قواعد سلوک

قصد و جهد ... شیخ نقشبندی

ذکر نقالان کشمیر و غائب شدن ایشان

خسست خام یا نی انچه خالی باشد فرمود در حدیث آمده که بریدن درخت سدره بسیار بدست بلکه فرموده
که در دوزخ سرنگون انداخته خواهد شد پس بے ضرورت نباید برید و از بریدن منهدم ساختن آن مراد
است اگرچه فقها فتوی برین نمی دهند لیکن احتیاط اوست باز آنکس عرض کرد که شهید را معه پوشاکش
دفن باید کرد حکم موزه و پارچه پنبه و دستارچه فرمودند پارچه پنبه و موزه باید گرفت و باقی باید گذاشت
شخصے عرض کرد که شخصے تمام شب مشغول بسماع مزامیر بازسته باندهی طهارت کرده پیش امام شد حال
مقتدیان نماز چه باشد اگر کسے را شبه افتد باز گرداند ارشاد شد نماز میشود اگر باز گرداند اختیار است باز
عرض کرد از هر کدام فرق است یا نه ارشاد شد زنا گناه عظیم است شخصے پرسید که بعضے میگویند که با
وجود آب استنجا از کلوخ پاک نمیشود ارشاد شد که اگر از سوراخ ذکر مثل درهم یا کم از ان تجاوز کرده بے آب پاک
نمیشود مگر بضرورت و الا از کلوخ هم جایز است و زاید از قدر درهم متفق علیه است و قدر درهم هم باید شست
اگرچه ازین عفو است لیکن شستن سنت است باز عرض کرد که چون نجاست بیشتر شد حکم درهم دو است بعضے
سه نیم باشد و بقدر کف دست که آب دران قیام کند مثل روپیه کلدار هر بے عرض کرد که هر کس اضافت میکند
جان من و عقل من و جسد من این اضافت کننده که شد ارشاد فرمود که روح باز عرض کرد که روح
من هم میگویند فرمود روح خود بطرف خود اضافت میکند روح الروح همون وجود خواهد بود که من عرف
نفسه فقد عرف ربه چنانچه جامی گفته رباعی حق جان جهانست و جهان جمله بدن ؛ توحید همین است و گر شیدن
باز فرمود که اینهم یک رتبه توحید است که بیان کرد مگر شبهه ناقص باز فرمود خود قول جنید نقل کرده که
توحید قرض خواهیست که دین ادا اگر دمیشود باز فرمود که انشاء الله العزیز روزی خواهم گفت مرید
در مقدمه نیت مسافر پس امام مقیم یا حالش غیر معلوم پرسید ارشاد شد اگر حال میداند پس نیت
مثل او کند و الا با قتدیت تنش همچو امام میشود اگر نیت دو کند و چهار گذارد آن هم میشود حکمش همچو مسبوق
ارشاد شد تمثیل اول بحر و امواج دویم واحد و اعداد سیوم صورة خطے الف ربا --- عے
دل گفت مرا علم لدنی هوس است ؛ گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ ؛ تعلیم کن اگر ترا دست رس است
در خانه اگر کس است یک حرف بس است ؛ چهارم شعاع و اشکال از واحد ۵ و وجود بین چو تنهائی کرد

جانها بخشید و دلربائی ها کرد ❊ بیگانه نموده آشنائیها کرد ❊ در کسوت بندگی خدائیها کرد ❊ ❊ ❊ دیگر
البحر بحر علی ما کان فی القدم ❊ ان الحوادث امواج و انهار ❊ لا یحجبنک اشکال یشاکلها ❊
این تشکل فیها هی استار ❊ خواهی اگر از نکتهٔ توحید مثال ❊ بنگر بتامل سوی فانوس خیال
یک نور بسیط است مبرا ز صور ❊ ظاهر شده در صورت چندین اشکال ❊ پنجم هیولای عناصر و صاحب
بسایط و مرکبات ؎ چیست آدم عکس وی لم یزل ❊ چیست عالم موج بحر لا یزال ❊
عکس را کی باشد از نور انقطاع ❊ موج را چون باشد از بحر انفصال ❊ ششم کلی طبعی با افراد ❊ ❊
کلما فی الکون وهم او خیال ❊ او عکوس فی المرایا او ظلال ❊ لاح فی ظل السوی شمس الهدی
لا تکن حیران فی تیه الظلال ❊ هفتم ملک جن با صور متمثله یعنی پری و مثلهٔ هشتم شخص با لباس
؎ وسبدم گر شود لباس بدل ❊ شخص صاحب لباس را چه خلل ❊ نهم روح با قوی و اعضا قطعه حیات
جهانست و جهان جمله بدن ❊ ارواح ملایکه حواس این تن ❊ افلاک و عناصر و موالید اعضا ❊
توحید همین است دگرها همه فن ❊ دهم مرئی و مرایا متعدده کما قال الشاعر ؎ و ما الوجه الا واحد غیر انه
اذا انت عددت المرایا تعدد ❊ ارشاد شد که درین تمثیلها نقصانهاست خللی که در تمثیل اول است اینست
که حدوث امواج بسبب تحریک باد یا بسبب غلیان که در جزر و مد میشود ظهور می نماید و اینجا غیری نیست که در
بحر قیوم تاثیر کند و باعث حدوث امواج گردد و خللی که در تمثیل دویم است آنست که ظهور مراتب اعداد غیر
متناهیه از واحد بسبب تکرار واحد با اعتبار معتبر است و در اینجا تکراری نیست و نه اعتبار معتبر را دخلی
خللی که در تمثیل سیوم است که صورت خط الف فی حد ذاته منشأ حروف دیگر نمیشود الا بانضمام نقاط
و دوایر و در اینجا انضمامی نیست لیس فی الدار غیره دیار خللیکه در تمثیل چهارم است اینست که اشکال
بر چیزی دیگر قایم اند که غیر نور است مثل کاغذ یا جامه و نور فی نفسه شکل ندارد و نه اشکال قایم به او میشوند
در اینجا از نور چیزی دیگر نیست که اشکال با و قایم باشند و قایم مقام کاغذ و جامه تواند شد و خللی که در تمثیل
پنجم است اینست که هیولا محض استعداد دارد و فعلیه در ذات نیست و در فعلیه بلکه در وجود خود محتاج بصورت
است و در اینجا چنین نیست بلکه ذات حضرت حق منشأ فعلیه و تحصیل هر چیز است و قیوم هر ذات است

[illegible]

وخللی که در تمثیل ششم است اینست که کلی طبیعی معرا از افراد وجود ندارد واگر گویند کلی طبیعی موجود
است بتعین وجود اشخاص پس انحصار وجود کلی در وجودات اشخاص لازم است واگر گویند که کلی طبیعی موجود
است بمعنی وجود اشخاص پس در حقیقت کلی طبیعی موجود نشد و اینچنین بهردو تقریر درین مسئله محال است
وخللی که در تمثیل هرویه است اینست که هرویه در آن واحد تصور متعدد به تمثیل نمی تواند شد و در
ملک وجن این خلل نیست پس این تمثیل چشتیان تر است بنسبت تمثیلات دیگر زیرا که روح ملک وجن قیوم
جمیع صورتهاست پس توهم احتیاج و انحصار درین تمثیل واقع نمیشود و همچنین تکثر صور در آن واحد
مشکل نمی افتد وخللی که در تمثیل هشتم است اینست که لباس مغایر شخص است فی الحقیقت پس نسبت
عینیت ندارد و انجا اسم عینیت است و غیریت باعتبارے وخللی که در تمثیل نهم است اینست که روح را با قوی
و اعضا مطلقا عینیت نیست بلکه روح را با قوی و اعضا تعلق تدبیر و تصرف است و تحریک و تسکین و لبس و
خللی که در تمثیل دهم است آنست مرئی و مرآت مغایرت کلی دارند هم در وجود و هم در ذات و اگر مراد صورت
منطبعه در مرآت است پس آن عرض است قائم بمرآت و از صفات مرآت است و شخص جوهر است قائم
بنفسه در رفع این خللها آنست که هر تمثیل بیان حال مرتبه ایست از مراتب حق و ذات حق در احاطه کسے
نمی آید پس هر تمثیل در مرتبه از مراتب صادق است چنانچه گوینده اینجا گفته است شعر
هر مرتبه از وجود حکمی دارد ۞ گر فرق مراتب نکنی زندیقی مریدے عرض کرد شریعت محض بنابر
مصلحت ظاهر هم آمده ارشاد شد بعض جا البته در قرآن شریف و احادیث امر مصلحتا که انرا از باطن هم علاقه
نباشد بجز ثواب طاعت یا ضرر متوقع که رفع آن ضرور بود آمده باز عرض کرد که منجمله مزامیر مستثنی
باشد و آواز خوش جایز بود و نائے عجم و چغانه و طبل غازیان که عبارت از نقاره و دهل بود بوقت لهوا
جایز بود نائے عراقی و سارنگی و ستار و قانون چه تقصیر کرده اند و چه قباحت دارند که حرام شدند ارشاد شد
فی الواقع درین بسیار گفتگوهاست و راغبان سماع و قائلان اباحت مزامیر گفتگوها کرده اند و رساله ها درین
باب نوشته اند و محمد غزالی هم درین امر بسیار صلاح نموده و بسیار آلات را خارج از مزامیر کرده فرصت نیست که
اینوقت گویم خوب درین باب دیده و شنیده ام بعضے گفته اند هرچه از ان او از حروف و صوات نیاید مثل

بعض احکام شریعت بنابر مصلحت ظاهر آمده

بیان مزامیر

سارنگی و ستار که خوب عبارتها معلوم میگرد ند مگر طنبوره که هیچ آواز نمید هد حرام است مگر وجه آن بیان
نکرده روزی شخصی سوال کرده بود من هم حیران بودم یکایک القا کردند که سبب حرمت مزامیر است که
فقط اواز خوش که آن الفاظ با معنی و نیک میخوانند خوش کننده عقل است و در ضمن آن قلب هم بحرکت
می آید ازین جهت مباح اند و آواز مزامیر که محض صوت بی معنی اند طبیعت را غالب میسازند و در ضمن آن قلب
هم مسرور میشود لهذا منع گشته که چندان غالب کردن طبع در شرع مراد نیست و دف و نائی و چلغوزه
و طبل غازیان وغیره را آنحضرت شنیده یا از شنیدن آن منع نفرموده ازین جهت مستثنی است ارشاد
شد که حکمت هم در خاندان ما معمول بود چنانچه جد بزرگوار و عم فقیر دوا میکردند والد ما جد و بنده موقوف
ساخته مگر میخوانم شرح داود طائی وغیره بعض کتاب که در شهر مشکل میشد حکماء تحقیق مینمودند حالا
کتاب الی موقوف شده ازین امر نجات حاصل است مریدی عرض کرد که علم را مشکل از تصنیف منطق
میشانید چه فایده است فرمود بعضی بسبب اختصار و بعضی را سخن بهم خوش می آید چنانچه سید رکن الدین نامی
که شیعه غالی بود و برنام من لعنت میکرد و در فکر کشتن من بود کتاب فصول اکبری میخواست که بخواند چون بی
شرح کسی نمیتوانست فهمانید مردمان مرا نشان میدادند قبول نمیکرد که صورت او نخواهم دید چون شوق
غالب شد بیامده پرسید خوش شد آخر رفته رفته شاگرد گشت و روزی گفت تحقیقات شما و فهمیده شما از
همه خوب است گفتم که از جمله تحقیق من این هم است که صحابه را محترم میدارم و سب نمیکنم پس توبه کرد مگر در جناب
معاویه گاهی بی ادبی میکرد و وقت موت وصیت تجهیز و تکفین من کرده بود همدرین ذکر ارشاد فرمود
که هفود و صد با دست بنده مسلمان شده اند لیکن شیعی غالی همین دو دیگری ولی بیگ و دو چهار کس
دیگر هم حالا قریب اند که شوند شخصی سوال کرد که در قصبات و قریات فرد ما نیکه کلمه و کلام درست نمی دانند
فیصله شان درست است یا نه ارشاد شد اگر انکار ضروریات دین نمیکنند جایز باشد چنانچه ارشاد فرمود
که در صحابه کنیزکی بود حایض که برای چرانیدن بزان رفته بود بزی بمرد آن کنیزک از سنگ پاره تیز
را ذبح کرده آورد صحابه را در حلت و اکل آن شک کرد پیش آنحضرت بردند آنحضرت از کنیزک سوال کرد
که خدا کجاست اشاره طرف آسمان کرد فرمود که درست است خلاصه آنکه خدا را موجود و متصف بصفت کمال

داند گو از حقایق و دقایق الغافل باشد مریدی عرض کرد که بعضے عوام پرستش بتان می نمایند
باز کلمه هم میگویند و خدا را واحد و بتان را مخلوقش میدانند ارشاد شد تا بتان را نگنند مسلمان نشوند حسب
تذکره ارشاد شد پسر محمد علیخان ارکانی ترجمه تحفه اثنا عشریه بعربی از مولوی اسلمی کنانیده در ملک عرب
فرستاده قصد ارسال یک نسخه پیش مصنف داشت اتفاق نافتاد و تاریخ تحفه کسے گفته قطعه
تحفه را یک فقه دان که درو ؛ سوی هر معرفت سراغ آمد ؛ سوئے الفاظ معانیش بنگر ؛
هست دریا که در ایاغ آمد ؛ بسکه نورے هدایت است و یقین ؛ سال تصنیف او چراغ آمد ؛
حسب تذکره فرمود کسے گفته قطعه جامع علم و عمل شیخ الورا عبد العزیز ؛ آنکه او اندر جوانی کامه پیران
میکند ؛ بسکه استمداد دارد از سحاب معنوی ؛ بحر مواج است چون تفسیر قران میکند ؛ در تذکره
ارشاد فرمود که در حدیث آمد که اگر ریسمانے از بالائے هفت آسمان در زمین سفلی انداز د هر آئینه
مے افتد بر خدا نه تو در مکانے نه مکانے از تو خالی باز ارشاد شد که جان در کدام عضو
است سر یا پا یا ناخن یا موے شخصے سوال کرد که اصل نقش پای شریف که آنرا مشتهر بقدم شریف
کنند در حدیثات آمده ارشاد شد محدثین صحیح نمیدانند مگر جلال الدین سیوطی نوشته
است هر چند سند آنرا تلاش کردم نیافتم مگر نقش قدم حضرت ابراهیم صحیح در مکه موجود هست و نقش
قدم نعلین آنحضرت که عند الوحی بسبب بار وحی در جائے افتاده بود باز آنکس سوال کرد فاتحه
خواندن در چنین جاه و بوسه دادن جائز باشد فرمود فقها تجویز نمیکنند مگر محبت اگر درود خواند مضائقه
نیست باز آنکس پرسید که بوسه دادن به قبر مادر و پدر یا دیگر بزرگان و گل انداختن چه حکم
دارد ارشاد شد که در مقدمه زیارت قبر بسیار بدعات راه یافته فقها از ان منع میکنند میگویند
اگر بر قبر مادر و پدر مخصّصاً لمس و بوسه کند مضائقه نیست اینقدر در حدیث آمده که در راهی آنحضرت
مے گذشت دو قبر بودند فرمود اینها عذاب کرده میشوند بگناه خود که یکی از بول چندان
پرهیز نمیکرد و دیگرے سعایت مینمود پس چوبے طلب فرمود میگویند که از درخت بیلا بود
دو پاره ساخته بر هر دو قبر بدکور گذاشت و فرمود تا خشک نخواهد شد عذاب بر اینها نخواهد شد این

سخن احتمالات بسیار دارد بعضی احتمال رفع عذاب مطلق کرده بر سر قبر گل میگذارند مگر مرده را از بوی خوش راحت میشود در حدیث آمده را یحه خوش برای مرده در وقت برون روح می آرند پس آنکس گفت که بر تعزیه هم همین احتمال جاری باید ساخت فرمودشما طالب العلم هستید آنجا قبر معلوم نبود هیچو سحری قبله بوده آنجا فراز حضرت معلوم هست و نیز ارشاد فرمود که در قصیده برده گفته که اثر قدم شریف که ثابت است در ریگ نمی افتاد عوض آن در سنگ اثر می کرد هر چند حق اثر دیگر هم میتواند شد در جواب سائلی ارشاد شد که قصه مردان پوشیدن درست است اگرچه بعضی بقدر انگشتری تجویز نموده اند و پارچه ذهبی هم جائز اگر ملمع کرده باشد و عورات را ذهب جائز اگرچه بعضی مثل کڑا یعنی ٹهوس جائز نکرده و مردان را که تشبه بزنان نشود و هر پیشه عرض کرد که آدم را چه قدر مدت شده باشد ارشاد شد قریب هشت هزار سال و ارشاد کرد حدیثی که روایت میکنند قبل آدم آدم هسلم جرّا الی غیر المنتهی غلط است و در توریت عمر آدم و نوح تا ابراهیم ضبط کرده اند و از ابراهیم تا اینوقت بخوبی ضبط کرده اند پس درین شکی نیست و این آدم در هر جا و هر قوم که باشند اولاد همین آدم خاکی اند و در حدیث آمده که قبل ایشان اجنه و جانوران و بعضی برزخ یعنی اند که صورت آدم داند کی بعض جانور چنانچه بنود آن نقل همون اشکال مینمایند و اینکه بعض مسلمانان یا هند و میگویند که فرنگیان از اولاد بوزنگان و خنازیر ممسوخه یا اولاد بوزنگان که از سر اندیپ آورده بودند یا عورات ایشان که اتوالد و تناسل شده همه غلط واقع است هر پیشه عرض کرد که منشا این غلطی چه و آن کیتو درا از اولاد ایشان دانند چه خواهد بود ارشاد فرمود که در وقت آدم اجنه و آدمیان مخلوط ماندند اگرچه منع شده بود لیکن تا زمان نوح و طوفانش مانده بود چنانچه ما با جانوران و طیور حالا معاش میکنیم همچنین با جنیان معاش مختلط بود از طوفان بالکل جدا شد هم چون قابیل برادر را کشت و جواب یافت در هر دو گشت در میان اجنه رفت و که خدا شد و نیز در میان اجنه رسم است که تیتی میگرفتند چنانچه حالا هم بعض جا رسم است پس بسبب تخلق و قرابت مادری اولاد آدم خود را جنی فی النسب و اتحاد فی غیره اخلاق همه از اجنه سابق از سابق بوده اند چنانچه صنم و غیره در جای بر آمده بود و دران زنا گشته که

در وقت تبارنہا السنر ظاہر دران جا بود چون حسابش میکنم کمتر از ہیژده ہزار سال نشود مریدے
عرض کرد که اینہا کیان بودند ارشاد شد ہمون قوم سابق اجنہ وغیرہ آدم را ہمین شست ہزار سال
شده تحقیق این آدم خاکی متاخرترین خلقت است صاحبزاده میان موسیٰ صاحب سوال کردند که
بدن بے روح بر سر آب می آید و بعد روح در آب می نشیند با وجودیکه روح شئ الطف است ارشاد شد
چیزیکه در ہوا در مے آید مثل خشت ہزار من بر سر مے آید و خلاف آن سنگریزه ہا کیا مثہ در ته آب مے
نشیند تا که روح در تن میباشد ہوا را در آمدن نمی دہد چون تعلقش باقی نماند ہوا تخلل شده لطیف است
ارشاد شد بسبب کمی خلاف باد باز ارشاد شد که این از جمله دو سوال مشکله است چنانچه بچه ہر جانور
جلد تگ و کند و بچه آدم بعد دو سال آہم بضعف بیش آنکه سر آدم موافق قدش کلان است خلاف
دیگران که نسبت با قامت شان خورد میباشد این کلان سر آدم را برائے آن داده اند که مخیله و قوت
فکریه آن زیاده باید تا سر انجام جمیع امورات نماید و سیوم آنکه باعث چیست که اگر چیزے بر دست راست
بند گران می آید نسبت با دست چپ باعثش آنکه دست راست سر انجام امورات می نماید پس اورا گویا در بند
بندنگ میشود خلاف دست چپ معطل میباشد ازین جہت اورا گران نمی آید ارشاد شد که بعض
امورات که بعد تجربه معلوم میشود یکی آنکه مطالعه کتب خوب آنکس میکند که نحو خوب یاد دارد و در
مناظره کسے غالب می آید که اصول خوب یاد میدارد و فکر بخانه نشسته تنہا کسیکه منطق خوب یاد دارد
ارشاد شد عالم پخته آنکه چہار چیز درست باشد مطالعه و درس و تحریر و تقریر و مناظره درست
داشته باشد باز ارشاد شد که طور درس ہر علم انجا جدا بود چنانچه بیان فرمود و ارشاد
ساخت که طور درس تصوف باین طور میکنانیدم یعنی اول لوایح بجائے میزان بعده لمعات
و شرح لمعات بعده دُرّهٔ فاخره تصنیف شاگرد محی الدین قونوی بعده فصوص بعده فتوح الغیب
در تذکرهٔ منشی نعیم الدین خانصاحب ارشاد شد که در حدیث آمده که شخصے پیش آنحضرت
صلے اللہ علیه وسلم آمده عرض کرد که چہار خصلت بد دارم اگر فرمائے یکے ازین چہار بگذارم و ہر چہار
گذاشتن نمیتوانم بار پرسید که کدام کدام خصلت ہاست عرض کرد که دزدے و زنا و دروغ گوئی شراب

آنحضرت فرمود احوال تعزیرات اینها معلوم است گفت آری پس فرمود که دروغ را بگذار آنکس قبول
کرد و رفت چون اراده حرکتی میکرد اقرار دروغ و سزا یاد میکرد و باز ماند گفت مرا بس کرد محمد صلی الله
علیه وسلم از هر طرف بعده مریدے عرض کرد مرید شدن رسمی هم خالی از فایده نیست ارشاد شد آری
تجربه است که مرید رسمی هم مخصوص توجه پیران طریق میگردد و مدت تذکره ارشاد شد قول شیخ
اکبر است که الصوفی لا مذهب له مریدے عرضداشت که این قول بظاهر در اختیار مذهب گفته یا در
مقام تاویل ارشاد شد که این وسعت عظیم دارد زیرا چه مراو از صوفی معتقد وحدت وجود است چون
چنین کس هر جا ظهور حق مے بیند در حق و باطل باطل را هم حق میداند اینوقت در دسر است گفتن
توانم گفته اند شعر جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
ارشاد شد که علم تصوف کمال دقیق است هر که آنرا بخوبی میداند صدر او غیره پیش او هیچ نیست
بزرگے در سفر جانب سمرقند میرفت او را فرمود یا حفیظ دو کم هزار بار و سوره لایلاف بے تغیر
بسیار خوانده باشی مریدے عرضداشت که مقصود بالذات و بالاصل از انزال کتب انبیا و صحف
سخه است یا بجا آوردن احکام ظاهر ارشاد شد تو در درس شنیده باشی اسلام و ایمان و احسان را
آنحضرت بیان فرموده است مقصود اصلی بالیقین احسان است چنانچه اسلام بے ایمان معتبر نیست
بعضے مثل غزالی ایمان بے احسان اعتبار ندارد مگر اینکه نجات ازین هم ممکن باز فرمود که عباد
بے احسان روح بے جسد است باز فرمود هر یکے ازین هر سه خاصه نتیجه است هر که اسلام را
انقیاد ظاهر دارد مال و حرمت او از سلطان و طاعن محفوظ است و هر که اسلام مقرون با ایمان دارد
نجات نصیب او ست و هر که بمرتبه احسان رسید قرب الهی حاصل میشود گویا احسان کمال رتبه ایمان
است مریدے عرض کرد نوشته غزالی همه درست و صحیح ست فرمود آری باز آن مریدے عرض کرد
غزالی میفرماید عقیده که آنچه بعوام آموزند این پوست عقیده باطن است و نیز میگویند که آن قدر
گاه که عبادت عوام از آن بهشت و عبادت خواص از آن حضرت الهی است پس ازین معلوم
میشود که ابطال بهشت ظاهر میکند فرمودند مدعا آنست که غرض در سائے ایشان آن د

تا آنجاست و خود درین عبادات تقسیم آن مثلی بیان کرد که بعضے مثل بندگانند که بخوف ترس از
زدن و کشتن بندگی میکنند و بسبب این بندگی از ترس ایمن میشوند مثل مسلم و گروہی ہمچو نوکران کہ با خشیت تنخواه
بندگی میکنند ہمچو ہوس طماع بہشت و گروہی مثل عشاق فقط بلحاظ رضامندی او قطع نظر از امید و ترس درین اثنا مریدے
عرض کرد که از فاضلے این مسئله پرسیده بودم اول گفت که مقصود خدارسی ہست و آن افضل است
باز گفته فرستادند که مقصود و افضل اعمال ظاہر است که بعثت انبیا برائے ہمین شد چنانچه
قرآن ناطق ہمین ہست فرمودند بلکه افضل اعمال روح است ہمچو فضیلت روح بر قالب چنانچه فرمود
اِنَّ اللّٰہَ لَا یَنْظُرُ اِلٰی صُوَرِکُمْ وَ اَعْمَالِکُمْ وَلٰکِنْ یَنْظُرُ اِلٰی قُلُوْبِکُمْ وَ نِیَّاتِکُمْ ارشاد فرمود که ویشبهه درد
و درین ضمن مریدے عرضداشت که بنده سابق با ہر کس که محبتی داشت اکثر انتقال درد اومی
بقصد و بلا قصد و بارہا این ہم اتفاق افتاده که این مرض بر بنده تاری گشته فرمود که نسبت
ہم میشود چنانچه قصه اسپ و ہیچی زدنش و قصه شاه شه کنانیدن شاه عبد الاحد نقشبندی۔
فرموده فرمود که از عجائبات نقشبندیان ہست باز ارشاد فرمود که سه لطیفه را حکما ہم قائل
لطیفه نفسے که آنرا طبیعت گویند از خاصه آن ہست خوش آمدن چیزہا مثل طعام و سبزه و خوشبو
و حقایق و دقایق آن اکثر عمده زاده ہائے سفہا و دیگر عقل که دانستن و فہمیدن کار اوست
علما بقوت میباشد سیوم قلب که فقرا را اکثر بقوت می بود مثل متاثر شدن بکیفیات و فہمیدن
اکثر مردمان ہمین میگویند که فلان چیز مرا خوش آمد حالانکه خواص طبیعت است یا میگویند که من
این دانم حالانکه کار عقل ست یا متاثر شدم بکیفیت غم یا سرور حالانکه کار قلب ہست و ذکاوت
بادات این سه لطیفه را حکما ہم میدانند باز ارشاد شد که سیدنا سیدنا عیسیٰ یار فکی القلب اند و ہم معلوم
میشوی ارشاد شد فاضلے از اکابر علما آمده از و تحقیق توریت بلسان عبری میکردم چنانچه
چند آیات او معه ترجمه ارشاد فرمود و فرمود بلا شبهه کلام خداست جلالت آن معلوم میشود آیت
براسبت مارای الوہین ات ہسماین واب الارض وہا ارض ہاتیاه تہوه دا سہو دیخ وعلصنا ہوم
باز فرمود بلسان زبور و انجیل یکے بود و فرق میان عربی و عبرانی ہمچو ہندی و بنگالی وغیره

است باز فرمود کلمات عشره بجای بسم الله شروع توریت مینویسند و نیز فرمود بر چهار انجیل که نز
نصاری است کلام خدا نیست بلکه یاران حضرت عیسی بطور خود نوشته اند کلام خدا از پیش شان گم شد
درین اثنا ذکر حافظ همعصر تیمور شاه بعد سعدی یکصد و پنجاه سال و سعدی همعصر مولوی روم بود
چنانچه در بغداد گلستان و بوستان را نزد مولوی سعدی برد از جهت کثرت مردم مولوی را فرصت ملاحظ
بنود پرسید چیست گفت شکر فرمود بکار کودکان کن چنانچه تاثیر سخن بزرگ شد. باز فرمود چون شاه
شجاع را تیمور کشت حافظ شمس الدین را طلبید او در میان گفتگو پرسید بخارا و سمرقند که وطن ما ست بچه
طور بخشیده گفت از همین جود فقیر شدم فقیر پرسید وجه چهار ده خانواده چیست فرمود چنانکه
چهار امام با وجود کثرت باقی ماندند وجهش آنست که این بزرگواران طریق خود را خود مدون ساخته
اند و اصلش و فرع درست کرده چنانچه علمای ظاهر هم از همین جهت با وجود شاگردی اسلاف صاحب مذهب
شدند و باقی پیشینیان شعبهای ایشان اند چنانچه هر دو شعبه سهروردی و اکثر بوده شعبهای قادریه را نام
باز فرمود که شهاب الدین مقتول مرد صاحب تصنیف و ملحد و صنع معتقد کواکب بود فقیر عرض کرد
که در صحبت بعض بزرگان با وجود طی مقامات حالت بیخودی بنظر نمی آید و بعض جا جا یان مدام بیخو
کرده اند که اوقات تغیر حال گشت ارشاد فرمود که اکثر مردم حسب استعداد تعلیم می فرمایند بلکه بیک یا
با هر یک معامله میفرمایند لیکن می باید که هر کرا خواهش نماز و روزه و اخلاق حمیده باشد او را اشغال
تلاوت و نماز و اخلاق حمیده و ترک و تجرید و غیره ارشاد سازند و این را پارسائی می نامند و بعضی را
بنمایند که بسبب لقای نسبت نفس او را مضمحل سازند این را طریق قلندر گویند چنانچه گفته شد
شماره قلندر رسید از من نمائی که بسی دراز دیدم ره و رسم پارسائی و سیوم طریق عرفان ست یا
کشف حقایق و هم در آنجا توحید وجودی پیش می آید آنرا مردم بجا ... دیگر ملفوظ کرده ... الا ... اکثر
حکما نمیکنند بلکه بی تشخیص چون تجربه کاران ادویه میدهند بعضی را که استعداد موافق افتاد فایده مند
میباشد هم درین ضمن حسرت بیماری بیان فرمودند و فرمودند هر دو طریق اول اگر کسی تلقین ... اید
نمود باشی که طریق آخر مشکل و استعداد و تعلیم آن بسیار دشوار فقیر عرض کرد که بعضی بزرگان ...

و طوائفان زانیه و ہنود را مرید نمایند ارشاد شد شاید نیت شان درست باشد چنانچه از مولوی فخرالدین که عامل این عمل بودند روزے عندالفرصت پرسیدم فرمودند که شیعه ازین جهت از سبّ و تبرا باز مے آیند درین ضمن آنحضرت فرمود که ثواب نیت بزرگ را باشد مگر ارادت بی توبه غیر صحیح که شریعت مستقل طریقت است مگر وقتیکه تایب شود باز فرمود که خدا خوب میداند حقیقت حال او بندگان خود را چنانچه قصه نارنگ لولیه را بیان فرمود و نیز قصه ڈوڈو وقت سلطان المشائخ هم ایشخص بیان کرد باز فرمود که عمل اجنّه میشود مگر نه آن رتبه ولایت است چنانچه قصه محمد حسن که چندان متقی هم نه بود بچشم خود دیده ام که دختر دوازده ساله را که جن برده بود و تدوگاهی این عمل هم از شیاطین واقع میشود بعد چندے طلبیده نشد امیرے را که گم شده بود چنانچه روزی جائے میگذشت و بیرے تابع او بود او دخترے بصورت چهپکلی معرفت بوزنه بیرون آورد این قصه را اکثر مردم بچشم خود دیده و از من گفتند و دو قصه مریدیم من عجیب غریب است حالانکه بعد بیعت عمل موقوف کرده بودند روزے بقطب صاحب میرفتند صاحبزاده هائے ایشان سنگتره طلبیدند بعد عذر دستک دادند از چهتریته برره آمدند هفتده سنگتره جمع شدند و همه خوردند چنانچه سنگتره فروش آواز داده که هفتده سنگتره من رفتند قیمت آن دادند باز دو یم سوار کشتی سیر دریا میکردند که پیرزاده شان فرمایش ریوڑی تازه کردند بعد فرکڑا و طیار پیش آمد چنانچه مردمان خوردند بعد دریافت حقیقت ریوڑی و کڑا هو قیمت آن دادند آن بزرگ در هر منزل سبتے را بیکار میگرفت چنانچه قصه باربردن آنکس بعد از ان بیان فرمود مرسلے عرض کرد که شکل اصلی جن چیست فرمود که آنحضرت فرمود که بصورت ٹیله هوا دیده ام بارها آمیخته و گاهی بشکل آدم و گاهے بشکل سگ و مار می آمدند چنانچه قصه مردن صحابی و حدیث صحاح نقل فرمود باز روایت حدیث در صحاح از اجنّه که صحابه بودند بیان فرمود باز فرمود که اجنّه همچو هوا اند از ره مسام بر روح هوائی مستولی میشوند باز فرمود حدیث صحیح است که کم آنا صحبت زیاده شود باز ارشاد کرد که مردم چهار قسم در ملاقات هم باشند قسمی چون غذا آن خاص و منکوحه است و قسمی چون دوا آن حاکم و دیگر برادری که گاه گاه باینها بضرورت می افتد و قسمے

چون ہم وآن فساق وکفار و مرتدین بر مذہب ضعیف الاعتقاد و قسمے چون الفاس ہوا المعشوق
وغیرہ است ــہ نیست زر زعبأنشان عاشقان بہ سخت سستے است جان عاشقان ؎؎
سید احمد صاحب سوال نمودند که در ایام سرما آب چاہ گرم و بر عکس آن در گرما میشود سببش چیست
ارشاد شد که از آنحضرت ہم پرسیده بودند فرمود که چون آفتاب در گرما روزانه سیر طویل میکند آب چاہ
سرد میشود و بر عکس آن در سرما که زیر زمین سفر طویل مینماید لهذا حرارت در آب زیاده میباشد و حکما ہم چیز
این گفته اند یعنی هر گاه طپش در صحن میشود برودت گریخته در مکان سایه می آید و همچنین در وقت
سردی رطوبات مکان عکس آن مے شتابند چون در گرما طپش زیاده تر میگردد اجزائے مرطوب بچاه میریزند در مکان آن
سرما چه که اجزاء صعود از زیاد یعنی مکان حال اند شخصے کو علم کیمیا و سیمیا و ریمیا و ہیمیا ارشاد فرمود حکما ہند نوشته اند که کیمیا قلب اجسام را گویند و سیمیا
قلب ابدان را چنانچه از بزرگان شنیده ام که شخصے پیش از تولد من بود روح خود را معلق بهوا میساخت
و گهڑیال را که بر سرش آویزان مے بود میتوانست معلق ساختن توہم را ہیمیا گویند درین ضمن مریدے
از صحت این علوم خصوصاً قلب ابدان پرسید ارشاد فرمود که موافق قوانین البته مستبعد
بنظر می آید و قدرت خدا را کسے نمیداند چنانچه در خرق عادات جد بزرگوار خود و عوض روحی بروحی
و قصه و شواهد آن از حدیث صحیح قصه مشهوره حضرت آدم و حضرت داؤد و بخشیدن از عمر خود چهل
سال بیان کرد فرمود در تقدیر معلق چنین میباشد که فلان چنین و چنین خواهد کرد و چنین و چنان
خواهد شد و در ضمن شخصے از کیفیت اجل با ولیا و انبیا پرسید فرمود که انبیا قریب اجل اختیار
داده میشوند و اولیا ہم گاہی واقف روز اجل و طور مردن خود میدانند چنانچه قصه حضرت امیر علیه السلام
ارشاد فرمود نواب نوازش علیخان صاحب از کیفیت روزه ہزاری پرسیدند ارشاد فرمود
در حدیث ندیده ام مگر شیخ عبد الحق در کتابے نوشته بعد ازان انکار صحت حدیث کرده مگر روز خوب
است یعنی شب معراج و نیز روزه رجب روزه مبارک است و نیز سه روزه که در ہر ماه سنت است اول
سه روز را غرّه و آخر سه روز را سرر میگویند و ایام وسط را بیض پس ذکر بیض بسیار آمده و ذکر غرر و سرر
ہم آمده است مریدے عرض کرد که حضرت عایشه و فاطمه رضی الله عنهما گاہی امامت عورات کرده اند

فرمودند بلکه همین وجه کراهت امامت نساء است بلکه در عهد آنحضرت صحابه اگر نماز جماعت بمسجد
نمی یافتند بخانه خود آمده معه اهل و عیال خود ادا میکردند اگر با اهل محرم خود یک کس هم باشد
مضائقه نیست و جماعت نساء اگر باشد جایز عندالتذکره ارشاد فرمود که در وقت طفلی قرآن شریف
حفظ کرده دوره میساختم تا بآیه سَیُبْطِلُهٗ در سوره طه رسیده بودم که ناگاه یک عورت [illegible] که شیرے
را سحر کرده بند نموده بخانه هائے می بردند و چیزے انعام می یافتند اندرون خانه من هم شیر را آورده
در یک لمحه عورت مذکور گفت که حال این شیر بطورے بینم جلد رخصت فرموده دهند چنانچه کردند آن
زن از مرد خود گفت سحرش باطل میشود چیزے تدبیر باید کرد چنانچه او هم گرفته بیرون برد سنیے
هندوی را کشت و در عرصه قریب دو سه کس اهمین حال شد پس غازی الدین خان وزیر او را از شهر
بدر کرده داد عندالذکر ارشاد شد که در ملک گرم سیر فیل نمی زاید چنانچه در مدینه و کعبه هم نمی شود
اوّل فیلیکه در مدینه بعد بعثت رفته وقت خلیفه اوّل در جنگ یزدجرد فیل همین رفته بود چنانچه خلیفه
در تمام شهر تشهیر کرده باز گردانیده داد و در ملک حبش بسیار میشوند بلکه حبشی میخورند [illegible] باد
شاه حبش دو سه فیل کشته میشوند و در ملک پیکو فیل سفید مے شود ارشاد شد شعر
ازرش اهل جنون را مرگ هم تسکین نداد ۞ گردباد خاک مجنون تا فلک پیچیده رفت ۞ شب خیال
چهره شوخ بدل پیچیده رفت ۞ ساعت همچون شب قدر از بزم جوشید و رفت ۞ خانه زرین هست
دنیا عیش د پا در رکاب آنکه زین جا زود و دامن چید و رفت ۞ بیا ساقی بگردان جام گل را ۞
حنا بندی است امشب شاخ گل را ارشاد شد که قصه دندان شکستن اویس قرنی که مشهور
است غلط است اگرچه در غلبه حال همچنین حالات پیش می آید و معذور می باشد چنانچه عبدالله
ابن زبیر خون آنحضرت آشامیده بود آنحضرت فرمود که خون تش خواهند ریخت و خون دیگران ازیش خواهد
ریخت باز فرمود که پنجم رجب یزید سلطان شد ۳۳ کس بیعت تامه کرده بمکه گریخته آمدند زبیر مذکور و
عبدالله بن عباس و حضرت امام حسینؓ و در آنوقت ادب مکه اینقدر بود که کسے فوج کشی نمیکرد و
مسئله هم اینچنین است که اگر کسے را کشته بمکه رود او را نباید کشت مگر تنگ کرده بیرون باید ساخت

مسلم بن عقبه مسلم بن زبیر واما و حضرت امام حسین سکینه نامزد قاسم بود هم بعضی نوشیده اند
خطبیه ثقفی حجاج ناصبی خون او ریخت که موجد اعراب قرآنی است سعید ابن جبیر ثقفی تحدث از دست
حجاج بنابر محبت حضرت امیر شهید گردید بعضی گویند که کمیل بن زیاد را که خلص یار آنحضرت بود شهید
کردند حضرت حسن بصری هم ترسان بود خواجه سوسنه حضرت شیخین باقی از جمیع ایشان عداوت
دارند مگر حضرت حسنین رض را و دیگر سادات را معتقد اند و ناصبی حضرت علی و حضرت امام حسین را دشمن
دارند **ارشاد شد** که تسلط خارجیان گاهی در ملک نشده در عمان و مسقط وغیره ملک خود هم
مانند ندیده ام مگر ناصبی بلا دیده ام چنانچه بعضی روهیله که اگر پیش شان تنها ذکر حضرت علی کنند بد دل
میشوند چنانچه حافظ آفتاب که همیشه حاضر درس میشد روهیله ذکر حضرت امیر بود چنانچه عادت
سنیان است که هر صحابی که آید بجان و دل مناقب فضایل آن بیان کنیم همچنین کردم بدتر شده
را شیعی فهمیده آمدن درس موقوف کردند همچنین شخصی از والد ماجد مسئله تکفیر شیعی پرسید
آنحضرت اختلاف حنفیه درین باب که هست بیان کردند چون مکرر پرسید همان شنید شنیدم که میگفت
که این شیعی است شاه عباس از ملا دو پیازه گفت با امتحان مذهب خود ها کنیم یعنی سبحه های خود
در آب اندازیم و در آن وقت در دست شاه سبحه چوب و در دست ملا سبحه سنگ ملا گفت یا شاه خدا
آب را برای امتحان نیافریده بلکه آتش را آفریده و حضرت هم سبحه در آتش اندازند و بنده نیز روزی شخ
سی را پرسید که ملا شیعی است یا سنی گفت شیعی پرسید چرا گفت بارها دیده ام که کهنه میخورد روز مه
که کرگسی که مردار میخورد و عمر دراز می یابد بر دیوار شاه عباس نشست بندوق طلبید و باز منع کرد و
فرمود که شاید عهد آنحضرت را دریافته باشد پس ملا گفت که چون پاس درک صحبت آنحضرت را چنین
است در حق صحابه کبار که چها چها رفاقت کرده اند بی ادبی نخواهد کرد **ارشاد شد** که بعد استماع
آنحضرت صراحتاً و کنایتاً نزد بعضی درود گفتن سنت و نزد کرخی واجب میشود **ارشاد شد** که در
حدیث آمده مورچه و گلهری و غوک و مگس شهد و هدهد را نباید کشت علما گفته اند بنابر ذکر شان در قرآن
شریف که بیان عقل مورچه در قصه سلیمان که تاثیر سلیمان در مردم لشکر چندان اثر کرده که دانست

ابدا انحوا ہند رسانید و وحی را منسوب بطرف مگس شہد ساختند و غوک بقدر و عت دراطفاے نار ابراہیم علیہ السلام سعی کرد مگر حربہ کہ دم میکرد اورا ہر جاکہ باشد باید کشت وہدہد پیغامبر سلیمان بود و نکتہ باریک درین گفتہ اند کہ رافضی از مورچہ سلیمان ہم کم عقل اند یعنے او فہمیدہ بود کہ لشکریان سلیمان از جہت اثر صحبت عامہ قصداً ایذا انحوا ہند رسانید ایشان در حق صحابہ پیغمبر اینقدر ہم نے فہمند ارشاد شد کہ باو بیزن راکہ کلان سے باشد و می آویزند باو آہیچ در فارسی و در عربی جنبش میگویند ارشاد شد جیلی ہندی ایک نارات سندری وا ین انکھی کہور ہا چہاتی لاک پیاکی دیکھی اڈرکی ہور فرمود کہ فی الواقع چون باخدا شود چرا جانب دیگر نگرد ارشاد شد ؎

زاہد بیا بمیکدہ دنیاے دیگر است آب دگر ہوائے دگر جائے دیگر است

و معنی آن کہ بطور تصوف بیان فرمود و در جواب سائلے ارشاد شد کہ اسم یاحیُّ حین لا حیَّ فی دیمومیۃ ملکہ و بقائہ یاحیُّ دو صد بار شش شش بار درود اول و آخر بنا بر بیماری صحت مجرب است ارشاد شد سیکہ عبارت از سلوک و جائیکہ ازین عالم بیخبر شوند شخصے پرسید کہ گنجفہ و بسے حرام مثل شطرنج است ارشاد شد کہ زیادہ آزان چراکہ بعضے اباحت شطرنج ہم نوشتہ باز فرمود در جامع صغیر لعن در حق شاطر و ناظر آن گفتہ لیکن بسیار ضعیف است اعتماد خوب نمی آید باز در جواب سائلے فرمود اگر بازی نکنند و تصویر نباشد البتہ کم خواہد شد مگر از کل کفار بازی درست است سود وغیرہ از کفار حربی جایز زیراکہ مال شان در حق ما مباح از جہت نقض عہد کہ ایشان مارا و ما ایشان را ادیم جبر سے رسد اگر بحجہتی مثل بازی سود بدہند مضائقہ نیست باید گرفت نواب نوازش خان صاحب پرسیدند کہ حکم ہنڈویان چیست ارشاد شد کہ مقدمہ تحقیق ہنڈوی در کتب ندیدہ ام تحقیق آن نزد من این است ہنڈوی آن قرض است کہ ساقط میشود بسبب او خطر تلف پس این طریق باید داد کہ مثلاً نوزدہ روپیہ نقد و یک روپیہ را فلوس بدہد و گوید این فلوس باز ربا بقدر زر فروختم پس مباح میشود ارشاد شد کہ در نسبت مرد اگر از جہت ام باشد می باید اظہار کردہ دہد کہ فلان سید است بام و نیز در حدیث آمدہ کہ مولی القوم منہم و ابن اخت القوم منہم

پس غلام را باید که بگوید من قریشی ام یا مولی یا هاشمی ام بالا مثبوت الحال مُریدے عرض کرد
که خبگاشیدن مرغ وغیره جانداران یک حکم دارد ارشاد شد که نهی کرد آنحضرت از تحریض کردن جانداران
و خبگانیدن شان کل وحوش و طیور و پروردن آنها اگرچه صحرائے باشند مضائقه نیست مُریدے
عرض کرد که آنحضرت یا صحابه پرورش کدام جانور کرده اند ارشاد شد که در حدیث ضعیف لیکن
بطریق بسیار آمده که حضرت علی عرض کردند که مرا وحشت بسیار معلوم میگردد آنحضرت فرمود که جفت
کبوتر پرورش کرده با آنها اُنس گیر و نیز بعضے آنهوا پرورده اند برادر خورد انس بن مالک که کوچک
بود نغیر یعنے لال پرورش کرده بود روزیکه بمرد آنحضرت پرسید یا ابی عمیر ما فعل النغیر یعنے چه کرد
لال تو گویا تعزیت کرد و نیز در حدیث آمد که حکم فرمود که پرورش کنید کبوتران را که دفع نظر جن میکند
از فرزندان شما مگر از صید و پرانیدن ایشان منع است ارشاد شد که اطبا بسیار از خواص پرورش
کبوتر نوشته اند از انجمله دفع خفقان از تاثیر هوائے پریشان و دفع لقوه و فالج و در کتاب عجائب
الحیوان عجائب حالات تاثیر و خواص جمیع حیوانات نوشته ارشاد شد که بعض اطبا دوائے
خواص یعنی ٹوٹکه هم میگویند چنانچه مرا مرض نقرس بود همیشه در کتابے دیدم که موئی سر کودک
زیاده از چهل روز و کم از شش ماه بر موضع درد بندد به شود چنانچه کردم به شد باز فرمود که
رفع عشق دو سه بار تجربه رسیده یکے آنکه هر جائیکه تجر بسته میشوند همه شده یا پارچه بسته بطور
تعلیط که خاک در اکثر بدن مس کند اگر معشوق ذکر بر خاک ذکر و اگر زن است یا ماده ایضاً ۲۱
همین امر گل قبر مقتول ناحق که بشمشیر کشته و هنوز قصاص نشده در شربت کرده بنوشانند
ایضاً برائے همین امر چیچڑی یعنے کنه مشترکه در عربی قراد و قمل هم گویند در آستین عاشق بند
غالب است که دفع شود ارشاد شد سادات را اخذ صدقات و اسپ خر را جفت کنانیدن
منع فرموده ارشاد شد که پسران حضرت علی نوزده بودند پنج کس همراه امام شهید شدند
پسران امام حسن علیه السلام قاسم لاولد و از دیگران اکثر اولاد باقیست ارشاد شد ابو حنیفه
رحمة الله علیه از جعفر صادق اکثر و از محمد باقر و امام زین العابدین کمتر و نیز از زید شهید بسبب

روایت میکنند و شاگردانش بسیار مثل فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و عبد الله مبارک وغیره لهذا
مذهب ایشان اسهل مذهب شد و احوال ورع و کرامت شان قصه پارچه فروختن و گوشت
نخوردن تا هفت سال اکثر عمر نزد دران شهر و قصه عورت بنجاره و قصه سگ داؤد از امام شافعی
بیان فرمود مریدی عرضداشت که میان محمد علی نامی بزرگے از روساء دیهات صوبه اله آباد بعد
قدمبوس عرض کرده اند که مارا با بزرگے اعتقادے و ارادتے بود که بیعت خواهم کرد و تبرک هم یافته
بودند لاکن نه بر سبیل ارادت آیا بران بیعت اکتفا کنم یا از کسے بیعت تازه نمایم ارشاد شد
که اعتماد بران بیعت هم میتواند شد زیراکه در عوارف فرموده اند که اگر کسے گوید من مرید فلانم
و آن بزرگ گوید لا پس او مرید میشود و در عکس آن لا لیکن بهتر آنست که در ظاهر هم اگر با فرزندی
یا مریدے بشرط اهلیت یا هم پیره شریک انخاندان بیعت کند مریدے عرض کرد که بیعت نیابتاً
درست است ارشاد شد آری در حدیث آمده که وقتے زنهائے بسیار قصد بیعت کردند آنحضرت را فرصت
نبود حضرت عمر را فرستاد که نیابتاً بیعت گرفت خلاصه آنکه اگر مریدی و پیری جاے باشد شجره و بیعت
میتواند شد مریدے عرضداشت که مزار حضرت شاه نجم الحق جائین لدها نزبان پنجابی بمعنی بلازی
کرده باشد کجا ست ارشاد شد قریب فرید آباد جانب غرب شهنه نام قصبه ایست در آنجا چشمه
ایست که آب گرم بسیار میباشد معبد هنودان است مریدے عرضداشت که تحقیق اسم علو دینوری
چیست ارشاد شد بکسر عین و سکون لام و فتح واو و بفتح دال مهمله و سکون ی یا بمعنی
بزرگ در عرب اکثر میگویند و هر کرا بزرگ می انگارند بهمین القاب او از مے دهند و دینور قصبه
ایست در عراق عرب مریدے عرض کرد — اختلاف علما رحمة
چه معنی دارد و صحیح است ارشاد شد در حدیث بمعنی این سخن آمده چنانچه روزی شخصے قسم
خورده بود که در وقت سخن نگوید از صدیق اکبر پرسید فرمود که تمام عمر سخن نگوید و حضرت فاروق
فرمود چهل سال و حضرت عثمان فرمود شش ماه حضرت علی فرمود وقت یک نماز آنکس .. گردیده
از آنحضرت نقل کرد آنحضرت همه را طلبیده استفسار فرمود هر چهار بزرگوار بر قول خود آیته کلام الله را

دلیل آورند آنحضرت فرمود که اختلاف امتی رحمة و رویے همچنین فرموده بود و اختلاف صحابی
رحمة یعنی اختلاف که از قران و حدیث یعنی برآرد رحمت باین معنی که اگر بقول یکے هم عمل کند مواخذه
نیست و دایره وسیع شد مریدے عرض کرد که اگر حنفی موافق شافعی یا دیگر امام عمل کند میتواند شد فرمود
بوقت ضرورت میتواند شد چنانچه در جواب سوالے مفصل نگاشته ام مریدی عرض کرد که معلوم میگردد
او تعالی را محض بندگی منظور است نه هیچ حکما که نجات امر عقلی باشد ارشاد شد آری مگر در بعض جا
که تاثیر عمل همون طور میشود مریدی عرض کرد که آوند مسی و برنجی وغیره در استعمال یک حکم دارد
ارشاد شد درست است اما در مسی برای محافظت قلعی می باید که طعام خراب نشود لهذا مکروه
گویند و در برنج برائے مشابهت هنودان اگر قلعی نباشد و نیز در اموریکه در انملک محض مخصوص باشد
چنانچه تهالی و لوته خلاف کتوره که سفه هادست میدارند تخصیص هنودان نماید یا سلپچی و آفتابه
مستعمل ارشاد شد که دوغ چهاچهه را و نزات یعنی فهی را گویند عربی آن رائب و در
اصطلاح ایران چکه میگویند ارشاد شد حق سبحانه تعالی در عمر پیشینیان و اوقات پیشینیان برکت
میداد چنانچه جلال الدین سیوطی المصری الشافعی صاحب تفاسیر ... اوقاتش حساب
کردند بعد وضع پانزده سال که سن صغیر است دوازده ورق هر روز افتاد پس یکے جمع کرده
حفظ قران و درس علوم و تدریس ارشاد شد که رساله عزیزیه تصنیف شاه عبدالعزیز شکر
بار خوش رساله است و نیز رساله عینیه هم در بیان وحدت وجود از دست خوب گفته و تصنیفات
دیگر مثل آداب السلوک خوب است باز ارشاد شد که تصنیف شیخ حسن طاهر کتاب مفتاح الفیض
در سلوک خوب تصنیف کرده ارشاد شد علمے که دیده ام و یاد هم بقدر خود دارم یکصد و پنجاه
علم است و تصنیف آن مردمان سابق و تفحش درین است تصنیف شده عالمے پرسید که این چهارده
علم که میگویند فرمود باعتبار تحصیل است شخصے عرض کرد که روزی مذکور بود که خطبه نظم از همین
جا یعنی هند رواج یافته پس ازین رواج جایز شد یا نه ارشاد شد که شد مگر کراهیت باقیماند مگر
آنگاه که بالکل باشد خواه هندی یا فارسی یا عربی اگر قدرے بعد نثر بخواند مضایقه ندارد مریدے

عرض کرد پس حال آنکه کسب حرام مثل نوکری حرام یا تجارت بنگ و افیون چه باشد ارشاد شد درین دو قسم
است یکے آنکه هرگز مالک نمیشود مثل غارت و دزدی که هرگز مالک نمی شود بعد علم خوردن آن بلکه گرفتن
آن بلکه خریدن آن جائز نیست مگر در اضطرار دیگر آنکه مالک میشود مثل قمار یا اجرت مزامیر یا اجرت
زنا گرفتن آن جائز است در حدیث آمده که مثل این مال را یا عوض کند اگرچه قلیل باشد یا اسپ
را و خادم را یا کفار را در اجرت دهد چنانچه ارشاد شد که مردمان میدانند که ایشان نمیخورند لهذا
چنین چیز یا نمی فرستند مگر روزے مداری نام شخصے که نساء را می پرورد و کسب میکنانید از رقص
و غیره شاید که زنا هم باشد طعام فرستاد عذر هم کردم قبول نکرد درین فکر بودم که چون گرفتم چه کنم
که بعضے از اقرباء قریبه ما که شیعه غالی اند آمدند فرستادم خوش خوش خوردند درین اثناء ارشاد شد
که سابق از دو سال بسبب قرابت مخالطت بود حالا انقاض شده لیکن نه از من که حال من
میدانند بلکه از برادر و برادرزاده سائس مریدے عرض کرد که خوردن طعام خانه شیعه
و ذبیحه ایشان چه حکم دارد ارشاد شد که طعام خیر و ذبیحه البته نفرت است اگر نخورد بهتر
والا خیر خورد مریدے عرض کرد که حال ضعیف الاعتقادان شیعی از دیگران بهتر خواهد بود ارشاد
شد البته اگر سب و شتم نمیکنند در کفر آنها بسیار توقف است حسب تذکره از اعجاز خسروی خوانند
منک چنین جوهری باکی منک چنین جوهری باکی منکه چنین جوهریا کی الصفا قلت لها هلک زوج
بعرس قالت مالی ارشاد شد که فوائد الفواد دستور العمل سلوک است و بغایت خوب هرچند خسرو
هم ملفوظ جمع کرده لیکن آنقدر مقبول نیست ارشاد شد سلطان المشائخ کبار بزرگ شد چها چها
خلفائش شدند مثل اخی سراج و نصیر الدین مریدے عرض کرد فاتحه چراغ دهلی نام همین نصیرالدین
میشود ارشاد آری ارشاد شد در مقدمه سماع بسیار افراط و تفریط راه یافته طعن درین امر بر قد
ماء صوفیه عاید میگردد باب آداب سماع در هر کتاب موجود قادریه و نقشبندی و چشتی ارشاد شد
حضرات قدماء چشتیه با آلات مزامیر شنیده اند چنانچه سلطان المشائخ که مشغوف با سماع بود منع میفرمودند
هر که مزامیر بشنود در محفل من نه آمده باشد مگر شیخ عبدالقدوس که در حلت مزامیر رساله ها نوشته دلیل بسیار

شنیده مریدی عرض کرد که تعداد کنیزگان مباحه تا کجاست و کنیزک مباحه چگونه بدست می‌آید
ارشاد شد آنرا حدی نیست و کنیزک و دیگر املاک از سه وجه میشود یا خرید یا هبه یا میراث
صورت کنیزک مباحه چند است اوّل آنکه دران هیچ شکی نیست وقتیکه مسلمانان بکفار حربی
جهاد نمایند غلام و کنیزک و مال منال ایشان بدست آید حلال تمتع بآن کنیزک جائز دیگر آنکه کفار
حربی بخوشی مملوکه خود را فروشند چنانچه کوهستانیان این عمل میکردند اینهم بی شبهه درست است
سیوم آنکه درمیان کودکان خود را فروشند نزد حنفی و شافعی درین اختلاف است شافعی
سبب بندگی کفر را میدانند لهذا حکم بجواز مینماید و حنفی علت رقیت حرب میدانند لهذا منع مینماید
چهارم بیع مخمصه مثل قحط و تقاضای سخت اگر ذمی باشد یا مسلم بفروشد این مسئله مختلف فیه
است و صحیح همین که غیر درست است فتوی برین است قسمی دیگر هم فرمود یاد نماید و نیز فرمود دوقیه ان
خریدن نیت کرده باشد یا نه مریدی عرض کرد چنانچه ملک مرد کنیز میشود همچنین ملک زن غلام
حکم او چیست ارشاد شد غلام بمجرد خریدن فرزند و محرم میشود و تمتع با او غیر جائز ارشاد شد
طعام فاتحه شیخ سدو نباید خورد ازین جهت که بطور بهوگ میکنند بجوت اندار سانیش اگر مسلمان
فهمیده فاتحه کنند فاتحه مضایقه نیست اوراجن قرار میدهند مریدی عرض کرد بعض جاها
بعض اجنه بخیال آنکه با فلان بزرگ آشنتی داشت چیزی پخته یا خام نیاز مینمایند ارشاد
شد نباید مگر فاتحه اجنه که مسلمان باشند درست است لیکن که بنماید شخصی سوال کرد
که بعضی هنود آن که مسلمان گشته اند فاتحه بزرگان خود که در اسلام شان شبه است میکنند
باید کرد یا نه ارشاد شد که اگر به تحقیق بداند مضایقه نیست والا نکند یا بگوید که بشرط اسلام
ارشاد شد حرام کاران را جای دادن اگرچه کرایه آن درست خواهد بود مگر مکروه است
ارشاد شد اجرت کار خود مثل فال بینی یا پرسیدن خانه که کجاست مگر اجرت تعویذ نویسی
و رقیه و اجرت آن حلال است چنانچه در حدیث آمده که جائی صحابه رفته بودند در آنجا کسی
بود مسلط خبر ایشان شنیده پرسیدند از نزد محمد پیغمبر مشهور می‌آیید اگر توانید فکر این کنید ایشان

گفتند که مردم دعوت ما می‌کنانند شما نگردید اگر چیزے قبول کنید مضائقہ نیست الغرض در سه
روز فاتحه خوانندند و راحت شد سے بز نزد پیغمبر آوردند آنحضرت حلال گفت چنانچه برائے خاطر
آنها یکے خود هم گرفت و تناول فرمود و نیز ارشاد فرمود که اجرت تعلیم قرآن و اذان و نماز
جنازه حرام است باز ارشاد فرمود کلیه این محفوظ دارید اجرت فرض عین خواه فرض کفایه
و اجرت کار حرام مثل اجرت فرامیر و غیره حرام است و آنچه ازین قسم نبود درست است همچنین
حال رشوت اگر او را برائے کارے حاکم مثل بخشی برائے نوکر داشتن یا جدا مثل حکم برائے حکم درین
چنین صورتها نباید گرفت فرید ے عرض کرد که حال مبلغهائی کشنری و وکالت چیست فرمود که
از جهت گرفتن از یکس شک شد والا حلال بود شخصے فاضلے حدیثے صحیح کرد خلاصه آنکه
چه حکم و معنی دارد ارشاد شد مری را در فارس آب کانوان و در عربی کبج و در هندی
کانجی که بطرف مشرق بسیار می سازند درست است همچو شراب که از نمک انداختن و در آفتاب
نهادن ظاهر میشود نزد ابی حنیفه مگر نزد شافعی درست نیست چرا که چیزے نجس باشد باز اثر نجاست
از و کمی رود در تذکره ارشاد شد روزے جد من را که شیخ عبد الرحیم نام داشت و بسیار قوی
التوجه کشف صحیح داشت یاران سنگے را که از نگین هندی زیاده بود اراده بطرف خود کشید پیش
کردند بعد مراقبه دیدند که زیاده یکوجب بطرف ایشان شده بود و نیز روزے شاه گل صاحب
باراده سه حاجت نزد بادشاه عالمگیر آمده بودند چیزے تحفه آنملک هم برائے جدم آورده چون
معتقد جدم بسیار بودند و ایشان هم بسبب صاحبزادگی اداب بسیار میکردند گفتند به بینید اگر کشفی
باشد بگوییم والا درخواست نه نمائیم مگر اول امتحان گشت که نام چیزے که برائے شما آورده ام بفرمائید
بعد قدرے تامل فرمودند که فلان فلان جنس آورده اند و در پارچه دوریه بسته شاه صاحب
موصوف گفتند که همه صحیح است مگر احوال لسبتی غیر درست ایشان متامل گشتند چون طلبیدند در
در لسبتی ڈوریه بود احوالش از خادم پرسیدند عرض داشت که وقت شب چون رومال نو طلب شده
بود همون لسبتی سابق فرستادم و دیگر بستم انیقدر غلطی هم روا نداشتند باز ارشاد شد که از

شاگرد انمن دو کس خوب بودند چنانچه مولوی رفیع الدین و مولوی الهی بخش زنده و مراد علی در
کلکته لیکن شغل این گذشته در تجارت مشغول است باقی مردند باز ارشاد شد که مولوی رفیع الدین
در ریاضیات چندان ترقی کرده که شاید سوا آن محمد علی هم بوده باشد باز ارشاد شد
حضرت والد ما جدا از هر ایک فن شخصے طیار کرده بودند طالب هر فن پائے می سپردند و خود مشغول
معارف گوئی و نویسی بودند و حدیث میخوانیدند بعد مراقبه هر چه بکشف می رسید می نگاشتند بعض
هم کم مے شدند عمر شریف یعنی شصت یک سال و چهار ماه شد چهارم شوال تولد گشت و بست هم
محرم وفات یافت تاریخ تولد شاه ولی الله چهارم شوال و چهارشنبه ۱۱۱۴ هجری بود تاریخ وفات
او بود امام اعظم دین و دیگر ہاے دل روزگار رفت بست هم محرم وقت ظهر ارشاد شد یا
دوازدهم وقت سحر ارشاد شد که از حدیث صحیح معلوم میشود که تسلط نصارا در آخر دور خواهد شد مریدی عرض کرد که شود همین ایشان را
خواه باز آیند ارشاد شد غالب همین ایشان باشند چرا که در اهل اسلام ظلم بسیار شایع گشته و ملک با کفر می
پاید لیکن با ظلم نمی پاید آنحضرت روزی فرمودند که اے مسلمانان اهل فارس یکی و دیگر یعنی مقابله
با شما خواهند کرد و گم خواهند گردید چنانچه شد و اهل روم یعنی نصاری اینها یکی بعد دیگرے مقابله
خواهند کرد قوم بعد قوم چرا که اینها صابراند و آهسته آهسته عمل مینمایند و همچنین ارشاد شد که ایشان
را حضرت مهدی موعود خواهند گشت باید دید که کے؟ و چه قدر زمانه بسر میرود ارشاد شد که بنی
هلاکو چنگیز خان از خود مسلمان گشت چنانچه آن در رسد لکه آدم اسلام قبول نمود شخصے عرض کرد
که فلان شاهزاده قدمبوس عرض کرد و را عرض جریان است اگر چه هم بیدار و پابجماعت
میگردد حکم نمازش چه ارشاد شد بخواند شخصے عرض کرد که بعض یوم بعد دو چهار روز
چنان اتفاق مے افتد که وضو باقی نمی ماند ارشاد شد اگر قدر چهار رکعت باقی نمے ماند
بیک وقت نماز هر چه خواهد بخواند مریدی شخصے را که استدعائی بیعت موافق معمول جهان
که سوائے خاندان خود بیعت نه نمایند داشت پیش حضرت با جمعی دیگر برائے بیعت برد ارشاد
شد که از همون مرید بیعت نمائید که عین از سن است چون آن مرید مبالغه کمال کرد

بیعت تربیت و تعلیم سپرد آن مرید فرمود و همه هارا که اشتیاق اقارب و عشایر خود را از ذکور و اناث
برائے بیعت بیان کردند فرمود که از فلان مرید که قریب جوار هست بیعت نمائید گویا از من شد چنانچه
بعضے از انها آمده از مریدان گور گفتند که سپرد شما شده ایم رفتن خواهد شد ارشاد فرمود که فی الحقیقت
بیعت از رسول است بلکه خدا است همه نایب حضرت اند و مرید نایب پیر میگردد بشرط اجازت روزی
بتقریب عرس برادر مولوی عبدالقادر خود بر قبر والد ماجد و جد و غیرها تشریف فرما شد اول پیاده
رفت با وجود بعد مسافت در وقت واپس آمدن سوار آمد و قبور پیران را که جد و پدر هم بودند از دست
بوسید و بعد فراغ قران و فاتحه خوش آوازے را فرمود که چیزے از مثنوی مولوی روم بخواند قصه
صدر جهان بخواند مریدے را وجد در گرفت و دیگر مریدان و خلفا هم متاثر بودند چنانچه نعره زد و قریب
افتادن بود پیش خود طلبیده توجه میداد و آن مرید سر بر زانو نهاده میگریست چنانچه بر سر و تاج آن
مرید قطرات اشک و لعاب دهن هم چکیدند آن تاج را آن مرید تبرکاً نگه داشت بعد از ان آن مرید درخواست
کرد که حضرت درین وقت دعا فرمایند که او تعالی آن مرید را محبت پیر با حسن وجه نصیب کند و انچه داده
ترقی بخشد دعا فرمود که ترا و مارا فرط محبت خدا نصیب شود آمین یا رب العالمین ارشاد فرمود
که معجزه و کرامت هر دو از ولی و نبی میشود چنانچه اکثر معجزه آنحضرت که مشهور اند کرامت اند معجزه آنکه بنابر
تحدی واقع شود و الا کرامت چنانچه از حضرت معین الدین چشتی اکثر معجزه بوقوع آمده اند بحد تواتر
رسیده از انها قصه جوگی جیپال نامی معجزه شد که نبی الهند میگفتند و اکثر هنود معتقد شدند معجزه
آنکه بعامه مومنان واقعه شود چنانچه قصه صاحب اوراد سبعات عشر مشهور است و نیز در عجایب
دنیا در حدیث آمده که از خضر علیه السلام مرویست باز فرمود که عجائب و غرائب خدائے از حد زیاد
است در حدیث آمده که بعضے مومن دعاها میکنند و فرشتگان سفارش مینمایند حکم میشود که ما میدانم
لیکن میخواهم که دعا او حاصل شود تا دعا کرده باشد چنانچه مولوی روم با وجود که تمام مثنوی جواهر نفیسه
است لکه روپیه را شعر است شعر ورکند و لطف و شادی بیشتر هر تقریب سخن بار دگر
درین اثنا شخصے از معنی دو بیت مشکل مثنوی مثنوی همچو سبزه بارها روئیده ام

هفت صد هفتاد قالب دیده ام   گور گورانه مرو در کربلا   تا نیفتی چون حسین اندر بلا   پرسید ارشاد شد
تا برائے سنت که تا وقتیکه مثل سید خود حسین علیه السلام در بلا نیفتی اندها دهند مرو فرمود که اهل تناسخ
میگویند که آدم از یک جان در بدن جاندار دیگر میروند نمیگویند که سبزه شدند پس حقیقت خود را
به بین که از نطفه و علقه وغیره چها چها شده باز فرمود که اوّل غذا از چه بود برنج یا گندم و همچنین گوشت
وغیره و او شان را غذا از چه و چه باز فرمود که گندم سبزه شد و سبزه باز گندم میشود و باز
فرمود همه اولیا را بسطے دست میدهد که حقیقت خود را معاین میشوند پس ازان آنحالات را دیده میشود
بلکه آنحالت خود میگوید باز فرمود سخنے دیگر هم است دقیق صوفیه را حالیے میشود که آنرا انقطاع انانیت مے
گویند یعنی انانیت خود را فراموش میکنند پس آنحال یعنے آنذات بے مثال خود بخود میگوید که من
آنم که بچندین حال شده ام میشوم و ظهورات متنوعه دارم ارشاد شد وقتیکه مرزا مظهر نکاح کرده
بودند عند الملاقات در جواب خیریت این شعر خوانده بودند ؎ تا چشم تو دیدیم ز دل رفت شکیبا
ما طاقت بیمار دو بیمار نداریم در جواب سائلے ارشاد کرد که خضاب سرخ آنحضرت هم گاہے
کرده بودند اگرچه در ریش مبارک زیاده از بست مو سفید نشده بود [illegible] هم کرده [illegible] مگر سرخ
و این خضاب نیل هم سیاه نیست بلکه سرخ باشد و نهی خضاب سیاه آمده مگر حضرت
امام حسن علیه السلام خضاب سیاه کرده بعضے گفته اند آن حضرت را حدیث نهی معلوم نشود بعضے
گفته اند که بنا بر عورات میکرد و از هم مثل جنگ و رعب کافران جائز مے تواند بود باز فرمود در حدیث
آمده که سراویل دو سه بار آنحضرت پوشیده ولباس را حکم کرد و پسند فرمود صحیح است در تذکره -
ارشاد شد   گر همی با برطرف کوهسار را   تو بیا مرا خدا نگهدار را   ارشاد شد
که گلستان آنرا گویند گلهائے هر قسم باشند و بوستان آنکه گلهای قابل بو باشند و باغ آنکه درختها
کلان باشند و در جواب سائلے ارشاد شد که ابر چند قسم است یکی ازان اجزائے ارضی زیاده مے
باشند و انرا ابر دم کوهی میگویند و میخورند حلال است انرا ابر مرده هم میگویند قصه هائے ابر عجیب اند میگو
گاه را میخورند و گاهی هم میکشند باز فرمود ؎ تند و پر شور و سیه مست کهسار آمد میکشان مژده که ابر آمد بسیار

و بعض جاها چنانست که بے ابر بارش میشود ناگاه نشسته اند و پارچه تر شد در جواب سائلے
ارشاد شد که جن و جنت و مجنون از یک ماده مشتق اند و جن در لغت پوشیدن است یعنی
عقل او را پوشند و بنظر نمی آیند درخشان باهم که زمین را از سایه پوشانند در جواب سائلے
ارشاد شد که اشعار عربیه تا بندے میگفتند حالا از بیست و پنج سال متروک است تصنیف عربیه
آنست عجمیه معلوم نشود چنانچه در خاندان ما چنین شده باز فرمود که شکل والد ماجد شخصے
کم بنظر آمد سوائے علوم و کمالات دیگر ضبط اوقات چنانچه بعد اشراق که می نشست تا دو پهر زانو
بدل نمیکرد و خارش نمی نمود و آب دهن نمی انداخت بزرگی عرض کرد که شکل جد ماجد آنحضرت
در خواب دیده ام شکل آنحضرت فرمود آری بسیار مشابه جد خود شده ام باز فرمود در لغت اکثر شعرها
گفته ام و هر دو قصیده همزائیه و بائیه والد ماجد را تخمیس کرده ام یعنی سه مصرعه جدید ذکر بید
مجنون شد فرمود انشا کرده بودم — زناز که طبع غیر از خود نمائیها نمی آید و در پیدا دیدم که ام بی شرمانه
فرمود والد ماجد اکثر شعر صوفیانه نمیفرمودند الا گاه گاه و من همچنین مگر اشعار فارسی را موقوف
کرده ام نزد من هستند — اشک میشود شیفته سحر را که نی بهار — گل میشود چراغ چو صبح از افق دمید — حسب تذکره فرمود
که علم من در طب مهارت کمال داشتند روزے در خواب دیدند شخصے میگوید که خدا بیمار است دوا
کن حضرت والد ماجد فرمودند در حدیث آمده که روز قیامت خدا خواهد گفت که من مریض شدم دوا نکردی
و گرسنه شدم و تشنه شدم و عریان شدم آب و طعام و جامه ندادی بنده گوید خدایا تو منزه هستی فرمود
که فلان بنده من بیمار بوده گرسنه بود گویا من بودم مریدے عرض کرد که در حق خصوص بندگان
یا عموم ارشاد شد واجب الرحم همه اند لیکن خوب خاص هم می آیند در بیت [illegible] فرمود
هر چند که والد ماجد ما را انبار بوده او را بابت بسبب مصلحت دیگر منع فرموده بودند لیکن خوب چیز است
گویا جان بخشی در وقت طفلی بیمار بودم حکیمے تداوی میکرد به شدم والد ماجد آنرا حکم فرمودند
که ما را چون خوش ساختی بگو در حق تو دعا کنم هر چند خلاف وضع شریف بود لیکن فرمودند عرض
کرد که نوکر شدم در همون هنگام بلکه شب صد روپیه را معه سواری تعیناتی نوکر شد چون آمده عرض

کرد آنحضرت از زبان مبارک فرمود همت شما قاصر بود که بر دنیا آنهم حقیر اکتفا کردید شخصی بنا بر
نام فرزند خود آمده شیرینی آورد حضرت نجم الدین نام نهاد پس ذکر نجم الدین کبری و قصه سگ شهید
شدن بیان کرده شعر خواند مصرع سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است
مریدی عرض کرد که همین روح نفخت فیه من روحی در جانوران میباشد فرمودند لیکن همه
در ایشان نمیباشد از توجه بزرگان روح حقیقی دران سرایت مینماید چنانچه قصه های فرات برداری
جانداران مشهور است و سگ نجم الدین را هم سگان دیگر حلقه گرد اگرد می نشستند شاید استفاده
میکرده باشند پس فرمود معلوم میشود که سوای تسمیه عقل دیگر هم ایشان را خدا داده است اگرچه ما در ک
آن نمیکنیم پس قصه زبانی خلیفه پدر خود و دیگران عاشق شدن شتر بر زنی و زوج جاهل او کشتنش و
دفن کردنش بر خانه اش بیان فرمود پس در جواب مریدی فرمود که در هر شی معلوم میشود که روح
حقیقی هست مگر بکمال ضعف بسبب توجه بزرگی قوی میگردد پس فرمود قریب تواتر آمد شریف رسید
که روزی مردم میان رویت هلال از روی تقویم مباحثه میکردند پس فرمود که این جانوران میگویند که
مردم مباحثه میکنند لیکن فردا رویت ماه نخواهد شد ازین قصه معلوم شد که چیزی از غیب هم میدانند
و قصه هدهد مور و حضرت سلیمان معلوم است و مشهور و مکتوب ارشاد شد در قصر هندوان که بعد دفن
شاه نقشبند قصر عارفان گشته قریب شهر بخارا است همچنانکه سلطان المشایخ مگر فرق سمت است و بخارا هم
شهر کلان است که دوازده دروازه دارد ارشاد شد که شاه بو علی قلندر آن هنگام که در دهلی بود
مگسان غلبه کردند خلق تنگ آمده رجوع به شیخ نمود بعد اصرار بسیار اعلام بنام مگسان نوشت بر دروازه
های شهر آویزان ساخت میگویند جوق جوق مگسی بیرون شدند لیکن در شهر وبا عظیم شد چنانچه
شیخ هم از شهر بعد این واقعه بیرون رفت شخصی پرسید که نام خدا در هندی چه باشد فرمود که
الکهه و پرمیشر و دیگر چند اسماء یاد کرد بعد ازان آن شخص گفت که اگر ما مردم بگوییم فرمود چه مضایقه
مریدی عرض کرد که در شرع ظاهر منع آمده ارشاد کرد اگر بمعنی نامهایی که در شرع شریف آمده می
گفت چنانچه خدا و جهان آفرین و در ترکی تنگری تعالی و نیز هر اسم که مخصوص بخدا و ذات موصوف

آوردن شخصی شیرخوار برای نام نهادن نام

گفتن روح جانوران

قصه شتر ... عاشق شدن

قصه شاه بوعلی قلندر و دفع مگسان از شهر دهلی

نام خدا در زبان هندی

بصفات کمال باشد در اہل بغت مضایقه نیست مُرید می عرض کرد ارباب صوفیه عنقای مغرب
وغیره دیده بسیار نامها نهاده اند فرمود مجازات باشد ارشاد شد نزدیک حکما چیزهائے که
موثر اند یا آسمانی باشند یا ارضی موثرات سماوی را چون با موثرات ارضی مزج بعض نمایند ازان
فعل عجیب صادر میشود درین رعایت نجوم وغیره بسیار ضرور می افتد چون تسخیر شیر مثلا مریخ چون در
اسد طالع باشد دران زمان تصویر شیر بکنند رام شود چنان با مناسبات مثل طلا وغیره را طلسم
گویند علم نجوم و علم جال نسبین ضرور است پس از جهت رعایت نجوم و اوقات معین و شکل معین سے
شناسد بفنده وداسنده و چون قوائے ارضی را با قوای ارضی بیامیزند انرا نیرنج گویند چنانچه جانوران
چارپائی که کهٹمل باشد برائے دفع آنها اگر پایا و دهتوره را گولی بسته در روغن چراغ انداخته روشن
کنند بمیرند یا بیرون روند با متحان آمده ذخیره اسکندریه در طب عظیم کتابیست که آنجا طلسم کم شود
و امتحان نیرنج بسیار اکثر در کتب علم خواص می باشند چون بیامیزند غرض حاصل شود و سحر سه قسم اند
اوّل آنکه تسخیر روحانیات کواکب دعوات آنها و صناعات هیاکل علم دعوت همین بود دعوت هر
یک از مریخ و زهره جداست و دخنه هر یکے هم جدا در بعضے گوگل و بعضے لوبان این سحر یونانی است
در شرع شریف اکثر انها منع اند قریب بشرک دیگر سحر هندی است تسخیر بیر عبارت از
روح مردگانست که آنجا آمده کیفیات آنجا برده مگر مرده قوی القلب شرارت پیشه خباثت اندیشه
تیز و تند ان بخواندن نامهائے شیاطین و افسونها دادن بهوگ از قبیل خوشبو و طعام وغیره که شیاطین
بزور تابع خود بعضے ارواح خبیثه را اکثر انها که با جانوران خبیث و زهر بوٹیه وغیره مناسبے تمام دارند
کشیده میکنند و نیز بیر بسیار بد یعنے استخوان صلب مرده را آورده افسونها میخوانند حاضر شود
پس بهوگ میدهند تابع میگردد و باعتبار جلدی تاثیر از سحر سابق افضل و باعتبار دوام همون افضل
باشد بشدت ظلمت می آرد و کفر و شرک است تسخیر قلب و کشتن آدم که موٹهه میگویند تعلق از همین
است قسم سیوم آنکه از ضعف از هر دو در تاثیر مگر در جاهای مباح جایز است از قبیل طلسم باشد
و تعویزات وغیره چیز دیگر است هنود هم از ما مردم آموخته اند شعبده هم از قسم سحر است ؛؛ ؛؛ ؛؛

قسم پنجم که نادر الوجود است سحر باطل حقیقتش آنکه شخص قوی التاثیر در نفس طالب بلکه یعنی
قوتے پیدا کند و حادث نماید که بسبب آن قوت تصرف در عالم کند ظلمت و خباثت مقرون باشد
و قوتے که در و حادث شده قوت خبیثه مظلمه باشد و لازم جوہر ذات گردد که ہیچ طاعت مبدل
بنورانیت و طہارت نگردد و این سحر ماخوذ از ہاروت و ماروت در آنہا قوت خبیثه ملعونه پیدا شده
بود ہر که میخواست ازیشان استفاده میکردند آخر آنہا را نجات خواہد شد مگر نمونه در ذات این موجود که در فارسی نظر
گفتار نماند ہر چند خباثت ظلمت بسیار دارد دیگر بنا بر دفع مضرت مثل سحر آموختن جایز اصطلاح قسم
اوّل از سحر دعوت اسماء الہیه است که مناسبت با مطالب شرعیه دارند و شرائط و ترک حیوانات در بیت
دعوت گاہی تسخیر روحانیات کواکب نیز می آمیزند لیکن فرق در آن تسخیر و درین تسخیر آنست که در آن تسخیر
التجا بارواح کواکب بود و درین تسخیر التجا بحضرت حق است که اسماء او تعالی و نیز در آن اسماء حکم رانی بر ارواح کواکب
کردن و از ان ہا مدد خواستن آری مناسبت آن اسماء و آن دعوت بروحانیات بعضے کواکب در یافتن
و در شرائط دعوات موافق بآن کوکب بعمل آوردن و در وقت ساعت آن کوکب نشستن و خواندن
در کار میباشد نمونه تسخیر او ریسیه و اصلاح قسم ثانی از تسخیر دعوت اسما با موکلات است و
تسخیر جن بواسطه آن اسماء و درین جا ہم فرق درمیان تسخیرین ہم ہمان است و این تسخیر مشابه تسخیر
سلیمانست چنانچه آن نمونه از تسخیر ادریسی اصلاح قسم سوم نقوش اعداد و اسماء و آیات بامر کردن قربات
و مثلثات حرفی و عددی مناسبت اسماء و آیات با مطالب آمیختن بعضے قوات از جنیه مثل قسم
و آونه مخصوص از باب نیرنجات ہم درین شامل است و اصلاح قسم پنجم توسل بارواح انبیاء
اولیاء و ائمه اہلبیت عظام که درین تاثیر قوی دارند و استفاده قوت ایشان ہم امداد که بسبب
آن تصرف در عالم از قبیل سلب امراض و تسکین او جاع و تسخیر جمادات و حیوانات و درین امر تعداد از
ارواح طیبه و فاتحه خواندن و بخشیدن ثواب بارواح ایشان خصوصاً آخر شب بالتجربه است و گاہے
این استفاده از شخص زنده ہم میباشد و امروز این معنی کالمعدوم است و ارشد میسر که درین روزہا
فیضان این قوت از آنہا بحسب معمول است بنج روح مبارک است اول روح رسول و دوم روح حضرت

مرتضی علی وسیوم روح حضرت غوث الاعظم چہارم روح حضرت بہاؤالدین نقشبند پنجم روح حضرت
معین الدین چشتی دیدن اشا فرمود شخصے را دیدہ ام یا نجم الدین کبرا و را رسوخ شدہ بود بارہا
تجربہ شدہ مرید والد ماجد در سلسلہ کبرویہ بود از خلیفہ پرسید کہ حال شما چگونہ است عرض کرد کہ تجلیات
زیادہ شدہ چنانچہ تمام بدن منقی میگردد ارشاد شد کہ بنا بر روح مردہ بر قبر چراغ روشن نباید
کرد باعث لعنت است و در شادی وغیرہ بنا بر غرض دیگر بجاہاے دیگر جائے در شبرات وغیرہ روشنی
نباید کرد کہ عمل ہذا ماخوذ از مشرکین است در جواب سایل ارشاد شد کہ نزدیک ابی حنیفہ در
موسم طویل وقت عصر در چہار و نیم گھڑی روز باقی ماندہ و نزد شافعی و مالک و احمد و ابو یوسف از شش
گھڑی میشود ارشاد شد کہ بالفعل در مکہ بنائی سلطان مراد شاہ روم کہ در سنہ یکہزار شانزدہ کردہ
درست است در جواب سایلی ارشاد شد کہ بر غوجین کہ در و کلام اللہ باشد سوار شدن جائز است اما
احتیاط کند کہ حمل بر قرآن نشود بطرف دیگر نماید و زیر سر نہادن نیز برائے حفاظت جائز است
نزد ابی حنیفہ در تذکرہ ارشاد شد کہ از بالای منارہ قطب صاحب کہ ہفت منزل بود حالا ہم شش
باقی است فقیرے ہمیشہ می جست و صنعتے میکرد کہ جامہ اش کہ بسیار دراز و گھیردار بود بہوا معلق می
شد و نیز کمال زیرکی میکرد کہ ہر کہ روپیہ یا دمی نمود کہ برائی روپیہ می جست در میان خلایق کہ بخوبی
ممتاز نمی شدند ہمون کس را میگرفت چنانچہ بچشم خود دیدہ ام ذکر دیوگان بود ارشاد شد
للمجنون فنون در کشمیر دیوانہ بود ہر کرا می دید و قابل می فہمید میگفت بیائید چون مردم قریب
میشدند میگفت بنشینید علی و معاویہ در جنگ اند صلح نمایم دیوانہ آمد و گفت یا حضرت اللہ حویلی
ارشاد کردیمن بد ہمید مردم خواستند کہ او را توبیخ نمایند فرمود کہ اے این حویلی ہمراہ قلعہ بادشاہ
است ہرگاہ تو قلعہ خواہی گرفت حویلی ہم خواہیم داد گفت سال آیندہ قلعہ خواہم گرفت فرمود حہ
پس گفت یکسال کجا مانم فرمود بر منارہ جامع مسجد کہ بلند ترین جاہاست پس استغفار کرد ارشاد
شد کہ در وقت پنج یا شش سالگی والد ماجد مسئلہ فرمود کہ مطابق شافعی بر آمد ارشاد شد
کہ شبی در مسجد جامع شمار کردہ بودم کہ سی و پنج جا تراویح مع الجماعت حفاظ میخواندند چون وقت

ماه رمضان بسبب تقویم وغیره مشتبه بود مردم برائے پرسش مسئلہ می آمدند ورود قدح بسیار می شد
ارشاد فرمود که در وقت صفائی مطلع و نبودن غمام فقها جم غفیر شرط کرده اند و در حدیث اینقدر آمده
که شخصے از حضرت رسالت پناه عرض کرد که من ماه را دیده ام آن حضرت پرسید تو مسلمانے عرض
کرد آری پس آنحضرت فرمود منادی بکنید که فردا روزه دارند علما تاویل میکنند که در ابر رویت یک
شخص کافیست اگرچه در حدیث مطلق آمده و جماعت کثیر را حضرت ابو یوسف پنجاه و دیگران بست
و بست و پنج هم گفته شافعی گواه دو کس عادل معتبر داند و باز فرمود جا بجا مردم دیده از روزه باید
داشت باز فرمود حالا کرامت حضرت امیر باید فهمید قول شان که رابعه رجب اول رمضان شریف
و عید الضحی می باشد جائے همیشه چنین بوده آمده امسال موافق تقویم ماه در تحت الشعاع بعد یکپاس
شب بر خواهد آمد و دویم هنوز هم قطعاً هنوز هرگز کسے تجویز این امر نمیکرد دیگر ماه را دیدند در جواب
سائلے ارشاد شد که کلام الله بطور تراویح بعد وتر اگر عمداً خواند مکروه است و الا لا و کلام الله بهر دو طور
درست ارشاد شد نبیره زاده خاندوران خان یعنی دختر صمصام الدوله کاری کرد که چند هزار
روپیه که بمیراث یافته بود شادی نکرد و در طیاری مسجد قدم شریف خرج نمود باز فرمود که در نکاح هر پنج
حکم جاری است یعنی آنکه اگر غلبه شهوت باشد چنانکه ترس زنا واجب است بشرط استطاعت استطاعت
آنکه قادر باشد بر کسب مال اگر مقدور ندارد پس دوای کسر الشهوت بخورد و همچو صوم مگر مبطل
شهوت نبود که منع است و اگر طوفان نباشد و مقدور دارد پس سنت است از جمله سنن عشره
که سنت جمیع انبیاء است علیه الصلوٰة و اگر غنی باشد و میداند که اتلاف حق زن خواهد شد یا
برائی قصد ایذائے زن اقارب او حرام است و اگر در طلب علم یا جهاد یا عبادت و تقوی و زهد
مشغول است و گمان غالب دارد اگر نکاح خواهند کرد درین چیز با قصور خواهد شد پس مکروه است
و اگر زنی در نکاح دارد و مقدور زاید دارد داد عیش بایل به تفنن است و در تجدید نکاح توقع دارد و
اطمینان هم از خود بهم رسد که در صورت تعدد زوجات عدل و مساوات خواهم کرد و میلان تام
یکجانب نخواهم نمود پس مباح است اگر دویم سیوم چهارم کند مختار داگر زنے باشد بیوه دوالی وارث

نقل قصه صادق گرفتن

ندارد که قیام بنفقه او تواند نمود و این کس او را در خانه خود نگاه دارد و کار خدمت از وی گرفته

بتعهد خوراک و پوشاک او نماید و می ترسد که مبادا در خلوت یا جلوت بهزا دولت کار بازرس و تقبیل

لبشهوت یا زنا واقع خواهد شد درین صورت نکاح مستحب است ارشاد شد که اگر آدم صادق باشد

بسیار خوبست چنانچه در کتب سلوک نوشته اند که دزدی بود که میان قوم خود عهد کرده بود که سوای

خانه بادشاه چیزی نه دزدد و بوقت فرصت برابام بادشاه رفت دید که بیدار است و با زن خود گفتگو

میکند درین میان زنش سخن کرد خدای دختری بمیان آورد بادشاه گفت از شاهان گرد و پیش تنگ

دارم لهذا می خواهم که بپادشاه دین دهم زنش پرسید که بچه طور خواهی دریافت گفت کسیکه یکسال

تکبیر اولش فوت نکند الا بعذر بلا شبه صالح خواهد بود فردا منادی خواهم کرد چنانچه کرد این کس قصداً

در مسجد افتاده بود هرگز تکبیر اول فوت نکرده و سوای دزد کسی پیدا نشد که یکسال تکبیر اولش

نقل قصه شاه و درویش

فوت نشده باشد بادشاه از آن طرف گذر کرد و سواری تا مسجد رسید بعد کلمه کلام تعظیم و تکریم پسند

کرده پرسید که پیر و مرشد تو کدام است گفت حضرت و قصه خود بیان کرده و قبول نکرد باز فرمود

نیت همیشه گردان میباشد لهذا گفته اند که مشغول بعمل خیر باید کنانید انشا الله تعالی درست خواهد

شد پس قصه حضرت احمد جام ارشاد شد یعنی در ابتدا کسی رجوع نمیکرد پس فرزندان را مستاجر

ساخته فرو میداد تا آنکه لذت پذیر شدند و مرید گشتند و مشهور گشتند پس فرمود بعض اوقات از

مریدهم پیر را فایده میرسد پس قصه متفق شدن چندکسان و تقریر کردن پیر و رجوع کردن جناب

وکرامت هم باذن الله و مشهور است و مرید شدنش شخصی و کارش تمام شدن و چند کرامت

کذای ظاهر شدنش و بدولت او چند کسان بخدا رسیدن ارشاد شد جمع اسباب خیر را

توفیق گویند و برعکس آن خذلان ارشاد شد که شاه بهیکه فقیر پیر خود شده بود روزی

نقل قصه شاه بهیکه

پریشان عیال و اطفال در فقر و فاقه گذاشته بجای مدعو گشته بود و چون طعام اقسام در انجا بود

شاه بهیکه نصف حصه از جمیع فقرا گرفته بخانه میرسانید بعد سه روز چون حضرت بخانه آمد از اهل و

عیال خود گفت چون شما از ایحالت گذشته بودم طعام تحلق من نمی رفت طعام بسیار فلان فقیر می آورد دانستم که شما

فرستاده باشند لشنیدن این خبر خوشدل شده بیرون آمد شاه بهیکه را طلبیده نگاهے کرده فرمود بر وکارت ساختم ازان باز فضل الهی بکار او شد که بادشاه و روشن الدوله مرید و معتقد گشتند و فی الواقع مرد صاحب کمال بود روزے سواره جهان بکمال حشم و خدم میگذشت عمومی بنده در جرگه ناشماران و دنیاداران مصافحه شاه صاحب نمودند هر دو دست شاه گرفته پرسید وز در اگرفته واحوال حسب نسب بتکرار استفسار کرده بعد دریافت فرزندیت شاه عبد الرحیم فرمود وز در اگرفتم

ارشاد شد که مجنون عاشق لیلی شعر خوب میگفت در حالت جنون میگوید من نماز میکنم چون یاد لیلی می آید معلوم نمیکنم که چند رکعت گذارده ام مرد مسلمان بود لیلی هم مسلمه هر دو از یک قبیله بنی عامره حضرت امام حسین علیه السلام را دیده دیگر روایات کو که وغیره غلط میگویند اگرچه بصحت نرسیده که عند السوال گفته بود حق لیلی باشد شعری عاشقانه نخوانده فرمود شیعی بود که هرگاه چنین شعر میخواند مے گفت امروز روزه را سنے کرده ام ارشاد شد که سابق بر سکه صورت بادشاه میکنیدند اول در اسلام سکه که زد از سلاطین بنی امیه بود بعد حساب ارشاد فرمود که مهر ام حبیبه دو هزار و دو صد و چند روپیه بود زیاده ازین مهر در حضور آنحضرت ثبوت نرسیده و معمول خاندان من دو هزار روپیه بود چراکه قدر ازانوقت کمتر باشد و اصل مهر مثل هم یافته میشود که آنحضرت در وقت نکاح دیگر حضرت عثمان رضی الله عنه فرموده بود که مثلها ارشاد شد عرس کلان درین ماه مبارک اند تاریخ سیوم عرس حضرت فاطمه و دوشنبه دهم عرس حضرت عایشه و حضرت علی تاریخ نوزدهم زخمی شدند و در شب بست یکم رحلت فرمودند عرس نصیر الدین چراغ دهلی بر دز عرس حضرت عایشه ارشاد شد که در هر فنے که چهار پشت متفقی میگردند فن بسیار کامل میشود چنانچه حضرت یوسف چهار پشت نبی بود تعریف او درین امر بسیار آمد بنا بر تصدیق مریدے فرمود که چهار پشت در یک فن کمتر بیکطور می ماند باز فرمود که پنج پشت از معین الدین تا نصیر الدین اگرچه رنگ مختلف داشت لیکن در جمعیت خلق و شهره و قوت حالات بیکطور مانده این امر باد راست هیچ سلسله دیگر اتفاق نیفتاد ارشاد شد که عمل نواب وزیر هنوز دار الحرب نگشته اگرچه دار الرفض است بتجربه رسیده که عمل الشان بسیار بے برکت هست لیکن از

حال لیلی و مجنون که هر دو مسلمان بودند

ذکر مهر ام حبیبه

[illegible] عرس [illegible]

[illegible] عرس [illegible] کلان

[illegible]

انگریزان کشته شدند التذکره مولانا عبد العلی و طلب آصف الدوله وغیره ارشاد شد که اگر
مارا غازی الدین حیدر بلا منصب و جاگیر بطلبد بروم بشرطیکه متعرض نشود انشاء الله العزیز خلقی
را هدایت شود تقاریر خود را مبدل سازم یعنی تقاریر نو کنم مقبول همه ها شود و فرقه گردند در دین
حق اختیار کنند باز فرمود که از قتل خود هم حالا نمی هراسم مگر همینکه در صورت شهادت برای
کاریکه منظور است فوت گردد تقریبی ارشاد شد که در حویلی خان دوران خان که مشهور به
کالا محل است بود خرابی شهر کهنه من بعد من هم چندی قیام کرده بودم در ان اجنه بودند و
بساکنان ایذا میرسانیدند چنانچه با من ملاقی شدند گفتم که اگر شما مارا و اتباع مارا ایذا نخواهند داد
من هم بشما کاری ندارم و الا خیر قصور نخواهم کرد از ان باز چندان ایذا نه دادند مگر یک مرد
ولایتی را بسیار ایذا داده بودند مگر نواب نجابت علی خان که در عمل انگریز خریده عجب کاری
کرده که هرگاه صورت ایشان بنظر می آمدند غلامان میگفت که شمشیر برهنه کرده عقب ها کنند
چند بار همین کردند آخر گذاشتند در تقریبی ارشاد شد که از آب کم خوردن مردم زبان آور
میباشد چنانچه سنائی گفته شعر ذهن هندی نطق عرابی بود از کم خوری و کم آبی
تذکره مولوی روم بود ارشاد شد شیخ صدیقیست و از کتب او معلوم میشود که بسیار
عالم کامل بود ارشاد شد که هر قوم را ذهن در هر فنی میباشد چنانچه ذهن هندوان در فن حساب
خوب است و ذهن اهل فرنگ در صنعت ید و صنایع جزویه و ریاضیات خوب است اگرچه دقایق منطقیه
و الهیات و طبعیات کم میفهمند الا ماشاء الله در جواب سائلی ارشاد شد که یهودی در اصفهان
و مشهد بسیار اند و در عرب هم میباشند ارشاد شد ارسطو صاحب اثولوجیا و افلاطون در
فن خود خوب و دانشمند بود میگویند مثل یهودیه در حق پیغمبر ما در حق پیغمبر خود شاید که عیسی
باشد گفته بود برای ناقصانست نه برای کاملان پس ذکر جالینوس آمد فرمود مرد که محض طبیب
بود از عقل چه بهره دارد پس فرمود لهجه افغانان بد است و الا لسان شان از هندی
و فارسی برآمده تپنگ پروانه را و دیوا چراغ را و ڈوڈی خوری چنانچه ملک ایشان مابین هند و

ولایت است بآن هم همچنان و دستور همه جا همین است بسبب تذکره ارشاد شد که مرزا بیدل را خوب
مضمون در تعریف انبه بدست آمده ؎ تا انبه نو بباغ انار آورد اسرار قدم جمله باظهار آورد
اصل و فرعش بحر حقیقت نمود مولا گل کرد و انبیا بار آورد فرمود حکما گفته اند در میوه است که هر سه
حاسه لذت پذیر میشوند سیب در ولایت و انبه در هند که چشم از رنگ و مشام از بو و زبان از ذائقه ۔
ارشاد شد اصول چند سه است زراعت و صناعت و تجارت باقی متفرع برین ارشاد شد
کفو درین ملک فقط نسب است و در ولایت حرفه هم میگیرند ارشاد شد اگرچه اهل ولایت کنیزک
زادگی را عار میدانند لیکن چندان در قرابت پاس آن نمیکنند باز ارشاد شد نواب سعادتخان
که در جنگ شاهنشاه زخمی شده بود و در مقدمه مصادره از طهماس وکیل سخن بی غرتی شنید غیرت
را کار کرده زهر خورده مرده بود و سید بود و همشیره زاده اش منصور علیخان مغل بود در ولایت مغلان
بی تعلق تمام از سادات دختر میخواهند و ایشان به نیت سید کردن قوم که اکثر باعتبار ام در انجا سادات
میشوند دختران خود بمشغول سید میدهند ارشاد شد کسی خوش گفته ؎ کیمیا خواهی زراعت کن
که خوش گفت آنکه گفت ؛ ربع ثلثش زر است و ثلث دیگر هم زر است ؛ زیرا که در عربی عین زر
را میگویند چون در هنگام مشی با نواب فیض محمد خان وغیره امرا ملاقی میگشت و اکثر از سواری
فرود آمده مصافحه می نمودند بعضے مشایعت هم میکردند و سوار می شدند فرمود ازین مرض که
باعث مشی است تکلیف نسبت دیگر امراض زیاده می یابم باز فرمود ؛ ؛ ؛ شعر

ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق او بصحرا رفت و من در کوچها رسوا شدیم

باز فرمود هرچه رضای اوست بهتر اشعار خسرو ؎ چون طمع خواهد ز من سلطان دین ؛
خاک بر فرق قناعت بعد ازین حضرت دهلی کنف دین و داد جنت عدن است که آباد باد
هست چون ذات ارم اندر صفات حرسها الله عن الحادثات گر شنود قصه این بوستان
مکه شود طایف هندوستان قبه اسلام شده در جهان نسبت او قبه هفت آسمان
ساکن او جمله بزرگان دین گوشه بگوشه همه ارکان دین مسجد او جامع فیض اله
زمزمه گنبد او تا بماه ؛ غرض از خطبه بیت الهی

بر سر هر تخت گرفت شهی   ورنه سقفش ز سما تا زمین   لطف شده جمله ستونهای دین
شکل مناره چو ستونی شرنگ   از پی سقف فلک شیشه رنگ   سقف سما گر نه بُدی شد نگون
ورنه آن ساخته سنگین ستون   تاج سپهرش اوج بگردون شتافت   گنبد بی سنگ فلک سنگ یافت
سنگ وی از بس که بخورشید بود   روز ز خورشید عنا رے نمود   ماه نخسپد همه شب تا سحر
کز سر صحنش غله دار دبسر   زان غله هر بار که دار لے داد   برق ز جا جست دگر جا فتاد
از پی بر رفتن هفت آسمان   کرده زمین تا بفلک نردبان   مسجد جامع ز درون چون بهشت
حوض ز بیرون شده کوثر سرشت   در کمر سنگ میان دو کوه   آب گهر صفوت دریا شکوه
در ته آتش ز صفا رنگ خرد   کور تواند بدل شب سپرد   موج بلندش که رسد تا بماه
باز دهد آب به ابر سیاه   سیل وی آهنگ به کهسار کرد   کوه نبرد اسنے اقرار کرد

بعد مشی که تشریف آورده استراحت فرمودند شاهزاده مرزا محمد جان تشریف فرما بودند زیر چارپائی نشستند **ارشاد شد** که بنده معذور است معاف فرمایند و نیز خدمتگار برائے مالش اعضا که مانده شده ام بالای چارپائی خواهد نشست تعظیم کاری گران معاف شاهزاده بتواضع پیش آمده از دست خود مالش بدن مبارک شروع کرد حضرت معذرت خواسته موقوف داشتندش درین **اثنا** حافظے وارد شدند بعد استفسار خیریت فرمود شنیده ام که چیزی بآواز خوش میفرمائید مشتاقم لیکن اگر موافق مزاج بنده نخواهد بود منع خواهم کرد معاف خواهند داشت وتنگ نخواهند شد باز بعد ازین **ارشاد شد** که چیزے از کلمات الصادقین که از حال صلحاء دهلی نوشته بخوانان آنگه یداشعار تعریف دهلی که سابق نقل نموده خواند بشاش شده بحافظ صاحب فرمود بخوانید او شان التماس کردند که رعب غالب شد جرات نمی یابم فرمود سابق شعر ناخوانده اید جاے رعب نیست چنانچه حافظ صاحب دو چهار غزل خواندند کیفیتے دست داد که روزے یاد الحمد لله علی ذالک از **شخصے** فرمود ساچق ترکی است یعنی بری **ارشاد شد** در حدیث آمده تحفة المرئیة الزائرة یعنی تحفه زن زیارت کننده روغن انداختن است در موی سرش و تحفه

عود و مجمر و همه خوشبو در حکم همین است مریدی سوال کرد که ابن جوزی محدث چرا اعتراض و انکار با وجود وفور علم و تقوی از غوث الاعظم داشت ارشاد شد بعضی روایات ضعیفه در مقدمهٔ اعمال محدثین صحیح ندارند هیچ و بی اصل اند با مردم بنسبت بآنحضرت کرده میفرمودند و کلمات فخریه اکثر میکردند و همچنین بعضی وجوهات دیگر غرض که بعض هم لله بود درین صورت ها هر دو جانب صواب می باشد نماز جنازهٔ حضرت ابن جوزی خوانده بود حسب تذکره ارشاد شد که چون در شهر کهنه بودم بسیار از رفضا و فساق و برادران حسود تکلیفها میکشیدم چنانچه بعضی قریب خانه ما تعزیه بر سقف میکردند و تبرا دست هم مینمودند روزی فاجره شراب خورده در وقت تراویح در عین قرائت قرآن شعر حافظ شیراز ؎ در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند ور تو نمی پسندی تغییر کن قضا را خواند و بعضی وقت ها آوازها میزدند که قرائت مشتبه شود روزی مولوی نذر محمد صاحب که محتسب خدائے شهر بود بالقصد شش صد مغل خانه جنگ همراه داشت معتقد جناب حضرتم چنانچه با وجود بسیار سفر باز قصد سفر کرده بود فرمود سفر آفاق بسیار کرده اید حالا سیر انفسی کنید چنانچه از سن میفرمودند که امروز هر چند قصد کردم بیرون رفتن نتوانستم از قبله گاهی بتاریخ هفتم محرم درین تشد و گفتند که ما شریک شما شده می کشیم رفضا را جناب قبله گاهی فرمودند که در سال آینده رافضی در شهر نخواهم ماند چنانچه همچنین شد و را الی قتل کرد باز فرمود مولوی نذر محمد امر معروف بسیار میکرد چنانچه حقه راجه فلان را شکست در مقدمه دست شستن از آزار نواب وزیر سخت گوئی ها کرد باز فرمود در مقدمه آرد به برادرم احتساب کرد از حدیث تقریر کردم قبول فرمود چون تذکرهٔ مشایخ زمان و مردم طاعن که در مقدمهٔ سماع بر پیران کبار مینمایند درمیان شد ارشاد شد که در مقدمهٔ قلیل ترک اولی یا خطاے اجتهادے بوقوع آمده باشد طعن خوب نیست در هر مقدمه خصوصا طعن طریق اعتدال خوب است پس فرمود که شاه عبد اللطیف گجراتی را که ملفوظ بادشاه عالمگیر اورا بلفظ پیری نویسد که مرشد من و پیر من چنین فرمود و صاحبان نقشبندیه دعوی بیعتش نمیدانند خود مینمایند داخل حلقه شاه محمد معصوم بلا شبهه میشد لیکن بیعت ثابت نیست چون از دهلی

بادشاه نوشت که اشتیاق قدمبوس غالب شده اگر ارشاد شود حاضر شوم در جواب نوشت که در
آمدن شما قباحتی است ما را دیده خواهند فهمید که اولیای سابق هم همچنین بودند سوء اعتقاد با اولیای
کبار دست خواهد داد مریدی عرض کرد که مقدمهٔ معراج از شق و براق و سدره این ها همین یعنی
ظاهر وامه وغیره اعتقاد باید کرد یا مراد و معنی این باید فهمید چنانچه ملا میگویند ارشاد شد که
مقدمات ظاهری را ثابت بی تاویل باید انگاشت مگر آنکه اسرارات را هم باید فهمید چنانچه کیفیت
رفتن چگونه شد و براق برای چه آمد و بدن آنحضرت را چه کیفیت دست داد باین طریق آنچه
بدین ماند باز فرمود بعض مقدمات هم بطوری راست اند مگر در بیان کردن آن موجب
تشکیک عامیان میشود سرمد گوید ع هر کو که سر حقیقتش باور شد   او پهن تر از سپهر پهناور شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک سرمد گوید فلک باحمد در شد ه طاقت نیست که تفصیل یعنی این گفته
آید که هم راست گفته و خلاف ظاهر شده در جواب سائلی ارشاد شد که اگر کسی برای اظهار
اسلام یا طلب علم یا درویشی را ناراض ساخته هجرت نماید جایز است چنانچه اهل مکه هم چنین میکردند
جای عرض بود   مردم نقل کردند که فلان بسیار وجد میکند و حالی ندارد پس کسی
گفت که شخصی در لکهنو یکروپیه را شاهزاده حال میشود پس فرمود که نعوذ بالله بدنام کننده
نکونامی چند پس شخصی گفت فلان بزرگ را هم حال می آید ارشاد فرمود که هر که مشق درویشی
میکنند همه را حال می آید مگر بطور خود پس فرمود حافظ نور الله نامی از متوسلان حضرت والد ماجد
که نقشبندی بودند و در انکار سماع اصراری داشتند بلکه میگفتند که شیطان در دبر انگشت
مینماید و حضرت والد ماجد میگفتند که حضرت از اتباع حدیث که سماع میشنوند خلاف طریقه است
و از مجاوران و خادمان حضرت سلطان المشایخ فلان بزرگ چچا پیر مولوی فخر الدین صاحب
از جهت ارتباط قدیم لشتیت بمدرسه والد ماجد هر گاهی می آمدند فرو کش میشدند و مولع وجد
و سماع بودند در مدرسه شریف بلکه مسجد و صحن مسجد سماع بی مزامیر می شنیدند و وجد و شورش
میکردند و چون میفرمودند که من مزامیر هم خواهم شنید پس مکانی قریب مدرسه که از خال من

بود خالی میکردند و فرش میکنانیدیم پس می شنیدند و شورش ها میکردند چون از زبان حافظ
مذکور سبحان الفاظ شنیدند پس مانخان راکه از فرزندان قوالان حضوری حضرت سلطان المشائخ
و خوش آواز و سلیقه شعار بود طلبیدند و در صحن مسجد بعد تشریف بدولتخانه بردن والد ماجد -
سماع در دادند **شعر** زاهد خلوت نشین دوش بمیخانه شد از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد
بیک نگاه حافظ نور احمد را چنان شورش دست داد که از حجره خود بیرون آمدند و دست و پا و سر می زدند
چون قریب هلاک رسیدند هیچ تسکین نمیشد حضرت والد ماجد بیرون آمده تصرف ها کردند تا تسکین
شد پس آن بزرگ ایشان را میگفت که در فلان دیگران شیطان انگشت میکرد و در فلان تو
تمام دست کرده پس ایشان را گفتم که شما هم سخنی زیاده نگوئید که سزای شما هم شود پس قصه
نقشبندی و چشتی و سرزنش سب وی اوشان بیان کرد پس از جای آواز بر آمد فرمود این را الهام
میگویند بسیار مطبوع عمو لصاحب قبله بود در اثنا حکیمی آمده عرض کرد امروز واقعه
عجیب رو داد یعنی چپراسی نواب نوازشخان صاحب باستماع خبر بیماری پدر خود رخصت گرفته
بود چون آنجا رفت پدرش بعد دو سه روز مرد چون او را آتش میدادند بر خاست و گفت که مرا
پای برهنه بر خار خشک می بردند به تکلیف چون نزد بزرگی نقیبانش بردند گفت اینکس نیست
که او را طلبیده بودم پس مرا رها کردند فرمود مغلطه قابضان روح شد آن حکیم عرض کرد که چنین
میشود فرمود جا بجا شنیده ام **ارشاد** شد از متوسلان حضرت والد ماجد زنی بود لاڈلی
خانم نام باباکو دکان انسی تمام داشت ما هم فرمایش قصه فارسی باو میکردیم و فارسی گوئی در همین
مغلانیان آموخته بودیم الغرض بطور زنان دیگر مشغول برای زیارت حضرت قطب صاحب رفته
بود آنجا او را سکته دست داد چنانچه هر چه آثار موت است از صورت و آثار ظاهر بود که بیک ناگاه
وقت غسل یا کفن و دفن چشم وا کرد و جانی پیدا شد بعد دو سه روز بدهلی آوردندش چون از حادثه
اش پرسیدندش گفت مرا معلوم شد که یک سرسری از سر انگشت پای شروع شد بیهوش شدم
مرا جای بردند آن بزرگ به برندگان گفت که این لاڈلی خانم دلد فلان را نه طلبیده ام بلکه

لاڈنی خانم بن فلان را طلبیده ام مرا رہا کردند چون به تحقیق پیوست ہمون وقت آن دیگر مرده بود
و این زنکه را قوت حواس بالکل شده یعنی مزه طعام دا شما رہم فراموش کرده بود گویا آن
زن نمانده و چیزہائے ترش بسیار میخورد اگرچه دو سه سال زیست لیکن بحساب مرده بود که ہمه
آن حرکات و سکنات و خوش لہجگی و فطانت و سخن فہمی نمانده **قصہ دیگر** قبل ہوش خود ہم
ہمچنین نقل فرمود مریدی عرض کرد که شریعت محمدی چرا اکمل شرایع باشد ارشاد شد
وجہش اینست که در دیگر شرایع بلحاظ خصوصیات استعداد وقت خاص و زبان و مصلحت آن وقت
بود که اگر خلاف آن کنند نقصان شود پس کامل بود و درین شریعت بلحاظ مصلحت نوع انسان است
پس تخصیص اوقات و استعداد است خاص نباشد بلکه برائے ہر امت از فرض و نوافل و سنت
به تشدد و سہولت موجود است گویا معتدل ترین شرائع شد و این وقت ضعف است تفصیلش
گفتن نمی توانم در جواب شخصے ارشاد شد که خرید و ہبه مسلم جائز نیست مگر کافران حربی
مثل کوہیان و سکھان بطریق اولی و نزد بعضے بیع ذمی ہم جائز و خانه زاد لیکن کنیزکے یعنی غلام
شخصے و کنیزک شخصے که خدامی شدند فرزندان تابع کنیزک خواہند بود و مال ایشان ہم اکثر آزاد
نکرده مگر نفقه موافق زی ایشان واجب مالک خواہد شد در جواب مریدی ارشاد شد که حاصل
معنی لَا شِفَاءَ فِی الْحَرَامِ در حدیث آمده است مگر آنحضرت روزی پیشاب شتر مریضے را فرموده بود
مگر شاید مراد حرام خنزیر و شراب باشد پس فرمود علما تجویز آن ہم عند الظن شفائی قوی کرده اند
پس فرمود که شاید مریدی عرض کرد که جناب مولوی فخر الدین صاحب را مردم میگویند که شیعی بود یا سنی
سنی سید استند مرید ہم شیعی را میگرفتند ارشاد شد آرے کلمات موافقت شیعی البته میگفتند
و مرید ہم میگرفتند از من که بسیار محبت و بی تکلفی بود در وقتے پرسیدم گفتند در بعض امر موافقت شان
که رفتن مکان امام باڑه و نذر و نیاز و سبیل آب راه تعزیه وغیره ایشان موافق میشوند و بیعت
میگویند و از سب تبرا دست بردار میگردند اگر نا مرضی باشد ہرچه حکم گفتم باین نیت است خیر
باز آن مرید گفت که در بیعت طوائفان که ہنوز کسب میکردند چه نیت بود فرمود توبه وغیره

طوائفان کلان بسیار دوست و معتقد و مرید بودند معلوم نیست کسب خود میکردند یا نمیکردند مگر
نوچیان شان همه امورات مقررات خود ها میکردند پس فرمود آنچه محبت با پیران ما تحت سینے
سلطان المشایخ وغیره داشتند با صحابه اثر ظاهر ادریافت ذکر مدایح و نام ایشان چشم پر آب میکردند
و تغیر و ظاهر میگشت چنانچه روبروی جنازه شاه غلام سادات صاحب که قوالان موافق رسم
بعض چشتیه بیت های مرثیه حضرت سلطان المشایخ زبانی امیر خسرو میسرودند عجیب حال ایشان
بود باز فرمود که مولوی فخر الدین را سوائے تغیر چهره و چشم اثر وجد ظاهر نمیشد مگر یاران
شان بسیار رقص میکردند چنانچه برائے همین در بند میکردند که عند الوجد یکے دیگرے را میکشید
و بر پائے حضرت می افتند و در آغوش میگرفتند بلکه میزدند و همین نوع در تراکیب میشد بیت مکرر میکردند
و عرصه بعید میشد و در بند کرده میخواندند شخصے مقبول صورت و خوش آواز را حافظ کنانیده بودند
پیش امام میکردند از کثرت هم آغوش و دیری تنگ آمده گله ها میکرد پس فرمود در جواب نواب
محمد سعید خان ارشاد شد که کنیزک دار الحرب بی نکاح جائز است از کفار نه از مسلم رامپور
و لکهنو وغیره دار الحرب نیست از کلکته تا لاهور همه دار حرب باشد در جواب آن بزرگ صحیح
ارشاد شد که سپردن مرده در زمین درست است نوشته اند بخیال حضرت یوسف مگر در
کفن بکراهیت فرمود پس با ستدعای ایشان برائے حصول تقوی فرمود اَللّٰهُمَّ یَا مُصَرِّفَ
الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِیْ عَلٰی دِیْنِکَ وَ طَاعَتِکَ اَللّٰهُمَّ اٰتِ نَفْسِیْ تَقْوٰهَا وَ زَکِّهَا اَنْتَ خَیْرُ مَنْ زَکّٰهَا
هفت بار صبح شام میخوانده باشد اکثر مردم از وبا و خوف مرگ شهر را گذاشته بآنطرف رفتند ارشاد
شد منع است مریدے عرضکرد که سوائے ممنوعات شرعیه از آدمیت و وفا بعید است
استاد و مرشد و اقربا و احبا را گذاشته رفتن فرمود لهذا منع آمده پس فرمود که سابق ازین این
چنین امر در مردم قصبات بسیار میشد چنانچه بزرگے از قصباتیان وحید الدین نام از مولوی ثناء الله
صاحب بسیار آشنا بودند وقتیکه قتل عام نادر شاه شروع شد شنیدند که نوبت قریب محله مولوی
صاحب رسید پس ایشان از مکان خود که جانب مشرق بود یک بچه بدست گرفته باراده آنکه

میکردند

ذکر سپردن مرده در زمین

دعای برای حصول تقوی

اگر گشته شدیم خیر والا همراه مولوی صاحب هر چه خواهد شد از اتفاق آنکه با وجود چنین آشوب
عظیم سلامت رسیده و آن مکان هم هنوز بقتل نه آمده بود که مژده امن رسید پس مریدے
عرض کرد که اکثر مردم اراده وفا بلکه وفا هم تا حال در تقبات می نمایند چنانچه قصبه مجیب شیخ مبارک
الله و فائے شان با وجود مبالغت بسیار خوشوقت گردیده و مکرر دعائی خیر کرده و مشتاق گردید
در معنی صدقه ارشاد شد آنچه از جنس طعام یا نقد بنا بر تقرب الی الله عموماً نمایند صدقه است
آنحضرت نمیخورد و آنچه بنا بر تقرب مذکور بتخصیص یوم باشخص نماید هدیه است میخورد تا آنکه جمله طعام عموم
صدقه باشد بلکه بر هفت هشت نوع طعام عموم که صدقه نمی شود مثل وکیره و ولیمه را نام برده
مریدی را ارشاد شد که بسم الله سمیری ساهری سمرونا اندونا تعویذ کرده برای بند خون بواسیر
فلان را بده زیر ناف بلکه بجانب پشت بند و بسم الله او آد آنا ها یا اسمت سمیری سوا ها بوا ها
ساهری سمرونا اندرونا تعویذ و حروف هذا را بر کلوخ بالیده کلوخ مذبور بر مسه مرض مذکور بمالند
مریدی عرض کرد ارشاد فرمود که برای تپ و لرزه کسی را نوشته دهد بسم الله الرحمن الرحیم
قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ
يَا غَفُورُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ يَا غَفُورُ يَا غَفُورُ يَا غَفُورُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ يَا غَفُورُ ارشاد شد که قصه شمریات که رشته
خطائے در فارسی و سوئین در هندی گویند و آنچه هم فارسی افصح است یعنی نسبت بآنحضرت حضرت
فاطمه نمایند صحیح نیست مریدے را ارشاد شد که برای بند خون بواسیر لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ
در سطر اول و سطر دویم کاغذ سفید در میان گذاشته لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ زیر چارپائی کارد و بالائی کاغذ
مذکور در زمین زند بالائی آن آوند گلی سرپوش کرده بران چارپائی بنشیند نخسپد برای حاجت
هر جاکه خواهد رود و باز بیاید و بنشیند اگر کارد دسته آهن باشد بهتر هر طور خون که از بدن جاری
باشد بند گردد مریدے عرض کرد که چون بنده تعویذ یا عملے می نماید و بهتر نمی شود شرم
میخورد و باز دل نمیخواهد ارشاد شد نه دعا و دوا همه یک حکم دارد گاهی میشود گاهی نمیشود

بنابر حکم خداوندی دوا و دعا هر دو بمقدور بعمل باید آورد آینده اختیار خداست در عدم قبول هم
حکمت است یکی آنکه خدا معطل نشود یکی باران خواهد دیگی نخواهد در هر دو عمل تعارض شود
حسب تذکره ارشاد شد که زنکه در مسجد نبوی جاروب کشی میکرد ناگاه مرد وقت شب
دفنش کردند صبح آنحضرت پرسید بیان کردند بر قبرا و رفت و نماز جنازه خواند معاینه نور وسعت
قبر پرسید بسبب کدام عمل است عرض کرد از جاروب کشی ارشاد شد فرمود او را همین عمل بکار
آمد باز فریابی عرض کرد فی الواقعه در هر چیز حکم تاثیر یکسان است آنچه محسوس است کم عقل
می شناسند دارمشوان بسبب عدم تعمق منکر میشوند خلاصه آنکه بنابر بجا آوردن حکم دوا و دعا سعی
باید کرد اعتماد بر خدا است هیچ نمیشود فرمود آری مگر بعض امر متعلق بعض کرده است چنانچه موسی
علیه السلام بادرد خاست رجوع کرد حکم شد دست مال کن به شد باز همچنین شد باز بی علاج به
شد باز حکم شد که نزد طبیب برد موسی عرض کرد ارشاد شد که میخواهی که کارخانه طبابت
ما را ضایع کنی بکید یا رخلافت هم کردم شخصی عرض کرد که طعام ڈوم و طوایف برابر است
ارشاد شد که اگر ڈوم چیزی بنواز د حرام است و طوایف زانیه دانحش مگر قرض کرده اگر
خواهد بدهد حلال خواهد شد گواد از همون مال حرام کند جایز است و بقال را که عوض بیگر دد یا فرد ور
را درست است و رقیه و نذر هر دو درست یا رد کند یا چهار پایه وغیره بدهد شخصی پرسید که لقمه دادن
در فرض درست است یا نیست ارشاد شد اختلاف کرده اند صحیح همین است که لقمه باید
داد اگر غلط گوید که معنی تغیر شود مثل ایاک نعبد لقمه فرض است والا مستحب ارشاد شد
که وصل ت قبل اہ خوب نیست اگرچه نماز نمیرود ارشاد شد که قصه سیف الدین
نامی که تمام شب بیدار بودی و صبح اشعار خسرو انچنان خواندی که همسایگان بیدار گشتندی

> ؎ همه شب نبود رہی را بره صبا نشسته — همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته
>
> غرضی ورا او امکان چو خیال قال بستاین — هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته
>
> بعد اصلاح فرمود موتراشی بتراشید سر م — هیچ از قاعده بیداد نکرد

در باب فضیلت جاروب کشی

بوست برکند ز سر آن ظالم — اینقدر بود که پرگاه نکرد

حسب تذکره ارشاد شد که قوالی پیش بزرگے شعرے خواند ــ شعر ـ

مردم شعر خود بهان خواهم شد تا بوسه زنم برلبت آنگه که بخوانی پس خوش شد و برائے دیدن آن شاعر بخانه اش رفت او گفت مرا به بخشایش دعا کرد و او را بخشش رسید پس فرمود که عجب حال است که این قوم باوجود صحبت بزرگان و خواندن اشعار با مضمون بے کیفیت میشوند پس فرمود ـ

عیدگاه ما غریبان کوئے تو — انبساط عید دیدن روئے تو

صد ہلال عید قربانت کنم — اے ہلال عید من ابروئے تو

باز ارشاد شد لیس العید لمن لبس الجدید بل العید لمن امن من الوعید لیس العید لمن رکب المطایا بل العید لمن غفر له الخطایا ارشاد شد که صدقه فطر اگر متکفل قوت و الدین است از طرف غلام و پسر شان هم ادا نمایند و نقد هم اگر بدهد مضایقه نیست عند الت ذکره ارشاد شد است تاج بر سر دار این نکته خوش سرائید که کنز شافعی میر سید اقبال این روایت شخصے آمده عرض کرد که بسابق ازین مردم از اولیا مطلب خود را می یافتند حالا هرجا که میرویم کافر شده می آئیم ارشاد شد اگر با این یقین نزد بزرگے می رود که خلاف تقدیر خواهد کرد از اول کافر شده می رود و تقدیر چنین است که هرچه بخواهد می کند چنانچه قصه حضرت امام حسین علیه السلام کسے بخواستند که چنین شود آنحضرت سه نوبت دعا کردند که تقدیم خلافت علی برابی بکر شود و تقدیم ابابکر شد آنحضرت دعا کرد که امت ما هم قتال و جدال نکنند ارشاد شد که خواهند کرد مقبول نشد ارشاد شد که در حق کسے اعتقاد خلاف کتاب نباید کرد اول فهمیده اعتقاد باید کرد باید فهمید که نویسنده حال اولیا سوائی کرامت و خرق عادات کے نمی نویسد ارشاد شد که رفتن عطش خود همین کمال است حالا همین دعا باید کرد که عطش رود بسیار کسان هستند که به تسکین نشسته اند باز مریدے را ارشاد فرمود که یاد داری حالا وصول همین رفع تعطش است بسیار سخن پخته است ارشاد شد ـ انبیا معصوم و اولیا محفوظ

معصوم کسے است که بروی گناه محال باشد با وجود استعداد گناه محفوظ کسے که از و گناه ممکن
بود مگر واقع نشود اول مستلزم محال است دوم ممکن غیر واقع ارشاد شد که روضه حضرت
غوث الاعظم را که کافی گویند تاریخ یازدهم بادشاه وغیره اکابران شهر جمع گشته بعد نماز عصر کلام الله
و قصاید مدحیه و آنچه حضرت غوث در وقت غلبه حالات فرموده اند شوق انگیز بے مزامیر تا مغرب
میخوانند بعد ازان صاحب سجاده درمیان دگرد اگرد او مریدان نشسته و صاحب حلقه استاده ذکر جهر
میگویند درین اثنا بعضے را وجد و سوزش هم میشود باز چیزے از قبیل سابق خوانده آنچه طیار می
باشد از مثل طعام و شیرینی نیاز کرده تقسیم کرده نماز عشا خوانده رخصت میشوند ارشاد شد
شب پانزدهم شعبان از وقت مغرب تا صبح صادق نزول الهی یعنی تجلیات الهی بر سماء دنیا میشود
اگر تواند تمام شب یا اکثر شب زنده دارد و بقول مشایخ صد رکعت بعد الحمد لله قل هو الله یکبار به
پنجاه سلام یا دو رکعت بده سلام پنجاه پنجاه بار سوره اخلاص و نیز فرمود که در حدیث شنیعت که سند
آن صحیح نیست مگر برای عمل بهتر است چهارده رکعت باید خواند بعد ادائے آن چهارده چهارده
بار سوره الحمد و سوره اخلاص و سورة الفلق و سوره الناس و یکبار آیة الکرسی و یکبار آیه حریص
علیکم با غنم خوانده دعا در حق خود و اقربا خود و احیاء کند و نیز فرمود که این یکبار خوانده یک
دعا در حق خود نه هر که نماید یا ز هر بار خوانده یک دعا میکرده باشند قبول خواهد شد ارشاد شد
که هر چهار دفتر که سبق ذکر آن شده بیشتر تقدیر مبرم است معلق را دخل نیست مگر در بعض جا که
ازان معلق بود چنانچه قصه آنکس که روز پنج در تمام سال که چندین بود همه یکبار گرفته تصرف کرده
باز یافت ارشاد شد زکی آنست که اعتبارات ثلثه را مجرد گفتن بفهمد لیکن نه از تقریر بنده ارشا
شد المعاصرة سبب المنافرة ارشاد شد که در فن ریاضی مثل مولوی رفیع الدین
در هند و ولایت نخواهد بود و اهل قصبات را ازین فنون مناسبت نمی باشد مگر مولوی عبد العلی
صاحب را مریدے پرسید که تجدید بیعت از شیخ واحد آمده ارشاد شد که آرے اگر نعوذ
بالله خلاف طریقت یا شریعت چیزے کرده باشد واجب است اگر پیر موجود نبود از خلیفه و مرید

یا ہمہ طریق فی الاستحب چنانچہ بزرگی بود که از کلاه و دیگر پارچه هر روز بیعت میکرد باز فرمود کتابهای
این مسئله مثل آداب المریدین دیگر اند و این فن دیگر و علم دیگر است در جواب سائلی ارشاد
فرمود که نیت روزه رمضان شریف و روزه نفل و روزه نذر غیر معین تا دو پاس روز هست
مگر نیت قضای روزه و روزه نذر معین از شب می باید ارشاد شد که قصه جد با جد بنده که
مشهور است از بسیت کس شنیده باشم و بسیار مشهور هر چند که تقریر این سخن استخوان فروشی است
مگر پیش شمایان که مریدی و مولوی صدر الدین بودند اینست که خواجه سلطان عامل و ذمه
دار خزانه بنگاله که مرید خاص و عاشق آنجناب بودند روزی اسپی خوب که بهتر از آن کم بیاشد
خریده بودند بنا بر آنکه درین امر بصارت بود آوردند فرمود عیبی قوی دارد که زیاده از سه روز
نخواهد زیست آنکس بسیار نجاجت نمود و قریب ثلث رسید بپاس خاطرش از عمر زنکه بدل ساخت
چنانچه بعمر حتی او همو ندم مرد و نیز فرمود که حضرت آدم را چرا از جمیع انبیا حضرت داؤد خوش آمد
سر آنست که او شان را هم خطائی افتاده و از آن پشیمان گشته از ین جهت مناسب است
باز فرمود کارخانه خدائی عجیب است بخیال علمای ظاهر نمی آید با هر کس معامله جداگانه میشود
باز فرمود که امشب همه آمرزیده میشوند مگر نه کس تا که توبه نکنند نمی بخشند هر که مشرک باشد
و کینه دارد طوالیف وغیره زانیان و عقوق والدین و قاطع رحم و قاتل نفس و متکبر از عالم الدین جان
سے فرود حسن رخ باز از بریدن زلفت ز شب هر آنکه بکاهد بروز افزاید
از ارسطو پرسیده شد که افلاطون چگونه شخص بود گفت بی مبالغه الانسان بالانسان تا له ارشاد شد
قاعده خواندن مهر آنست که از آخر خواند چنانچه در سجع گفته پس از فاروق و عثمان جانشین آمد محمد
را ارشاد شد حضرت دهلی کنف دین و داد جنت عدنست که آباد باد گر شنود قصه این بوستان
نکه شود طالب هندوستان فرمود که در وقتیکه خسرو گفته دهلی همچنین بود که همچو نظام الدین
اولیا سلطان المشایخ موجود بود که میگویند چون آدم داخل غیاث پور میشد حالش دگرگون می
شد حسب نفی کرده- فرمود که سید حسن رسول نما معصر جد شریف بود و بسیار دوست بلکه عطا

هم میکردند چنانچه روزی برائے ملاقات رفته بود بر چارپائی نشستند وگفتند دانستند که چرا نشستم
تا مریدان شما ناخوش شوند حبدم فرمود هرگز ناخوش نخواهند شد چراکه سگ وگربه همیشه بالائی پا
بریام مے خرامند بسیار محظوظ شد و قوی خوش طبع بود و بسیار بیباک بود چنانچه فحش هم گاهی
بر زبان می آورد ودو وسه قصه ابتدا و انتها بیان میکرد بلکه در فحش کراست هم میکرد پس صد
سگ و محل شاهزادی دوست و هدایتهٔ از کودکان هم بازی میکرد و قصه عالمگیر هم گفت ؎

یا رسول الله سگے گویم که مهمان توام — ما فقیریم طعمه خوار ریزه خوان توام
بر لب افتاده زبان گرگین سگے ام تشنه جان — آرزومندی سگے از بحر احسان توام

بزرگے سوال کرد که اعمال سفلے قوی التاثیر و اعمال علوی ظاهرا ضعیف الاثراند موجب
چیست **ارشاد شد** در شرع شریف منع استعمال سفلے از جهت نقصان دین است
نه از جهت انکار تاثیر مثل حرمت اکل سم که تاثیرش بین است و وجه تاثیر جلد آنست که احوال
وزد را پاسبانان وغیره زیاده از بادشاه و وزیر میدانند پس تدبیر از عدالت بدیر مے شود
و تدبیرات پاسبانان جلد همچنین باید فهمید مثل موافق است **ارشاد شد** که طریق فرق خطره
نفسانی و خطره شیطانی چه طرز باید کرد سے یعنے شیطانی آنست که لجاج نمیکند و نفسانی لجاج میکند
اگر عبادت بطور خود بخوبی میکند والا فلا مثل اگر چیزے میسر به نیت خالص خرچ بنماید و اگر
بسمع ریا میسر که نیت خالص خرچ بنماید شد و خطره نفسانی آنکه لجاج نماید بزرگے پرسید
که کدام اشد اینهاست فرمود نفسانی چراکه لجاج میکند مثل جنگ انگریز و مرہٹہ باز فرمود خطره
نفسانی بمشکل دفع مے شود جنگ صحبت بنماید داد بعزد سے بنماید دیگر خلق و دنیا مثل زن و
فرزند و لباس و اسباب باز فرمود در اندک حرب شیطان دفع میشود و نفس بدقت باز فرمود
حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ باز فرمود روزے شیطان نزد حضرت یحیی پیغامبر که گاهے بقول
پیغامبر قصد گناه هم نکرده آمده آنحضرت بدریافت ظلمات معلوم کرده پرسید کیستی گفت
شیطان فرمود چرا آمده گفت برائی شکلے و آن آنست که بعضے مثل گاو بهر جانب که میخواهم

میکشیم و بعضی مثل شما عباد الله المخلصین که براین دخل ندارم اما آنکه او شان را از محبت کمال و چهار روز و سال دو گهڑی بکاری مستعد میسازم ناگاه خوف الہی غالب میشود و باز مے مانند و گریہ و زاری مے نمایند باز فرمود که کار شیطان آسان است کار نفس دشوار علاج شیطان ذکر الله و تلاوت قرآن و علاج دنیا زہد و علاج خلق عزلت مگر علاج نفس دشوار که فرمود که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک فهمیدن علاج آن دشوار ہرچه خواہد ہرگز نباید داد دیگر در پردہ شرع عجب و حسد و دوام قومی شیطانی است که اولیا را ہم از ان مے برد چرا که این عجب تعلق از عبادت دارد کسبی و کمال چه عجب خواہند کرد قولے نیا بر تمام جیتے تو پیدائی خود آمد حضرت سلام الله یا سلامت الله فرمود بعد از ان قوال مذکور را فرمود که چیزے از دہا سری بخوان در مدرسه شریف چیزے سرائیدہ چیزے دیگر شروع کرد فرمود ہمون سابق را باز خوان تا دیرے خوانده بار چیزے دیگر شروع نمود فرمود ہمون خوب بود درین مجاز بسیار غالب است قوال مذکور عرض کرد آواز بنده را خللے پیدا گشته شاید که کسے سحر کرده باشد فرمود که خواہی آمد تدبیرش کرده خواہد شد باز قوال عرض کرد که چیزے از اشعار عربی خود برائے سرائیدن بنده را ارشاد شود فرمود مدرسه نیست که عربی باید ہندی برائی این امر خوش است باز الحاح نمود فرمود مضایقه نیست گفته خواہد شد بعد یک دو گھڑی خطاب بسمت مریدی کرده ارشاد فرمود سابق در درسی که داشتم از استماع اصواتش زایل گشت کره صبر بدرت جانب قلب نمود گره کشا گشت شخصے عرضکرد که بعد مردن عرصه بست بجز ورشده که قبر منہدم گشته درست نمایم یا نه ارشاد فرمود که مضایقه نیست اگر تواند مرده را ہم کشاید لیکن پرده کرده دہد و معاینه نکند ارشاد شد که کودکان که ہنگام مشی مردمان را مصافحه و قدمبوسی شدن می بینند خود ہم ہمو نطور می کنند فرق مقلد و محقق ہمین است محقق انچه میکند دیده و فهمیده میکنند باز فرمود که تقلید ہم خوب است بسا اوقات بکار مے آید پس قصه نقل حضرت موسی از کتب صوفیه نقل فرمود مریدے سوال کرد که بعد مرگ علاقه یا بدن اگرچه خاک گشته عامی باشد یا دلی می ماند یا نه ارشاد فرمود که البته جاے که اکثر اجزا میباشند می ماند و لیعا

چندے کہ بعضے سی سال گفتہ اند کم میگویند و دیگر بعض اولیا را کہ خدا را فیضان معرفت ایشان منظور میشود زیادہ باقی مے ماند باز فرمود ہمین رفتن خانہ کوچ از شہرے بشہرے تمثیل خوبست ترک این چیز در چیزہائے دیگر است پس فرمود روزے عرس عبد العزیز شکربار بود شاہ غلام سادات صاحب کہ سجادۂ دہلی بودند با مریدان و فرزندان خود تشریف میداشتند فرمایش قوالان کردند بپاس حیثیت قوالان طلبیدم آنہا ہمین قطعہ آغاز کردند ؛؛ **قطعہ**

ہوشم نہ مصاحبان نہ خویشان بُردند ؛؛ این کج کلہان ہوش ہمہ ایشان بُردند

گویند چرا تو دل بخوبان دادی ؛؛ واللہ کہ من ندادم ایشان بُردند

و ہر دو فرزند شان زلفین آویزان کج کلاہ و وجیہ و صاف نسبت بودند عجب حالتے بود کہ یکدیگر را آغوش میگرفتند و بر پائے می افتادند و دیگر سجادہ نشین شاہ آوادامی کاغذی بودند اکثر در محافل یاران وجد و رقص ہا مے نمودند مولوی صاحبے اندر محفل بغیر سیلائے چشم پُرآب و تغیر چہرہ بلکہ در مجلس خاص ہم زیادہ ازین نبود از برادر کلان شاہ عبد العزیز شکربار تخلص خیالی خلفائے شان کلان شیخ عمر دہلی شیخ الہ بخش گنج بخش گڈہ مکتیسری شیخ عبد الرزاق جھنجھانوی شیخ شیخ پیر محمد میرٹھی شیخ امان پانی پتی شاہ شیخ سوانح ارشاد شد ؎ ای تیر غمت را دل عشاق نشانہ

خلق بتو مشغول تو غایب ز میانہ ؛ گہ معتکف دیرم و گہ ساکن مسجد ؛ یعنی کہ ترا می طلبم خانہ بخانہ

حاجی بره کعبہ و من طالب دیدار ؛ او خانہ ہمی جوید و من صاحب خانہ ؛ مقصود من از خانہ و بتخانہ تو بودی

مقصود توئی خانہ و بتخانہ بہانہ ؛ تقصیر خیالی بامید کرم تست ؛ یعنی کہ گنہ بہ ازین نیست بہانہ

حسب تذکرہ ارشاد شد کہ صوفیہ میگویند **شعر** در کنز و ہدایہ نتوان یافت خدا را دل نسخہ عشق است کتابے بہ ازین نیست فرمود صوفیان قصہ وغیرہ را سوائے حدیث و قرآن طعن کردہ اند ؎ جنون سے جلد جب صحرا کی پہاڑی تو ساری چیر ڈالی بیدی کی باز خواندہ ازحال شہر حکیم در جواب مریدی ارشاد شد کہ در منع خواندن درود در اثنا دراہ ہر چند در نظر نہ آمدہ و خواندن قرآن از آنحضرت در راہ ثابت شدہ کہ سر دم سنجان

نا معقول از توجہ روح میگویند از توجہ ہم ضروری نیست چراکہ مثل نور آفتاب خواہد بود مگر برجا
ہای ناپاک مثل کوچہا سے تنگ نباید خواند بزرگے را در مدرسہ شریف در وقتی بود آہ آہ میکرد
ارشاد شد کہ در حدیث آمدہ کہ بیماری آہین یعنی آہ میکرد منع کردند پس آنحضرت فرمودند
بگذارید او را کہ آہین ہم اسمے از اسمای الہیست بدان استراحت میگیرد بیمار اشعار

جوان جان جہان دامن کشان شد از چمن بیرون ٭ روان شد جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون

در جواب سائلی ارشاد شد کہ جماعت ہر چند بجاہای متعدد در یک مسجد درست شود مگر نباید
خواند ہر ہمہ ہا را لایق است کہ فرض یکجا خواندہ تراویح را بجماعتہای مختلف خوانند شخصی عرض
کرد فلان مرض تازہ باید کرد ارشاد شد یک قوم امراء است کہ از شان اینہا لیست کہ در
اندک مرض جمیع اطباء دوا و دید وغیرہ استعمال میکنند و جماعت فقرا و غربا داست از شان ایشان
است کہ چندان جستجو نہ نمایند و بعد دو چہار روز اگر طبیبے یا غریبے دوا بدہد ہمچنین یا بیاورد و یا اقرباء
دوائے بخورد و استعمال نماید چنانچہ بندہ را اکثر اتفاق میشود آنکس عرض کرد کہ بفضل الہی ہمہ ادویہ
و اطبا آنحضرت را موجود اند مگر ہیچ احتیاجے دارند فرمود خیر ہیچ را کسے اختیار نمیکنند این محض
سخن است برای گفتن مگر اینکہ درمیان دو ہیچ آہون را اختیار میکنند چنانچہ از ہیچ رجوع با طبا
و علاج دوا وغیرہ ہیچ اندک جبری قبول کردہ میشود ہمچنین دوستے مثل فرمود چون در تراویح
شب آمد امام قرات کم کرد و لباس مردم ترسیدند بعد استماع آن ارشاد فرمود کہ جائز است
ترک نماز کردہ بجای محفوظ رفتن خصوصا در وقت ہیچ یعنی و نیز کم خواندن قرات و اکتفا بر
انا اعطیناک الکوثر بہتر است ارشاد شد رجب را آنحضرت ماہ خدا و شعبان را ماہ خود و
رمضان را ماہ امت قرار دادہ لہذا حضرت امیر گفتہ انا بایع الرجب اول شہر کم و ثم بحرکم فرید
عرض کرد کہ فائدہ طے سلوک بطور مجددیان و اصطلاح شان چیست ارشاد شد کہ حضرت
مجدد و اتباع شان میگویند کہ این طور خاص ما را عنایت شدہ ہیچکس نبود دیگران گویند کہ
ما را ہم این امورات و مقامات پیش می آیند مگر تذکرہ شان نمیکنیم پس فرمود کہ چہار فائدہ خوب

یکے آنکه از الحاد محفوظ می ماند چرا که چون پیش از فنا بعضے را توحید منکشف میگردد بطرف الحاد بعضے رجوع مینمایند دراینجا اکثر نمیشود واگر مے شود بر توحید شهودی حمل میکنند دیگر از خاصیتها اینست که آدمی متشرع می باشد پس **فرمود** که دو سه قباحت هم هست اعلی ترین آن اینست که بر همون اکتفا می نماید وچیز کم را بسیار میداند وعجب وپندار هم میشود لیکن این همین است که از جهت اشخاص باشد نه از جهت طریق پس فرمود کامل هر فن چه ظاهر وچه باطن کمتر میشود مثل علم ظاهر مثل علم باطن هم باید فهمید **باز فرمود** هر چه شود غنیمت است همه بهتر اند **ارشاد فرمود** که بعضے بزرگان ملامتے هم بودند **چنانچه** بزرگے خواست که زحمت خلق از خود دور کند در روز صوم رمضان شریف از دکان نان بائی که پسر غلامش بود وخود مضطر بود هیچ پس نان گرفته خورد خلقت متنفر شدند از اصحاب خود حقیقت امر بیان کرد **باز فرمود** پس قصه مولوی روم وشمس تبریز همچنین است که مولوی سواره میگذشت والیشان خرابات استاده سوال مسئله میکرد چنانچه از مولوی هم پرسید غالبا که مسئله توحید باشد پس مولوی هم دانست که شخصے خوبیست وشمس الدین هم دانست موافق عمل ولایت بر یکه اسپ سوار هر دو بخانه رفتند چون مولوی بسیار خوش شدند مهمان داشتند وقت شب شراب طلبیدند گفتند ما محرم رنگه هم باید پس پسر دختر خود مع شراب حاضر کردند بسیار خوش شدند باز ارشاد شد که بسیار محبت وباهم فائده ها بود مثل بسیار تعریف مینماید **مثنوی** چون حدیث روی شمس الدین رسید شمس چهارم آسمان سر در کشید واجب آید چون که آمد نام او شرح رمز کردن از انعام او وشمس تبریز او صدر الدین کرمانی است ومولوی مرید پدر خود در طریقه کبرویه باز در جواب سائلے **فرمود** نسبه بود لنش وتولدش از خاک منصور غلط است ودیوان شمس تبریز تصنیف شمس تبریز است مستانه گو این غلط است که تصنیف مولویست **مولوی** خوب میفرمود باز فرمود در مقدمات شمس تبریز خوب دیده ام که باخدا دیوانه وبا محمد هوشیار است نعت خوب میگوید باخدا هر چه میخواند میکند **ارشاد شد** نقشه عجیب است پیش حضرت والد ماجد بقسم غلط میگفت یعنی کشمیری بطرف ملک دکن رفته

پیش راجه در فرقه بادرچیان نوکر شد بعد مردنش موافق دستور آنجا منجمله جماعه خدام خاص این
کس راهم در سرداب نهادند چه می بیند وقت شب دو فرشته مهیب چنانچه در حدیث است آمدند از
خوف انها بگوشه رفتم معلوم نیست مارا چه چه سوال جواب شد آخرش اورا میزدند و اعضایش ریزه
ریزه شدند با همه بیهوش شدیم و بعضے مردند و من کلمه میخواندم و فرشته ها جانب من دیدند و مارا
بعد از گفتن که چرا آمده بودی در کشمیر رسانیدند پارچه از اعضایش که بهدن من ریزه شده رسیده
بود سوزش آن نمیرفت هر چند معالجه کردم به نشد در دهلی آمدم پیش بزرگان و اطبا رجوع کردم هیچ
فائده نشد مگر حکیم شاه ابو رضا محمد ورود فرمودند تا جائیکه بر دست لقف زده بر انجامی مالم تسکین میآید
سخت تنگ هستم در جواب سائلی ارشاد شد که از متروکه مرده بعد ادائے دین که حق عبد است
تخمیناً اگر معلوم نباشد سر نماز فوائت دو آثار گندم شرعی که معه و ترد وازده آثار میشود و برای روزه
ماه رمضان شصت آثار شرعی و برائے زکات هم و برائے حج هم نفقه و سواری آمد و رفت انکسانیکه
اگر می بود آنهارا میداد بر ذمه اش فرض بود باید داد ارشاد شد بوقت اضطرار یا ضرورت
مثل فاقه و جامه عریانی پاخانه یا بربادی کشت یا بربادی انچه دیوان مبلغے خرج کرده شود دادن
جائز است و مواخذه نخواهد شد ارشاد شد آستین دراز هر چند گناه نیست لیکن زیاده نمی
باید مگر بنا بر ضرورت یا مصلحت ارشاد شد که در وقت ما دو حادثه پیش آمده بود یکے آنکه
قاضی قصبه سونی در صوم حقه سے نوشید تنگفت کشیدن دخان موافق روایت هدایه جائی که گفته
اگر خاک و غبار در بدو لبسیار بحلق رود صوم نمی رود و خلقے اتباع او میکردند هر چند فهمانیدم که میان
دخل و ادخال فرق است لیکن نشنید آری اگر درد شکم وغیره شود پس فتوی باید داد که در صوم حقه
کشد و فدیه دو آثار گندم میداده باشد دیگر چند افغانان بافغان امیرے فتوی و روایات
بنا بر جواز سفر روشن در صوم نوشته داده بودند چون نوبت بمن رسید فی الواقع در روایت
اشتباه میشد لیکن غلط است و کشیدن سفر روشن غیر جائز در جواب ارشاد شد که خواندن سوره
انعام و سوره عنکبوت و سوره روم در شب بست سوم رمضان شریف بنا بر دخول جنت عمل

مشایخ است در حدیث نه آمده واگر باشد در ضعیف ارشاد شد که اصل کیفیت و نسبت است
بهم باید رسانید و دران مشغول باید بود و باقی موافق استعداد آنچه مقدر است بظهور خواهد رسید
ع حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو — که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معما را
ارشاد شد جامع قوت نسبت و کشف چه شریف بودند چنین کس کمتر می شود هر گاه نسبت
بقوت میباشد کشف کمتر و بالعکس چنانچه چند بزرگواران زمان سابق را نام برد مریدی
در حصول این امر عرض کرد ارشاد شد همچنین است تو خوب فهمیده پس فرمود اصل تکمیل شدن
نسبت که وقت مرگ و بعد مرگ بکار آید نیست کشف گوئی بیش از حصول دنیا نیست باز
فرمود کشف قبر و کشف قلب از همین نسبت و کیفیت وغیره است پیدا میشود مگر کشف حقایق و
القای نسبت اتحاد را طور دیگر است که مفقود شد حالا بنظر نمی آید مریدی حال شاه روشن علی
صاحب دهنگوری عرض کرد و تاثیر صحبت و بعض کشف گوئی و بعض صدور خرق عادات ارشاد
شد غنیمت باید انگاشت باز مریدی را فرمود که پایین چارپائی نشین جائی که نشست
فرمود ع صدر هر جا که نشیند صدر است ارشاد شد که غزلی بسیار خوب معلوم شد که
می سرودند شعر هر جا که کنم خانه هم خانه ترا یابم — آنجا نروم هرگز کانجا نه ترا یابم
شاید از جامی است ارشاد شد که برای تعزیت رفتن بسیار ثواب است آنحضرت به فرزند در
حدیث آمده چنانچه کودکی را از آل مرده بود و آنحضرت تعزیت فرمود ارشاد شد که در حدیث آمده
که کتابت بزبان نیاموزید در لیسیدن بیاموزید و بهترین عورات لیسیده و بهترین مرد تیر اندازان
در جواب سائلی افغانی ارشاد شد که دستور عرب چنان بود که اسم عم و جد را در زاده می نهادند
چنانچه مغیره رئیس قوم بنی مخزوم عم حضرت ام سلمه که خالد پسرش و عبد الله پسر مسلمان شده
عبد الله که نیز خالد نام داشت در وقت حضرت عثمان جانب هند آمده و کابل را فتح ساخت از افغانان
آنجا قرابت کرده قلعه حصین هم ساخت بعضی افغانان اولاد آن خالد بن عبد الله بن مغیره بن
خالد باشند حمقای ایشان آن نام به بچگی خود قرار دادند ارشاد شد که در مکه چنین گریه

کمتر می باشد و موش ہا بسیار چری شخصے از والد ماجد نقل میکرد کہ ہمراہ من گربہ بود تا جائی
کہ در چین میر و بند رفتم و دیدم کہ گلولہ بازان در وقت طعام راجہ برائے رفع موشان سے
استادند من گفتم جانوری در ہند بہ پانصد روپیہ می آید از آواز ش موشان می رمند
چنانچہ فروختم از آواز ش بالکل موشان رمیدند شخصے اعتراض نمود کہ بے دیدن گربہ موثر
چسان گردید ارشاد شد نر یا اسپ گاہی شیر یا گرگ را دیدہ است کہ بالطبع میر مدگاہ گاہی
بعد عرصہ احوال بزرگان از کدام کتاب می شنید ارشاد شد کہ روز یکشنبہ بر قبر معروف
کرخی اجماع کثیر می شود و بیماران شفا می یابند عند الذکرہ ارشاد شد کہ ہر چند حدیثے
درین باب ندیدہ ام مگر مسئلہ اکم کہ اگر کسے روزہ نفل بدعوت یا گفتہ کسے افطار کند بہتر
است نزد امام شافعی خلافاً للحنفیۃ قضا ہم نمے آید بہ بزرگے ارشاد شد صبح و شام
شصت و دو بار یا حمید میخواندہ باشند ارشاد شد در ملک عرب از مفہوم گاڈی واقفیت
ندارند اگرچہ عجلہ میگویند در جواب مریدے ارشاد شد کہ نسبت ذوق شوق در صحابہ ہم بود
لیکن کم ارشاد شد حدیث مشہورہ کل طویل الی آخرہ صحیح نیست باہم در امثال میگفتند
ارشاد شد حضرت موسیٰ بسیار طویل بود ابی بکر و عباس ہمہ طویل القامت بودند
اعقل الناس ارشاد شد روزے میان صدیق و فاروق فرلقضیٰ میرفت گفتند
اَنْتَ بَیْنَنَا کَالنُّوْنِ فِی لَنَا جواب شد لَوْلَا فِی کُم لَصَارَ لَا مریدے عرض کرد کہ امروز مولوی
قبل درس میگفت کہ حکم تسحروا تاکید ان بجز دم عرب بود کہ کمتر میخوردند و روزہ بنا بر کم خوردن
است ارشاد شد کہ امروز بسیار ضعف است سخن مختصر آنکہ اگر خورندگان سحر اقرار تکلیف
و بیخ خود ہا نمایند سخن ما حق است و الا لا پس فرمود یک فائدہ سحر خوردن آنست کہ بیدار
خواہد شد ذکر خواہد کرد و نماز خواہد کرد لا اقل خلاف عادت خواہد شد پس وقت خوردن نمیباید
وقت خفتن و آرام میخوراند و این تقریر بطورے فرمود کہ آن مرید بدل خود عہد کرد کہ ہمہ
فہمیدہ و فرمودہ مقتدایان خود بعمل باید آورد و بنا باید گذاشت و قبول بدل باید نمود گویا لفعل

حقیقت آن دلنشین نگردد و اگر نیت در خلاف آن دست دهد بطوری عمل باید کرد که نیت
هم درست ماند و عمل هم از دست نرود مثلا وقت سحر بیدار شد قصد سفر باید شد و یک قدح آب یا یک
خرما باید خورد هر دو عمل بدست آمد و مدعاء هر یک حاصل شد ارشاد شد در حدیث آمده که
تحفة الصائم الطيب والمجمر ارشاد شد خر از و فار آگوید که در سر می افتد در تذکره قتل نادر شاهی
و عزم جوهر شدن شرفای شهر کهنه و جواب والد ماجد قصه امام علیه السلام و بردن کاملان هر
فن و قبول کردن مولوی علیم الدین بنگالی بشرط نوشته دادن بر همه فضلا سبقت و ترجیح ارشاد
حکیم علوی خان که واقعی هیچ طبیب پیدا نمیشود و معافت کنانیدن نورهای مصادره جمیع ارباب
نشاط و خواندن شعر بدا پیش شاهنشاه مشهور ؎ شمع میگوید باهل بزم با سوز و گداز
؛ سر بریدن پیش این سنگین دلان گلچیدن است ؛ و نیز در ذکرش فرمود که روزی
بخانه منور خان پسر روشن الدوله می سرائید که سواری شاه بهیکه آمد مردمان پنهان کردند
بزور روبرو شده عرض کرد که سماع من بشنوید چون چشتی بودند شنیدند خان این بیت
حسب حال خواند که شیخ و اتباع او بیهوش گشتند ؎ من خود چنداً نکه مینمایم هستم
؛ تو هم چندانکه مینمائی هستی روزی در مزاج امیر خان پرسید خایه غلامان خورده جواب
داد بر سفره نواب دیده ام ارشاد شد که مردم روم و کشمیر بالطبع خوش لحن میشوند چنانچه
در عهد صغر بنده خطیبی از روم آمده بود در استماع خطبه اش مردم بیهوش شدند و بعضی
نشستند و برخی دل گرفته ماندند و آنها که سخت دل بودند میگفتند که آواز ش هیچو تیر در دل
میخلد ارشاد شد در حدیث آمد که در آخر زمان قومی پیدا خواهد شد که قران را تغیر هیچو غنا
خواهند داد و در باشید از ان و آنحضرت فرموده قران را بلحن عرب خوانید اگر چه پستی
و بلندی در لحن عرب میشود مگر تغیر الفاظ واقع نمیشود و نخوانید بلحن یهود و بد فرمود قرآن
خواننده را بلحن و راگ ارشاد شد که نوشته اندرا است و در وقع خدادادانکه روزی
دارا شکوه حفاظ لاهور را جمع کرد از یک محله بست پنج را بر آمدند باز ارشاد شد که در دهلی حکیم

شاعر بسیار اند و بوده اند و نیز فرمود که مردم این شهر را مناسبت طبعی با شعر و تواریخ بسیار است
باشد و همین را علم دانند. در تذکرهٔ تحفهٔ اثنا عشریه فرمود شخصی نوشته بود هذه کلمات تویبایع
ذهباً بوزنه لکان البایع المغبون عند التذکره ارشاد شد که هنگام سفر مکه
معظمه حضرت والد ماجد را در ملک راجپوتانه ثبوت پیوست که یک کنکهل مثل کچهوه خورد بود از
جهت زهر رنگ سبز بنظر می آمد و هر کرا ایذایش می زد می مرد ارشاد شد که ملا جمالی
همعصر بادشاه بابر و سلطان سکندر لودی صاحب مقبره در حضرت قطب الدین که در آخر
بکمال مشیخت بسر می برد اول سر و پا برهنه میگردید قصه بموجب با مولوی جامی که بکمال برکت
و ظاهرداری سهروردی بود معا خوب میگفت پرسیدندش که بنام خود هم معا گفته گفت
فرمود جمع بالا و عدده بود جیم و مال و عدد ده یعنی جمالی است ارشاد شد که اگر
کسی بر قبر حضرت شریف مراقب شود نسبت ابو العلائی معلوم میگردد چراکه از خلیفه ابو القاسم
صحبت یاد فایده یادداشت در رمضان المبارک بسبب خوردن آب بعد افطار و سحور و عدم
تمیدن مغز و شش و عدم شرب عرق بادیان وغیره روزانه در چهره شریف چشم وغیره
ورم بسیار بود و بهندی آن را تکما وغیره احبا که احوال مزاج می پرسیدند ارشاد شد
که روش سیاهی حالش به چشم ظاهر ا نیست که می بینند و باطن از آن هم خراب تر چون
زبانی میان محمد اسحق صاحب ... مرید و خلیفه حضرت صاحب نقلی شنیده بودم مشتاق
بودم که بتحقیق آن از زبان فیض ترجمان حضور بشنوم چنانچه تاریخ پنجم رمضان المبارک شخصی از
اقربای آنحضرت آمده عرض کرد که فلان عورت را که از سابق هم خلل جن بود از وقت شب
مستولی است و قریب بمرگ شده او را تعویذ و فلیته وغیره بعمل آمده کارگر نشود ارشاد
شد که رومال دم کرده میدهم بر گلویش اندازید هر چند عمل وغیره بخوبی نمیدانم
هرچه دانم سر آوردهٔ مولوی رفیع الدین کرده اند و خود هم آنجا بهم رسانید که چه گفت نگذارد
و آن نیز باید دریافت که در وقت نارسیدن مرضی که انکار کرده نباشد ... دارد

معالجش شد چون تفاسیر بسته میشود آنکس عرض کرد که مرض معلوم نیست و علاجش
پیدا نه و ابتدای مرض چنان بود که وقت شب آثارش معلوم شد شور و جن دیگر آبادی
بخواندم صحت شد و باندک تا که از جهت غلبهٔ خواب بخسپیدم بلکه غنودم باز عود کرد بیدار
شده شروع تلاوت کردم باز افاقه دست داد و فلیته فلان کس که بسیار حاضراتی است
آوردم سوختم گفت تو ازین فلیته می ترسانی شخصی را همراه خواهم آورد که هیچ اثر نخواهد شد
پس همچنین شده که حالا هیچ فلیته و تعویذ و رسم تاثیر نمی بخشد حضرت تشریف فرما شوند اگر
چه کمال هیچ است درین اثنا در گوش مریدے فرمود که فلان فلان و فلان چند کسان
را نام برد که باین شدت اجنه تکلیف میدادند چون مقابل من می شد میگذاشت و باز
میگرفت چنانچه روزے درهمین خانقاه جهد بسیار خشت ها می خوردند که مردم دیدند و شناختند
و متاذی می شدند چون مرا از خواب بیدار کرده می آوردند دیدم که در تفتیش کردم فرصت
در بند کنانیدم همچنین باخر گذاشت چون فلان کس که پیش تو او است از جن خود
گفت مقابله آن کس نمی توانداو که آنکس مقرب شانزده اجنه است مرا طاقت مقاومت
نیست پس آنکس گفت که از رفتن فلان کس از همراه میگیرد گفت تاثیر عمل و غیره
هیچ نیست بلکه تذکره این شخص پیش بادشاه اجنه بسیار بخوبی میشود که هیچ کس در میان
اهل اسلام نیست و چنین است و چنان است ازین جهت بخوف آنکه مبادا آنجا کسے گوید
که بمقابله فلان کس با ساکنان و متوسلان اقربا احبا فلانرا ایذا میرسد قدر من کم گردد
لهذا میگذرد پس روزے همون جن گفت که شما را ایذا می شود حضرت فرمودند
آری پس گفت میروم و باز نه آید پس آن شریف همراه حضرت تا کجا ست آن بیمار رفته
معلوم کرد که بعد رفتن حضرت جن این بیمار را گذاشته رفت و جن گفت دیده شد
و گفت که یک عورت گلوی من گرفته بود و چنین بر تن من مسلط بود و در جواب الی
ارشاد شد که آنحضرت در یک طبق یا کدام ظرف حضرت بنهند و شیر و خوردن است

باز فرمود که ادب دیگر است و جواز شرع دیگر چنانچه صاحبان طریقت با پیر و استاد و پدر بنا بر
مصلحت منع نمایند ارشاد شد پنجم رجب نکاح حضرت خاتون جنت است بهشت ساله
کسری کم بود بست پنج سال عمر شریف شد ارشاد شد که مرض درد بخار یا خفقان
و تپ بلکه لرزه بسیار از توجه به میشود وجع مفاصل و جنون و بواسیر و استسقا
وغیره رفع میشود ارشاد شد که تعویذ در مقدمه سبب و درد و غیره نفع می بخشد
و در مقدمه صد روزی و غیره کم در شب و نقش بسیار کمتر ارشاد شد که وصیت
نامه والد ماجد نقل کرده بگیرید بسیار نافع است ارشاد شد توجه اکثر درین زمانه
بضعف میباشد در وقت رفع امراض تدبیرے باید کرد که ارواح بزرگان سلف را به
پشت خود باید گرفت این را هم سلسله و توسله باید پس فرمود که چهار بزرگ را شوق
این امر است یا آنکه با توجه در خصوصیت و محبت ما میکنند جناب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم جناب سیدنا حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه جناب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
چهارمی را نام نگرفت از آن حضرت معلوم شد که شاید والد ماجد یا جد امجد یا نجم الدین کبری باشند
پس فرمود مولوی روح مرید نجم الدین کبری است مریدی عرض کرد چرا درین زمانه‌ دنیا
و تعاویذ بسیار نمی باشند فرمود یا گفته ام ولایت زمانه مثل سلطنت این زمانه است
پس مرید عرض کرد بعض اوقات بخیال می آید سلطنت را موانع است و فنا یک چیز است
حالا باشد یا سابق فرمود ضروری است که حالا اکثر قباے خیالی هست مثل سلطنت خواب
لیکن آن بسیار بی ثبات است واین حقیقتی دارد پس فرمود که چون از استماع الفاظ توحید
حال توحید درست در ایشان پیدا است پس ایشان فرمود که آنچه شود باید کرد غنیمت
است پس خواند شعر گر در دل تو گل گذرد گل باشی ور بلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی و حق کل است گر روزی چند اندیشه کل پیشه کنی کل باشی پس فرمود از
قواعد سفری است که چون نوبت دیا لیقوم هلال خورشید مرتفع میگردد و در آمد هوا

گھڑی و کشش از شہر بہ پیشوند در جواب سوالات شیخ لطف علی نصرت ہند سے میان ارشاد
شد که چنین منشی گری که بجز سے میان نوکر اند جایز و حلال است و حقه برداری مکروه و سود
گرفتن و دادن در دارالحرب جایز و در دارالاسلام دادن بکفار بضرورت شرعی جایز
در مقدمه غلبیت و دروغ سوای نگهداشتن جان و مال برای خوش و ناخوش کسی
غیر جایز خوش آمد برای جلب منفعت و دل خوش اگر زیاده مبالغه نباشد جایز چنانچه
خوش آمد حضرت کرده اند در مجلس تعزیه و رقص وغیره حتی الوسع نرود اگر بجبر مبتلا شود
صبر نماید چنانچه کرده اند خوردن طعام عید مستحب و طعام شبرات جایز و از طعام مصیبت
نهی آمده مقتضی نهی معلوم نیست و گذاشتن اهل و عیال بے معاش بنا بر خدا طلبی عرفی
غیر جایز و خدا طلبی حقیقی یعنی رضاجوی خداوند آنرا محض نیت سے باید و فرزندان و
عیال مانع آن نمیند اگر شوند بگذارد شخصے پرسید که فلان مسافر مرده چارپائی دیگر نیست
دران الایش و نجاست الوده است چه حکم ارشاد شد که مرده را از نجاست
بسیار محترز باید داشت چارپائی خوب شسته بران برند حکیم اسد علی که فلان فلان
تعویذ بر دروازه ها بنا بر دفع وبا باید چسپانید و در وقت خوردن طعام بسم الله تا آخر باید
خواند حکیم اسد علی را ارشاد شد که حال قلب شما من بگویم یا شما پس فرمود که نسبت
سابق نقشبندیه با غلبه قادریه و مزج چشتیه بسیار لطیف بود لهذا ادراک آن حظ
بسیار نشده و حالا کنده محض نقشبندیه است کم لذت میدهد مریدے عرض کرد که مردم
بالعکس میگویند که نسبت چشتیه کثیف است لهذا پر کیفیت فرمودند لا هر چند لطیف تر لذیذ
تر پس حکیم صاحب معنی بیرنگی پرسیدند ارشاد شد که بیرنگی معبر از داشتن است
که بکنهش معلوم نشود گویا صاحبش گم میشود پس مریدے عرض کرد که ایشان مذکور
بیرنگی میکردند چون دریافتم مرا هم آنچنان حالتها دست میداد نمیدانستم و مشغول نمیشدم
و نیز دوایر فوقانی و انوار اتصال طریقه مارا هم دست میداد گو که نامش نمیدانستم

پس فرمود بارہا گفتہ ام کہ ہمہ حال ہمہ بار پیش می آید اگرچہ نامش و تفصیلش دانند یا ندانند چنانچہ من کہ سلوک ہر سہ خاندان بخوبی کردہ ام مفصل می دانم تفصیل یکے با دیگرے نباید کرد آنچہ بدست آید عمل باید آورد چنانچہ نقشبندیہ فخریہ میکنند من لطایف را دانم حالانکہ کار لطایف در قادریہ ہم میشود جائیکہ چار ضربی یا سہ ضربی مینمایند سرش ہمین ہست ہمچنین بابت تحتانی و فوقانی چشتیہ خلاصہ لطیفہ نفس و روح و سر است پس فرمود اگرچہ سلوک سوای خاندان ثلاثہ نکردہ ام مگر سے شناسم از کلام اللہ ہمہ احوال بشرط فہم رسا معلوم میشود چنانچہ سابق گفتہ بودم کہ شعر الہی عاشقان را رہبری کن ؛ خدائی کردہ پیغمبری کن ؛ جابجا خود خدائی خود پیغمبری خود مرشدے میکند چنانچہ اصحاب کہف را مراد از عجب بودن قصہ شان خفتن نیست کہ عوام می فہمند بلکہ ہمین امور است چنانچہ خود فرمود نیز ہمدرین قصہ فرمودہ ہر کسے را کہ میخواہم ہدایت میکنم و کسے را کہ نمی خواہم ہیچ ولی و مرشد رہبری نمیکند ہمچنین معنی ہائے در مور بسیار فرمود اینوقت یاد نمی آید بیاد آمد کہ فرمود آنہا کہ شغل بیرنگی میکنند برای آنکہ مقدمہ فنا شود مگر چون خوب دیدم در بیرنگی اند یکے را ہم فنا نشدہ پس مریدے عرض کرد کہ جناب مولوی رفیع الدین صاحب میفرمودند کہ حضرت خواجہ نوشتہ اند کہ ہر کہ معتقد توحید وجودی نیست او را فنا نمیشود ہمین نور می بیند تجلے نصیب او نیست و تجلی آنست کہ منسوب بذات شود و الا نور است نصیب ایشان ہمین نور مے باشد فرمود آری ہمچنین است یا ہمچنین نوشتہ اند شخصے آمدہ از طرف بادشاہ بعد بندگی التماس کرد کہ چون وبا بشدت است من ہم فردا چہار گھڑی روز برآمدہ در مسجد جامع خواہم آمد آنحضرت ہم تشریف آرند کہ دعا کنیم پس آنکس پرسید ہجرت در وبا جایز است یا نہ ارشاد شد کہ منع آمدہ بنا بر مصلحت کہ مریض بے تیمار باشند و شکستہ دل شوند پس آنکس عرض کرد کہ شخصے بمرگ فجاے وصیت مقروض مرد ارشاد شد اگر در نیتش خیال ادا بود خدا ادا خواہد کنانید و الا خیر اگر توانند و دانند ورثہ اش ادا نمایند ارشاد شد

که آنچه مستعمره بیع ذمی و احراز مسلم در تحفه ملا الهداد شارح هدایه نوشته و علمای قصبات
مشرق فتوی بران میدهند چنانچه بدستخط مولوی نظام الدین دیده ام مگر من و آبای
من فتوی برین میدهیم صحیح اینست ام ارشاد شد که در وقت جهانگیر بادشاه شخصی
عاشق شده تن بود بادشاه چونکه خود هم عاشق نورجهان بیگم بود لهذا عشاق را دوست
میداشت پس برای دیدنش رفته او نیز باده ترحم بادشاه بیدار کرده پرسید که کیست
گفت منم جهانگیر بادشاه گفت بروی شب پس فرمود که شخصی اجنبی که نه مرید نه آشناست
خوابی دیده که گویا بزرگی باجبه و دستار نعلین چوبی عصا در دست آمده فرمودند که [illegible]
شهر آمده است اندیرش آنکه از مولوی عبد العزیز گرفته که نقش بر دروازه شهر
بچسپانند چنانچه بر سر شاه کرده در دروازه شهر چسپانیدم خدا تاثیر بخشید اثر [illegible]
استفسار فرمود که ملاقات بادشاه آن روز که دیدید عرض کرد که بعد شده غلام علی صاحب [illegible] بودم
اول که مشغول تماشا سواری بودم [illegible] خواستم [illegible] نتوانستم از هجوم
چه هنگامه در میان بود چگونه ملاقات گشته ارشاد شد که من بر زینهای [illegible]
آمدم که بادشاه رسیدند و سلام [illegible] واقع شد فرمودند که صاحب را [illegible] شد گفتم با من
فلان صاحب دفتر خلق الله چه صفا [illegible] کردند گفتم [illegible] که مولوی رفیع الدین [illegible]
گفتا [illegible] گفتم امام مسجد جامع هم [illegible] ایشان را [illegible] خواهند آورد [illegible]
طلبیده خواندم من هم در گوشه [illegible] بودم [illegible] خواستم که [illegible] کرده [illegible]
[illegible] قریب خود نشانیدند [illegible] کلمه دعا بود پس ذکر خوبیهای
شاه غلام علی صاحب کرده گفتم طلب فرمایند چنانچه شد باز دعا کردیم خدا قبول کند
پس ذکر فرنگیان شد که همراه بادشاه بودند ارشاد شد [illegible] المساجد
فلان کس نماز میکرد چون دست برای دعا بر آورد چند انگریز آنجا بودند بزبان خود استهزا [illegible]
کردند که از کمی طلبند و چه میکنند اینها هم چنین کرده باشند پس فرمود حکم خدا است قبول کرد

با خفتا را او ... میکنی که استهزا کند با خورش شود پس فرمود روشنی در اوائل عهد انگریز امساک
باران بود بادشاه پیاده با تا عیدگاه رفت و مردم هم طلبیدند ... رقیت ... انسک ابر
بود وقت آمدن ابهم شانه نواب فلان از من سلام کرده گفت برای طلب ابر و باران یا رفع
آن تشریف برده بودند گفتم این ابر که ناکاره بود بنا بر رفع او در طلب ابر بکار آمد رفته بودیم
گفت از تقریر صاحب که برآید غرض که استهزا کرد روز دوم هم بارش نشد روز سیوم خوب ابر و
باران آمد چنانچه تر بتر شده آمدم نواب صاحب مذکور از شرم در بند کردند آواز دادم که در بکشائید
کشادند گفتند صاحب ابر خوب آمد و ناقص رفت پشیمان شدند و عذرها کردند از مریدی خلائی
نواب عبد الصمد علی خان که مرید حضرت بود ترمیم کنانید چون کاغذ و غیره خوب نبود فرمود
شیشهٔ صاف ار نباشد گو سفال کهنه باش   رند دردآشامم را با این تکلفها چه کار
ارشاد شد که بعد نزع از ارواح اقرباء و احباب هر کجا دور و نزدیک که مدفون باشند
تلقی واقع میشود و بشرط تخلیص از عذاب همیشه ملاقی میگردند از شخصی ارشاد فرمود
که ترتیب منعکس در رحلت برادران واقع شد یعنی اول مولوی عبد الغنی که خورد ترین همه ها
بودند بعد ازان مولوی عبد القادر از او شان بعده مولوی رفیع الدین کلان از او شان -
حالانکه کلان سال از او شان هستم باری ماست ارشاد شد ملاقات اقربا و احباب عند النزع
میشود قیاس بر آمدن از سفر باید کرد که اول همه پای آینده اگر خویش میباشند بار تلقی میکنند
و اگر غیر ... خواهان گرفته نبر شد چو بدار بادشاهی که دعوی ارادت میکرد و زنکه اش هم
نزاع کرده بخانه حضرت پناه آورد هر چندی شوهرش آنکه پدر کرده دهند بارها حضرت بملائمت
فهمانیدند چون اهل غرض بود دل نپسندید آنحضرت آواز بلند یعنی بزور فرمود که از گفته تو او را
بدر کردن کجی تو اسم اگر تو هم آدمی ترا هم همچنان ماند اینکه راضی کرده ببر باز در حاکم آن هم منع
نمیکنم از حسب ... غلام ... و غیره آغوه در مریدی را طلبیده مشتره فرمود که از فرزندان
میرا ... اهم ... مستار ... و نیز نادار ... آنها برای تعین ... از ... سید ... هر یک جدا جی

نمیدادند مریدے عرض کرد همچنانکه بعد انتقال حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی دستار بر
سر هر چهار فرزندان نهاده بودند آنحضرت همین عمل نمایند که سد باب شکایت والنسب است
قبول فرمود بعد ازان مولوی عبدالحی وغیره صلاح دیگر مقرر کردند و صاحبزاده باهم ممانعت این امر نمودند
مگر روز سیوم حضرت دستارها همراه آوردند و موقوف داشتند باز از صلاح شاه غلام علی صاحب نواب
میر محمد خان و دیگر روسا همچون عمل بجا آوردند در روز سیوم کثرت هجوم مردم آنقدر بودند که بیرون
از حساب است هشتاد و یک ختم کلام الله بشمار آمد و زیاده هم شده باشند و کلمه را حد نیست شخصے
از فرزندان تجرد از عالمے گفت که بدعت است آن بزرگ گفت حالا که این عمل هزارها مردم از
جناب مولوی صاحب دیدند اگر خواهند گفت مردم قبول نخواهند کرد خاموش باشید ارشاد شد
که می شنیدم بادشاه فاتحه نمی خواند شاهزاده سلیم و بابر و جلال بخت هر سه فاتحه خواندند پس فرمود
که ایشان را بادشاه فرستاده بود فرمود از طرف خود اصالتاً و از طرف شاه نیابتاً فاتحه
کردند و نذرها نمودند ارشاد شد که عامه مسلم را تا یک سال از کلام الله و احادیث استنباط
کرده مے شود که علاقه از خانه و احبا می ماند و اهل تجربه گفته اند تا همین سال مثل از وطنی بوطنی
رفتن پس فرمود که نه رنج اقربا و احبا مخزون هم شوند و مدد هم میکنند چنانچه قصه حکیم فلان
و بعد فصلے دیه جاگیر نشان صد روپیه در طاقچه و فرستادن نزد خواجه معین الدین در
بریلی و گفتن از خواجه مذکور بیان کرد شخصے مریدے عرض کرد از فساق هم معونت می
رسد چنانچه معونت حال من به پسر خود در مقدمه جنگ بنده به صلاح دادن و شفقت ماندن
و از بنده بارها گفتن که ببینم چه طور میگیری پیرسی بود و تیز تاهنوز با وجود عدم موانع مدتے شد
آمدن آن مکان عرض کرد پس فرمود عورت میراثی که مرده بود روزے مرا گفت در
خانه شما شادی است مرا طلبید گفتم تو مرده گفت خواهرم را طلب گفتم از کسے شنیده
گفت از هدایت علی که او هم مرده بود پس بیدار شدم و تحقیق کردم حق بود گفتم که خواهرش را
بطلبند ارشاد شد که مرده را بعد دفن سبب ضرورت بیرون کندن ممنوع است مگر زیر ... شقی

معلوم میشود یا سیل آید عرصه دو چهار روز سپرده را البته می باید برود مردم باختلاف فصول مزاج
می آماسند از ذکر عادت دخل قصه گوساله برون شاهزادی بر بام بیان فرمود ارشاد شد
اِذَا دَخَلَ الشَّمْسُ فِی المِیزَانِ بَرَدَ المَاءُ فِی الکِیزَانِ پس الفاظهای دیگر بیان ساخت ارشاد
شد که کتاب فواد الفواد نهایت معتبر است در الوقت دستور العمل بود مگر دیگر ملفوظات
مشتبه است غالبکه نه باشد و این شیخ بزرگ را تصنیف فرموده اند و شخصی عمل درود بنا بر زیارت
آنحضرت درخواست نمود ارشاد شد کدام درود خوانده باشی اگر مقدر است خواهد شد
باز فرمود بسیار تجربه رسیده که هرکه درین امر جهد میکند دیرتر فیضیاب میشود والا سهل هر کرا
مقدر است می شود در جواب سایلی ارشاد شد که فرزندان کنیزک تعلق و مال صاحب کنیز است
مثل چارپایه که مال صاحب گاو و نر می باشد مگر شرط کرده باشد یا قیمت بدهد خواه جانب ثانی حر
باشد یا عبد در یک رکعت سوره دراز و در دیگر کم مکروه است مردم میگویند ارشاد شد
که بتقریب عیادت نجیب خان رفته بودم و در آنجا قفل بهروپیه هم دیدم و قصه اش مفصل فرمود
ارشاد شد که نزد نجیب الدوله نه صد عالم بود ادنی پنجروپیه و اعلی پانصدروپیه و سه قاضی
حنفی و شافعی و مالکی و حنبلی را طلبیده بود در شناز فرمود حاجی غلام مصطفی حنبلی
باتباع غوث الاعظم بود چنانچه میان حیات علی خوشنویس هم حنبلی است ارشاد شد
که مولوی فاضل باراده ملک العلمائی در هند آمد و از شاهجهان که سلطان وقت بود درخواست
کرد چون بدین مرتبه عبد الحکیم سیالکوتی سرفرازی داشت حکم شد که روبروی ما بدولت
بعد مباحثه هر که لایق باشد ملک العلما شود از آنجا که کلمه نخوت گفت باز گشت یعنی از شاگرد
من لیاقت بحث دارد چون در همراهی سید طفلکی هزار ۱۲ بود که صرف از پدر خود که بزرگ بود میخواند
ذهن ذکاء بیه پسندیده درخواست کرد و تعلیم فرمودن گرفت باندک زمانه بی نظیر وقت گردانید و
در هند آورده از بادشاه عرض کرد که آن شاگرد حاضر است الغرض ملا عبد الحکیم بعد دریافت
نقصان میرزاهد در صرف روبروی سلطان پرسید از این کودک پنجگیغه صرف چه پرسم ...

حاطسه دهم کلمات شافیه که تعلق از ماقبل دارد میرزا زاهد را چون مختصر نیز کتاب طلبیده ملا گفت
هنوز در صرف هم محتاج کتاب است صحت تحریر علی وارد شده ملا افضل که شاگرد ملان تو بیچ بود بار نقد
ولایت کرد بعده مرید در عهد سلطان عالمگیر طنطنه علم و تشریح میرزا زاهد شنیده از هرات طلبیده محتسب
اکبرآباد گردانید و بعد چندے بجز قاضی کابل در هنگام انتقال ... اکبرآباد موافق شرح مواقف غیره
... کتاب درست شد و شاگردان هم لیاقت گشتند چنانچه جد شریف که اخوند میگفت همه کتب از میر
زاهد خوانده و شریک سوده حواشی بودند میرزا زاهد را دخل در فقه کم بود امیرے شرح وقایه میخوانده سے
حضور جد بزرگوار سبق نمی فرمود و نیز میگفت تقریر میرزا جان جان من است و تقریر اخوند جان جان
من باز ارشاد شد که تحریر چهار است یکی مردود مثل تحریر شیخ دو دیگران را هم نام برده یکے
مطرب و یکے مرقص مثل صدره و شمس بازغه که جا بجا رقص است باز فرمود تقریر والد ماجد
و در درس وغیره تحریر تقریر اکثر مرقص میشد مولوی اهل الله عرض کرد که تقریر حضرت هم مرقص است و عوام
خواص رقص میکنند فرمود آنچه ناپایدار و فانی است اگر خوب شد چه خوبی امور پایدار را باید کانب
میگویند که آن پایدار قوت نسبت مع الله است پس فرمود اگرچه تفسیر هم بهتر است مگر در تحفه عجائب
نقاریر شده باز در تقریبی ارشاد شد که وقت رحلت جد بزرگوار این دوهره هندی بار بار
میخواندند ۵ بات جهرنی بولن کہے کاری بن کی راکہ آنکی چهری نالی دوده پڑ نگے جائی
مرید سے عرض کرد که حضرت شاه عبدالرحیم صاحب قدس سره که اخذ طریقه از خلیفه ابوالقاسم
کرده بودند در خاندان چشتیه و قادریه و نقشبندیه که نمانت سید ابوالعلی را بود مرید کردن میتوانستند یانه
ارشاد فرمود چرا نمی توانند لیکن اعتماد چشتیت از جد خود کرده بودند چون داشتند نسبت
امزج چشتی و نقشبندی که بود اخذ کرده بودند همون غالب شده چنانچه در ابتدا والد ماجد را هم
همون غالب بود بعد از آن انقلاب شد مرید سے عرض کرد که تا هنوز نسبت ابوالعلی از قبر
شریف حضرت محسوس میشود معلوم میگردد فرمود آری باز ارشاد فرمود که چون والد ماجد بمکه معظمه
رسیده حضرت امام حسن را بخواب دید که چادرے برسر انداختند و قلم عنایت کردند فرمود این قلم جد ...

است بعد از ان فرمودند بانکه امام حسین هم بیاید چون امدند قلم تراشیده بدست والد ماجد دادند
دران وقت حال نسبت و علم بطور دیگر شد چنانچه مستفیضان سابق هرگز احساس نسبت سابق
نمیکردند و در تربیه شریف هم سوای یک نوع از پنج جهتهائی شود هرچند قدرت تعلیم هر سلسله جدا جدا
داشتند مگر غالب نسبت و نسبت نبوی صلی الله علیه وسلم بود مریدی التماس کرد که زمانه از سابق هم
چنین است چنانچه در ملفوظ سلطان المشائخ قدس سره فقرا و عدم یافت فقیر از شیخ فریدالدین و قصه نشان
بیت فرید عطار از جمال تبریزی در خدا گفتن بهاءالدین ذکریا که چرا شیخ الشیوخ را نشان ندادی و
تمدر را که مشغولی دیگران بحیثیت مشغولی او نمی رسید لهذا نتوانستم گفت عرض کرد که درین زمانه هم
کسے را از کسیکه مقدر است میشود الا خیر فرمود اینهم است دهی تواند که طلب و شان عالی باشد
مریدی عرض کرد که تاریخ رفتن بهبهیر ارشاد شود فرمود که بجمعه بحکم آیه قرآن فانتشروا فی الارض
..... شوید فرمود این بار رفتن تو ناگوار است و هردم و هروقت بیاد خواهی آمد چون آن مرید خواست
که فسخ عزم کند فرمود جدائی ضروری است چه توانکرد چون برادر عزیز القدر فخر فضلای زمان مولوی رفیع الدین
صاحب را استفراغ و دست وغیره بیماری عامه طاعون لاحق شد حضرت دو بار در یک روز تشریف
بردند مریدی در اثنای راه عرض کرد که در زندگی ایشان احیائی خاندان بلکه عام دهلی بلکه هندوستان است
خدا سلامت دارد فرمود که اگر چاهل هم می بودند مرا همچنان درد بودی الحال که فیض رسان هستند هم عالم
درد است پس فرمود که ما را از زندگی بجز تا می نیست انچه هست از ایشان است باز فرمود نزد خدا
جل شانه همه بندگان برابر اند در حیات و رزق غنی مطلق است چه پروا کدام لیاقت ندارد شخص الیق
دارد چون روز دویم عیادت فرمود نوعی تسکین معلوم شد مریدی دانست که در حضرت
.... گشته عطای صبر شد غالبا که بمیرند وقت رحلت که مردم بسیار مجتمع بودند حفاظ
را بنابر تلاوت تبارک و یس فرمود میخواندند و ختم بخاری شریف علما میکردند خود در مراقبه
دوزانو نشسته بود و استفسار می کرد چون استماع که جان بجان آفرین سپردند
غمناک به تسلی دیگران پرداخته بیرون آمد و خادم را ____

را بنا بر قبر ارشاد ساخت چون موضع قبر زیر قبه والد شریف بنا بر خود داشته بود رشادم تکرار کرد فرمود
مرا منظور است لیکن فرزندان شان ناراض خواهند شد اگر اجازت دهند مضایقه نیست چون رضای
شان معلوم نگشت فرمود برای ایشان طیار کنند خدا داند مرا کجا اتفاق فوت شود هر جا که مقدر است تیار
شد فرمودے را بنا بر تجویز که اگر جا بعد قبر بنا باقی ماند بهتر است فرستاد چون بعد دیری آن عزیز
باز آمد استفسار کرد عرض کرد که جا کم بود مگر جائی برابر قبر شریف خواهد شد پس جنازه بیرون آوردند بشکم
مے یارید و جنازه را از دست هم گرفت مردم گفتند حضرت پیش پیش جنازه روان شوند ارشاد فرمود
که من قصد پیش داشتم دیگران سبقت کردند پس مانده ام آنچه منظور است میشود همه مقدر است من اضطراری
است در کوچه میگرداند میگردم مرضی او از همه به پس نماز جنازه ادا کرده اذن عام داد مردم را رخصت
فرمود پس در مقبره رفت لحد طیار میکردند قریب جنازه پیش قبر والد ماجد خود مراقبه وار نشسته ماند
بعد دفن نعش مردم را فرق کرده گل از دست خود هم یک کف داده ثواب نوازش فلان صاحب
عرض کردند ملا ابن شخص مرا رساله ملاحظه کنانیده که دران تلقین ... مذهب حنفی هم نوشته ارشاد فرمود
در زندگی خواندن کلمه و دبر وی محضور البته آمده و دیگر هیچ مگر عمل مشایخ است که اذان بر قبر بعد
دفن میگویند پس بعد تسویه قبر با بهشتی و چهل قدمی فاتحه خواند و سلام علیک کرده رخصت شده
غمگین بود پس بزنانه رفته در مدرسه آمد مردم را وداع میکرد و تسکین میداد و فرمود که مرا چهار
رشته بود یکی برادر حقیقی دویم قبله گاهی مرا تقریبی داد که فرزند است سیومی شیر داده من
نوشیده چهارم شاگرد حاضران عرض کردند که منظر علم حضرت بودند فرمود چگونه من طاقتی ندارم وگریه
ناک شد و در وقت گریه پس جنازه مردم را از بیان حالات منع میکردند گفت انا لله وانا الیه
راجعون بخوانید مریدی عرض کرد که معلوم میشود حالا مشایخ بهانه کتمان را نمایند واکثر آن
کشف و کرامت کم میشود گو احتمال کتمان وغیره باشد ارشاد شد آری هیچ حال قبول دعا که
سابق گفته بودم بعد زمانه رسالت و شدت ظلمت بدعت و کفر چنانچه سابق ازین آنچه عمل با کشف
میشد چنانچه در احباء و خویشان مشهور بود که فلان را بسیار کشف میشود بلکه سوای او کسی را نسبت

ذکر اذان بر قبر بعد دفن

حالا آنقدر نمانده اول بیماری دویم شیوع کفر و بدعات نگاز خود و بمقصد آنچه شود مشود در تذکره
ارشاد شد که می شراب را گویند و باده اندکے گرم کرده و چهارم حصه سوخته را می پخته و ثلث
در سه حصه یک حصه سوخته را که نزد ابی حنیفه بقدر غیر مسکر جایز اندکے نشا باقی ماند لهذا نزد بعض
حرام و منفعت که آنرا جمهور گویند که نزد همه حلال است ارشاد شد ایمان و اسلام که نزد سنیان
یک است بایمعنی که حاصل و مقصود هر دو یک است والا اسلام بمعنی انقیاد ظاهر و ایمان انقیاد باطن
بشرط انقیاد ظاهر و الا فاسق است اگر انقیاد باطن وند اشته باشد منافق میگوییم نه مسلم مریدی
عرض کرد غرض سایل آن بود که از قران و حدیث مسئله که آنکس میفهمد موافق مرضی خداست یا
نه ارشاد شد امر دشوار است کمال خبرداری می باید چرا که در حق تفسیر کننده برای خود و
عید کفر آمده علم بسیار می باید مگر تفسیر نکند بلکه یا تاویل گوید بشرطیکه تبدیل نشود یعنی خلاف
تفسیر نگردد چنانچه ما این علم خوب میدانم در بعض درس بچهار و پنج و هفت طور تاویل و اشارات
طرح بطرح بیان کرده ام چنانچه تاویل مشهور است که او تبارک الله تعالی که حضرت موسی را حکم قربانی
گاو کرد قوم گفتند یا با مسخریه میکنی گفت توبه که من مسخره باشم باز تحقیق گاو کردند ذبح شد و بمطلب
رسیدند تاویلش آنکه مراد از گاو ذبح گاو نفس است بجد و جهد نه بهزل و در وقت جوانی که مردان
او را خواهشه و شهوت برقرار باشد و خدمت دنیا داران و کار دنیا نکرده بود و بقیمت بسیار یعنی قطع
مالوفات البته وصول او را میسر آید دیگر اشارات که از و کار عشاق بسیار می آید چنانچه کسے قصه
بیاد وست یا لیلی مجنون را مطابق حال معشوق خود فهمیده متلذذ و شایق شود غرضیکه درین باب
خبرداری بسیار می باید حال سماع هم چنین است باز مریدے عرض کرد که باز هم جواب نشد غرض
که مراد خدا و رسول هم این تاویل است و اشارات مراد گفته اند یا نه ارشاد شد که البته قرآن
به هفت بطن آمده و آنحضرت هم بعضے بطن را خود تفسیر فرموده ارشاد شد خدمت این علم
حضرات صوفیه بسیار کرده اند چنانچه تاویلات کاشی مشهور است اشارات شیخ روزبهان چنانچه سبب
عبد الوهاب بخاری که مشهور بسید محمد رومی در ینجا شهرت دارد تمام قران را در لغت آنحضرت کرده بود

که من برای کودکان بیت بازیچه طفلان میسازم مستحق عرضکرد آگاه است ارشاد شد
بلاچاری برای طفلان ساختن و دوختن درست است مریدی عرضکرد طالب العلمی میگفت که
درین تصویر یک قطره نیست پس تمام نشد ندارد ارشاد شد غلط است مسئله چنین است که اگر به
نباشد مضایقه ندارد واگر مرباشد در تمام حصه نباشد ناجایز در جواب سایلی ارشاد شد پیک
گریه را میگویند وگریه سنبه را طعقوف هم میگویند نیز ارشاد شد دربار برادری خانه در اصطلاح
ایشان میگویند شد شد رلرخان چهر بیوسیده جوری نوش کنید طبقی گل طبقی نیست که بوش کنید
ارشاد شد در اصطلاح شان در شگامه بیشتر تخته بمکان خودمی سراید اتفاق فرمود ارشاد کرد
که دهنا سری است ایمن یا ملتانی و اقسام آن بیان کرد و فرمود سابق مرا درین فن دخل بسیار
بو چنانچه ناموران این فن برای تحقیق آن می آمدند حالا موقوف کردم لیکن می آید حالا حاضر
میکند یعنی قلب جوش میکند بعد ازان مرض هم حایل میگردد در جواب سایلی ارشاد شد
تصحیف یعنی آنکه لفظ را غلط خوانند وصورت خطیش بجا باشد و نیز فرمود در معما بسیار بکار می
آید ع بیا از تو خواهم قند شرقی را به تصحیف و به تقلیب به تردیف - قند شرقی غربیست
تصحیف غربی عربی تقلیبش بیع تردیف بیع بها بها را تصحیفش نها ربا را تردیفش یوم باز تقلیبش موی
باز تردیفش شعر باز تصحیفش شعر باز تردیفش بیت باز تردیفش دار باز تقلیبش راد باز تصحیفش زاد باز
تردیفش توشه باز تصحیفش بوسه مقصد شاعر همین است باز ارشاد شد شعر چشم بکشا زلف بشکن جان من
بین از فتح لام تکسر بهر تسکین دل بریان من هم لفظ علی شد ملا جمالی در فن معما استادی بی
نظیر گذشته جمیع بالادمده ده ستیعنی هم را بالام و عدد ده لیف؛ جمالی شد مریدی عرض داشت که بیان
معصوم ومحفوظ چه فرق است ارشاد شد معصوم عدم امکان وقوع را گویند ومحفوظ عدم وقوع را
گویند از معصوم اگر گناه صادر شود محال لازم آید مثل سلوان فلک که ممکن است نرو چنانچه در وقت
حضرت یوشع بوقوع آمد وآنچنانست که برای تعظیم شب که در آنوقت بود جنگ میکردند روز قریب
فتح بود وشام قریب گشت اگر شام میشد یا تعظیم شب میرفت یا فتح حضرت یوشع دعا فرمود چند
ساعت تا فتح آفتاب سکون کرد مریدی عرضکرد کرامت اولیا در آسمان هم اثر میکند فرمود زره

لیکن بنابر خاطر اولیا در آسمان تصرف آمده چنانچه بنابر حضرت علی کرم الله وجهه آفتاب بعد غروب
تا یک ساعت از سکون زیاده شد که آسمان گردش میکند بمود آنچنان بود که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را بعد نماز عصر آثار وحی ظاهر شد تکیه بزانو مرتضی فرمودند و در غشی شد و اتفاقا بعد غروب
بر دیدی نماز فوت شده بود دعا کرد آفتاب باز در عصر آمد تا نماز ادا شد هر یکی عرض میکرد
ازین خبر معلوم شد که بمقابله فرض رعایت ادب واقع شده بود بر حضرت مرتضی فرض طرف
همین رعایت ادب بود چنانچه از حضرت حسنین بارها اینچنین بوقوع آمده گو علماء ظاهر نفهمند
روزی حضرت عثمان را آنحضرت بنابر صلح در وقتیکه برای عمره از مدینه طیبه آمده بود نزد ابو
سفیان وغیره رؤسا مکه فرستاد که بنابر جنگ نه آمده ام بگذارید که ادای عمره کرده برویم لیکن
جواب دادند که امسال برگردانیده بی سامان جنگ آمده عمره ادا کن والا در مکان خواهند داشت
که ترسیدیم و عثمان را گفتند تو آمده ادای عمره نما عثمان گفت والله بی رسول الله نخواهم ساخت
ونیز عثمان از دستیکه بیعت کرده بود تا زیست بپاس رسول صلعم شرمگاه خود گاهی از ان
دست مساس نکرد ونیز حضرت علی عهدنامه را وقت کتابت صلحنامه بود لفظ محمد الرسول الله نوشت
کفار قبول نکردند که بن عبد الله نگارید اگر رسول خدا میدانستیم پس اختلاف نمیکردیم آنحضرت صلعم فرمود لفظ
رسول الله را محو کرده بن عبد الله بنویسید حضرت علی گفت والله هرگز نخواهم کرد هر چند فرمود قبول
نکرد آنحضرت از دست خود محو فرمود در وقت این ارشاد وجه سبکی وخطای آنحضرت
وبعض حضار را دست داد بعد از آن هر یکی عرض میکرد که نیز معلوم میگردد که در وقت
وحی آنحضرت بیهوش میشد ارشاد شد که وحی از چهار قسم میشد اول آنکه چو صدای جرس
می شنید در آن آواز حروف پیدا میشد دویم آنکه جبرئیل بصورتی متمثل شده می آمد اکثر بر
صورت وحیه کلبی که خوش رو و خوش پوشاک عرب بود درین مذکور هم آثار وجد بر آن حضرت وبر هر یکی
مفهوم میگشت وجه گفتنی بود میگفت آنحضرت وبعضی اصحاب میفهمیدند بعض اوقات آنحضرت
هم بدیر میشناختند وسیوم آنکه گاهی چیزی در دل القا میشد وگاهی در منام میدیدند آن هم حجت

است مدرکشف اولیا گاهی صحبت نمیشود مریدے عرضکرد که این طور کشف اکثر الاهم میشود

فرمود مشتاقان این اقسام کشف را نوشته اند گاهی باد از که از الهام گویند گو ینده معلوم بود یا

مجهول بلکه اکثر مجهول میباشد در خواب یا بیداری گاہے وجد که خود بخود چیزے را دل قبول کند

وگاہی شوق وگاہے القا و این اکثر میشود که در خواب دل گواهی داد که این رسول الله است چه

یعنے سابق را مریدی عرضکرد آنحضرت بتصدیق داین را حضرت خود فرمودند مریدے عرضکرد

گاهی چیزها بنظر می آید بی مراقبه و توجه بتقلب چشم فرموده اینهم می باشد باز مریدی عرضکرد که اکثر

چنان شود که از قبرے یا بطور دیگر چیز نا معلوم میشود مجملاً اوّل صاف نمی شود دویم غلط هم می بود

هر چند تعبیر بسبب غلطی نخواهد بود آنمرید گو یا چیزے می یابد محظوظ گشته گفت حق حق بعد از وقوع چون

مطابق کردم موافق بود بعده آنمرید عرضکرد که با وجود احتمال غلطی کشف بعضے بزرگان بنسبت

بکشف خویش غلطی روا ندارند حد شریف که در حکایتے ارشاد شده بود یا شاه عبد الرزاق که

مولوی نظام الدین نوشته اند ارشاد شد آری باز عرضکرد که بعضے بزرگان غلطی در کشف

اینها هم تجویز میکنند مثل خواب حضرت ابراهیم فرمود در تعبیر غلطی شده نیز در تقریبے

از مریدی استفسار فرمود که شما که اچھے صاحب را دیده اید آنمرید عرض کرد که از ڈھاکہ تا دهلی در خدمت

اکثر بزرگان مشاهیر حاضر شده و ارشاد و توجه گرفته ام خوبان آنها را چند طبقه تمیز ساخته ام در

ضمن قدری احوال بزرگان ڈھاکہ و شاه غلام علیصاحب بیان کرده گفت در طبقه ثانی شاه

اچھے صاحب اباعتبار علم و عمل اهل این میدانم و دیگر شاه نعمت الله صاحب را ساکن پھلواری

و قدری قدری حالات هر جامعه بنسبت وکیفیت بیان کرد در ضمن مذکور راجا بھوج شد ارشاد

فرمود که از تاریخ فرشته و غیره نوشته اند که راجا بھوج نامی مالک اجین از ذریات بکرماجیت

شق قمر را بچشم خود دیده از نجومیان پرسید کسی جواب نداد و گفت از قسم خسوف و کسوف مذکور در

کتب ما نیست مگر خاطر را جا جمع نمیشد تا از بسیار جا شنید که شخصے در عرب باین نام دعوی نبوت کرده

عبد المطلب معجزه شق قمر کرد چرا که سحر در آسمان اثر نمیکند راجا را محبتے پیدا شد با سلام و پیام ہے کس

(غلطی در کشف)

را از معتقدان خود یکے بابا رتن زناردار با ورچی خود رامعہ پائجامہ و برگ تنبول بطریق امتحان و آرزوے گفتگوی ہندی فرستاد چون ایشان مشرف شدند آنحضرت فرمود کہ ہم کنکل بعد آزان تحفہ طلبید و ازار بند و اسباب برگ تنبول از قسم سرقی طلبداشت بابا رتن کہ ماند و دیگران بخوشی مراجعت کردند چنانچہ بابا رتن کہ بعد رحلت آنحضرت آمدہ در فلان شہر ہند مشہور و معروف است و را جاے دیگر ہم فلان مشاہدہ شق قمر کردہ بود و صحبتے پیدا کردہ شخصے التماس کرد ایمان را جا شد فرمود البتہ صحبتے بلا شبہہ پیدا کردہ بود مریدے عرضکرد کہ حکم قبول دعوت چیست ارشاد شد مطلق دعوت سنت است مگر امام احمد بعضے علما دعوت ولیمہ یعنی طعام شادی را واجب کردہ بشرطیکہ منکر نباشد خواہ قبل خواہ بعد در عدم قبول اگرچہ امام بزہ نوشتہ لیکن بجا فرمود مگر ابی ہریرہ میگویند کہ عصیان کرد خدا و رسول را ہر کہ دعوت ولیمہ قبول نکرد مریدے عرضکرد مسافرے را کہ رفتن جاے منظور است در صورت اجابت دعوت حرج میشود ارشاد شد اگر براے دشمنی نباشد عذر کند مریدے عرضکرد کہ اگر کاسب حرام مثل قوال اجرت گیر و امیر نوازد در ولیمہ یا دیگر وجوہ دعوت کرد و گفت این طعام از وجہ حلال یا قرض ساختہ پختہ ام حکم آنچیست — ارشاد شد باور باید کرد و باید رفت و نیز ارشاد شد کہ دعوت اگر واجب است واجب اگر براے سنت است سنت و اگر براے امر مباح است قبول آنہم سنت خواہد بود بشرطیکہ منکر نبود یا تذلیل خواستہ باشد نکہ انکس ذلیل باشد کہ آنحضرت دعوت حجام و جولاہہ و مثل آنہا قبول فرمودہ و در قبول دعوت نہ کس مشہور کراہیت از جہت اختلاط نجاست کراہت باعتبار کسب نیست بلکہ اگر دست و پا شستہ طیار نمایند باید خورد شخصے پرسید کہ در حق جولاہہ آنحضرت بددعا کردہ فرمود نہ غلط است ارشاد شد دعوت کسانیکہ کسب آنہا حرام است مثل کنچنی وغیرہ قبول نباید کرد ارشاد فرمود کہ در حدیث آمدہ کہ در طعام ولیمہ قطرہ از بہشت انداختہ بار فرمود اینہم آمدہ کہ بدترین طعام طعام ولیمہ ست از آنجہت کہ اغنیا را مے طلبند و فقرا را مے رانند مریدے عرضکرد کہ دستار اکہ بعد طعام از آن میشوند حکم آنچیست ارشاد شد کہ بعضے فقہا منع میکنند چنانچہ مولوی نظر محمد صاحب کہ خوب

عالم بود بسیار زجر میکرد روزی پیش والد ماجد سطار حد بود آنحضرت فرمود که از ابی داود حدیث نقل
میکنند که آن حضرت جامه خون آلود حیض زنے را برای صفائی از نمک شستن فرموده بود و چون
نمک هم چیز محترم است و طعام هم محترم پس درست است که از آرد و غیره و اگر نه از دگر هم باشد درست باید
شست لیکن اگر چیزهای دیگر سوای طعام که نیت ماده بکار می برند بهتر است و الا آرد هم جایز
باشد شعر لاالالف لاالاشش هست ال کل کل ل مشهور گوته است ارشاد شد
اکثر روز در دهلی شش و چهار و نیم گهری و در حیدرآباد سی و دو کم بست و پنج گهری و در بلغار بست و
پنج گهری در ملک هم روز میگویند بعضی جا بست گهری شب میشود که عشا نزد بعضی فرض نمیشود زیرا
انکه دو گهری شفق احمر میماند و از ده گهری صبح میشود نزد صاحبین میشود و نزد ابی حنیفه واجب میشود
و جمله درین ملک چهار گهری در غروب طلوع فرق و از دهلی تا بنگاله یک گهری در سند دو گهری
تحت قطبین شش ماه را روز و شش ماه شب میشود و از هر تا طلوع آفتاب اندازه هفت روز چنانچه در دنیای نو
نو برآورده فرنگیان فرق شب و روز بر پیدا است موافق کره و سابق این میدانستند که در شمال
درجه آبادی بود حالا انیطرف فرنگیان بست و پنج درجه آبادی قرار داده و دریافته اند در تذکره بعضی
اتباع حدیث و بعضی اتباع فقه میکنند و دلیل خودها در مناظره می آرند ارشاد فرمود که چون
حدیث بصحت است اتباع آن ضرور و چون مذهب بعضی اکابر صحابه مثل حضرت عمر رض و حضرت علی رض در عدم
خواندن تیمم و صحت بیع ام ولد و غیره بعد ثبوت حدیث صحیح متروک شده پس قول ابی حنیفه هم همچنین لیکن
متابعان هر یک را وجهی هست بالک ما جو خواهد است چنانچه آنحضرت سریه بر بنی قریظه فرستاده
بود و فرموده نماز نگذارید مگر در بنی قریظه بعضی بظاهر عمل کرده فوت کردند و بعضی نماز ادا کرده رفتند
و دانستند که مدعا از جلدی است آنحضرت بر استماع هر یک را بهتر فرموده همچنین قصه استخراج وقت هرجا
صحابه از کلام الله شریف در پاره هشتم خود رفاده که سابق ... فرمود که اجتهاد تا انجا است که حدیث
بصحت نرسد در جواب سوال رفته و که آنحضرت ... گاه اتفاقا تا اینجا ادعا می نمایند و فارسی
هم سوای انچه اکثر معمول بود گفته بزبان عربی ... و فقط پیری ادعای هندی صاحب ...

فرشته کرده میمان فارسی از قصبه شیراز بود یا آبادر دا اشکم پدر و موافق محاوره تورانیان که ...
طرف رابس میکنند لیکن صحیح نشده در جواب سایلی ارشاد شد که عالم را بر حافظ فضل است چنانچه
معنی بر الفاظ لیکن کسی را بر کسی فضیلت دادن خوب نیست خدا بهتر میداند موافق ظاهر اینست در
حدیث آمده اکثر تلاوت کنندگان قرآن اند که قرآن برایشان لعنت میکند یعنی ظلم هم میکنند و قرآن هم میخوانند
بعضی علما که بی عمل اند در حق شان هم مذمت آمده و باز فرمود غذا علم دین است و دیگر علوم همچو مصالح
است باز فرمود که از پنج سال توفیق تذکره و ذکر دین است والا از صبح تا شام سوای حقه ل حدیث و تفسیر
نیخوانده دمی پرسید طالب حق کجا شد حالا بسیار رواج این شده الحمد لله مریدی عرض کرد که در تاریخ
طاق النعماد نکاح ممنوع است فرمود نه نزد ما مسلمانان تاریخ هیچ نمی باید مگر روزیکه دلهن بخانه آید روز
مبارک یعنی پنجشنبه یا دوشنبه اگر باشد بهتر والا هر روز خوب است ارشاد شد ... در بال
النبی نزد ما هر درهم هیچ اثری ندارد و هیچ حقیقت نزد علما ندارد مگر بعضی اهل کشف تجربه خود نقل کرده
اند مریدی عرض کرد اگر حافظ بعد ختم تراویح ختم دیگر کند ادای سنت میشود یا نه فرمود آری میشود و انها که
جایز نمیدانند منقشف اند مریدی عرض کرد که ناسخ منسوخ در حدیث چرا معین نکرده اند ارشاد شد
کرده اند لیکن این شبه گاهی بر طرف شدنی نیست بجهت اختلاف ائمه مریدی عرض کرد که چون حدیث
صحیح معلوم کرد پس چرا در عمل شبه منسوخیت یا تاویل یا معنی های دیگر عمل نکنند ارشاد شد این بیت
ضعف است خواهم گفت مجملاً آنکه مذهب فقها آنست که عمل بر قول مجتهد نماید و محدثان میگویند عمل بر حدیث
کنند و شبه و احتمال را که دلیل نیست بیکسو نهد باز فرمود درین مقدمه اختیار حضرت والد خوب
است یعنی اگر یکی هم از مجتهدان بآن عمل کرده باشد ترجیح حدیث است عمل کند والا ترک دهد چرا که خالی
از سبب سکوت همه ها نیست و این چنین شاید چهار حدیث خواهند بود و در آنچه ثابت شود عمل نماید
در آنچه نداند سوال نماید بقول مجتهد عمل کند فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ارشاد شد
که در حدیث صحیح آمده که هر که سوره یٰسین یکبار خواند چندان ثواب یابد که اگر قرآن شریف تمام بی یٰسین
ده بار خواند برابر است بزرگی سوال کرد که بخود راهم رسائی تا ذات بحث میشود ارشاد شد که فنا

و بقا نمی شود مشاهده هم حاصل نمیگردد ۵ خلاف پیمبر کسے ره گزید ۞ که هرگز بمنزل نخواهد رسید
پس فرمود توجه بذات بحت هم میرسد و نوعی صفائی نیز حاصل میگردد امید است وصول شد پس قصه
شیخ علی همدانی یا همدوی در فنا و بقا بوی بد و کمی انگشت بیان فرمود شخصے عرض کرد که بعد شیوخ
کلمه که اسلام حقیقی است نماز و روزه فرض میشود یا بعد اظهار و تبدیل نوی ارشاد شد که دو رکن
ایمان است یکے تصدیق دوم اقرار را نیز رکن فرموده اند اظهار اگر روبر یکی کس هم باشد قضاے
نماز و روزه باید کرد شخصے عرض کرد که خوابے دیده ام که چهار دهم ماه برآمد فرمود و با دمرگ خواهد بود
باز عرض کرد که دیده ام آفتاب قریب غروب است فرمود مولوی رفیع الدین مردند آفتاب غروب شد
باز ارشاد شد که شخصے در حالت وجد و شورش میگفت عشق بازی مشکل است شخصے که بیچاره در خیش و بعض
عوارض دنیا مبتلا بود در وجد گفتن گرفت قبله داری مشکل است در جواب شخصے ارشاد شد که اگر کسے
براے شامل شدن دیگران قرات طول کند جایز است چنانچه عکس آنحضرت بعمل آورده یعنی مے فرمود
که بعض اوقات میخواهم که طول قرات کنم چون میشنوم که طفلک کسی زار میگرید قصر مینمایم پس قیاس بالاولی
شد که در هر نماز نکته عجیب است و اسرارها است یعنی نماز جامع عبادت است نظر و پای و دل همه
اعضارا پائی بند میکند لهذا دست بر دست بستن بکار آوردن است والا متفرق شود مشغول بطور خود
گردد وضع و قبض هر دو آمده اکثر آنحضرت و صحابه کلها بر وضع یعنی دست بر پشت دست بلی گرفتن دست
از خنصر و بنصر میگیرند اگر تکبیر هم درست است بعضے صحابه گفته اند و فقها میگویند ارشاد شد که بعض
اوقات ترک امر معروف بسبب غلبه حال میشود چنانچه حضرت امیر روز عید مردم را از نوافل منع نکرد مردم
گفتند بزن یا امیر فرمود هرگز منع نخواهم کرد ۲ ارایت الذی ینهی عبداً ۲ اذا صلی ۵ تو براے
وصل کردن آمدی ۞ نی براے فصل کردن آمدی - پس فرمود علماے ظاهری درین جا غلو میکنند صوفی
منش این حال را مے فهمد که چنین هم میشود میکنید و باز مساهلان را در چه زود منع کردن دیگر بود یعنی طمع
مال دنیا ارشاد شد سال تاریخ ابراهیم کوروی است. ۞ الله آبا بعد ۳ انک محزون یا ابراهیم
باز فرمود سال تاریخ تولد امام مالک هو که نجم هدی وفاته فاز مالک ۞ از حضرت عبد الاحد نقشبندی

تاریخ زینت المساجد لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم ارشاد شد که بعض چیز در هر ملک میشود
مثل خر و سگ و بعض مخصوص است بعض بلاد مثل جاموش در هند و مصر و بغداد و در روم و حجاز و عجم یافته
نمی شود همچنین قطبی و شافیه و کافیه در هر ملک است فرمود که علم حدیث از مدینه آورد و پدر من وقت
رخصت از مدینه از اوستاد خود عرض کرد داد خوش شد که هرچه خوانده بودیم فراموش کردم الا علم دین یعنی
حدیث ارشاد شد والد ماجد مثل والد جناب رسول بود و قصائد غرا در مدح حضرت توحید دارد چهارده
ماه در حرمین بوده و سند کرده بعض جا اوستاد سفر مود معنی این حدیث تو بفرما و در سند اجازت نوشته
سند از من کرد اگرچه به از من است در جواب سائلی ارشاد شد هر جانور که حلال است لعاب
پس خورده و عرق او همه پاک است تا جلاله نشود یعنی مردار خوار آن زمان مکروه است بی حبس
مرغ را سه روز گاو را هفت روز نباید خورد در تذکره ارشاد شد که هرگاه حضرت علی در بازار کوفه میگذشت
کودکان میگفتند اشکم بزرگ اشکم بزرگ چون حضرت تفحص فرمود سبب ۲ علما علم و ۳ سفلها طعام باز
فرمود که چنانچه چهار سن آدم را ضروری است همچنین چهار درجه خلافت راشده بود عهد ابوبکر همچو
وقت کودکی که با وصف ضعیفت کمال نشو و نما بود و در عهد عمر شباب در وقت عثمان الخطاط که
چیزی درست و چیزی نادرست و در عهد علی پیری باز فرمود که صحابه کسی در هند نه آمده خالدین
ولیدین مغیره در وقت عثمان صوبه دار کابل بود قلعه خیبر بنا کرده اوست و سمرقند هم در همین وقت فتح شده
بود از اندلس تا کابل در طول و همینقدر در عرض و طرفه آنکه هر شهری و ملکی که در وقت خلفا فتح شده
سوای اسلام در انجا رایج نیست گو دنیا باهم طایفه دارند و جاییکه آنحضرت فتح کرده سوای اسلام نیست
در جزیره عرب نام مشرک نیست و آنحضرت فرموده بود ترک را ترک نمایند تا شما را نیازارند یعنی اهل خطا
و ختن چنانچه غالب شدند چون چنگیز خان وغیره ایذا باهل اسلام رسانیدند و خواهش را تا آنکه شمار گذارند غلبه
این قوم مقدر است ارشاد شد ملا جامی از فرزندان امام محمد شیبانی است شیبان قوم عرب است
چون مریدی را دو قطعه خط طلبی با اظهار کمال نقصان در صورت سرقلیتش آمده او مسترده بود در
رفتن بر قلتش چون قصد همراهی کرد برای تخفیفش منع فرمود عبدالشت که تا باید اتفاق رفتن شود.

فرمود مصرع گر در یمنی چو با منی پیش منی باز فرمود حال قلب تو خوش معلوم شود و شکر دا...
فرمود خوشی موجب ترقی میشود عرفاست تمام المعرفت که همیشه بشاش بشاش بمانند هر وقت ترقی
در ترقی بمانند مریدی سوال کرد که بعضی علما میگویند که ریش بر طریق عادت آنحضرت بماند
نه بر سبیل عبادت فرموده بلکه از بعضی احادیث حکم معلوم میگردد فرمود که خلاف یهود کنید یعنی ارسال
لحیه و قصر شارب و نیز در خصلت انبیا آمده پس چنین فعل یا واجب باشد یا سنت موکده مریدی
پرسید که مقدار مشت چرا باشد ارشاد کرد حال این ثبوت رسیده حق همین است لیکن بعضی مثل عبدالله
بن عباس یکمشت از ریش بجه بسیار گذاشتند و باقی قصر میکردند ریش حضرت عمر و حضرت صدیق کم
از قبضه بود در ریشهای حسنین طویل بود دیگر ریش آنحضرت یک قبضه بود آنحضرت موی طول و
پهن هر دو را که بیجا می بودند قصر میفرمودند باز ارشاد فرمود که آنکه مو رچه میکنند آن هیچ خلق است
آنمقدار باید که بیننده ریش پندارد ارشاد فرمود که از کفار که خرق عادت میشود چه توان گفت
ارشاد فرمود که خرق عادت شش قسم است **اول** معجزه که بمقابله کفار خواه از نبی خواه از ولی چنانچه
از آنحضرت یا از خواجه معین الدین **دوم** کرامت از نبی یا از ولی **سیوم** ارهاص که پیش از نبوت
صادر شود بلکه از ولایت بلکه پیش از وجود **چهارم** برای عامه مومنین مثل اجابت دعا وغیره خواه
زاهد باشد یا فاسق **پنجم** آنکه از کفار که بمقابله دعوی وقوع یابد آنرا استدراج گویند یعنی درجه بدرجه
کشیدن جانب ضلالت او را و تابعین او را تضل من تشاء و نیز ارشاد فرمود که چون خوب تامل
کردم شاید در آن زمان سابق از ینها استدراج میشد حالا سوای تلبیس واقع نمیشود مثل چیزی
از دور یا اخبار و در طلبیدن از سحر جن یا منتر یا گاهی از قدرتی صفائی **ششم** اهانت که
مخالف دعوی واقع شود چنانچه مسیلمه کذاب را اکثر واقع شده خیاطی بنا بر او قبائی خوب دوخته
آمد خوش شده گفت بخواه هرچه خواهی گفت یک چشمم گل دارم دفع شود چون دست بر چشمش
مالید کور شد مریدی عرض کرد اگر اینچنین امر از نیکان صادر شود او را چه باید گفت فرمود تنبیه
در این ضمن پاره ذکر فقرای رسول شاهی وغیره بمیان آمد فرمود از ایشان ملاقات نباید کرد بسیار

که درت حاصل میشود بلکه ملاقات از هنود دنیاداران چندان مکدر نیست ارشاد شد کا بجیوا
آید نباید گفت چراکه پیش از بعثت حضرت علیه السلام بود و نیز ارشاد شد که چهل غزل میر علی
همدانی به ثبوت رسیده در ان شبهی نیست یعنی چهل کس جهان طلبیده بودند بخانه هر کس رفت
و غزل هر یک گفته داده آمد هر کس باهم نزاع کردند چون معلوم شد هر جا بود باز ارشاد شد که
عزرائیل بدست خود قبض جمیع ارواح بقول اصح میکند و توابعانش سعی در تکمیل آن می نمایند باز ارشاد
شد که چهار دفتر به هر یک ملک مقرب در شب برات عنایت میشود حضرت اسرافیل را حکم می شود که در لوح
محفوظ حوادث امسال را مطابق شود هر کار اینکار کنان انکار سپرد نمایند پس دفتر موت و مصائب
امراض بقید شخص و وقت حواله حضرت عزرائیل و تابعان اوشان میشود و دفتر رزق و بارش باران و پیدا
شدن حبوب و غله و میوه ها و نباتات بقید قطع و ملک بلکه شاخ و رزق هر کس حواله حضرت میکائیل
و توابعان ایشان میشود و دفتر شکست و فتح لشکرها و غلبه قومی بر قومی و تقسیم ولایات و خدمات
مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و برداشتن عبادت عابدان و ذکر ذاکران و قرارت تالیان حواله
حضرت جبرئیل و توابع ایشان میشود و دفتر نفخ ارواح حیوانی و انسانی و مقدمات این کار مثل نکاح
و ازدواج خواه بروجه حلال باشد خواه حرام حواله حضرت اسرافیل مینمایند والله اعلم بالصواب ارشاد
شد که تاریخ تولد غوث الاعظم رضی الله عنه **شعر** سنینش کامل و عاشق تولد ؎ ؎
و خاتش دان تو معشوق الهی ؎ ولادت در پانصد و شصت و دو هجری ارشاد شد که ماده تاریخ بجای
و ادق و صدق د عاش حمید اوقات فی نور ارشاد شد تاریخ شروع حفظ قران شاه عالمگیر مورخی گفت
سنقرئک فلا تنسی باز تاریخ حفظ فی لوح محفوظ باز فرمود بادشاهی انگشتری پوشیده تاریخ خواست
شاعر گفت انگشتری بار دیگر پوشید گفت دو انگشتری ارشاد شد که تاریخ وفات حضرت معین الدین
و حضرت قطب الدین که بفاصله دو ماه رحلت فرمودند خواجه جیو یافتند تاریخ تراویح خوانیدن حضرت
دام ظله **اشعار** عبد العزیز آن خلف خاندان فضل ؎ گر گوکیست لطف ازل ایا و شمول
بود در گهواره بود که باشیر دایه ؎ بردایره بدل روشنش حلول ؎ گفتند قدسیان که تراویح تو قبول

مادہ تاریخ ہمین مصرعہ اخیر است مریدے عرض کرد کہ میگویند بدن حافظ را زمین نمی خورد در کتاب
آمده است ارشاد شد در کتابے ندیده ام لیکن بہ تجربہ ثابت شده چنانچہ محمد علی نامی مرد بزرگ
بچشم دیده خود نقل میکرد کہ در گجرات شاه دولہ راه سہ روز آنطرف لاہور برلب دریای چناب دو کلان
ست دو قبر بودند مردمان بخوف دریا انقبر ہا را کنده جای دیگر بردند کفن یک لاش بوسیده بود و دیگر سفید
ولا شہا سالم چون تفحص کردند ہر دو حافظ بودند یکی بطہارت کمال تلاوت میکرد و دیگر چندان
مراعات منظور نمیداشت بزرگے پرسید کہ در غیر طہارت یعنی جنابت بضرورت چہ حکم است مثل
تعلیم صبیان ارشاد فرمود کلمہ درست نخواند الحمد للہ گفتہ باز رب العالمین گوید ہمچنین در حایض
بادیگرے را جایز است باز ارشاد فرمود کہ حضرت سید راجی حامد شاه کہ از پیران ما اند و سلسلہ
ما تا بآن بزرگ منتہی میشود قریب شصت سال میشود بعد ازان نادر شاه در مکان مانک پور شاید بر مزار
شریف شان درختے شده بود از ینجہت نوبت بکندیدن افتاد مردم شہر بلکہ اطراف شہر جمع بودند
دیدند کہ لاش مسلم است و کفن سفید و عجب تر آنکہ ریش کلان شده و موے سر ہم نمو نموده و عجب
تر آنکہ ہمہ یک کتف رومال و مسواک بر جانب دیگر تسبیح ہمہ صحیح و مسلم این قصہ را گروہے نقل نموده
اند چنانچہ محمد نعمان صاحب ساکن بریلی پیرزاده سادات قطبی متقی و بزرگ دران مجمع حاضر بود
بلکہ بعضے از فرزندان آن بزرگ رافضی شده بودند ترک رفض کردند بمعاینہ این کرامت باز
ارشاد شد علما در مقدمہ اما سیدن میگویند کہ در بدن ہر کہ پیہ و گوشت کم باشد نمی آماسد خشک
میشود و ما مردم مسلمان میگوییم کہ کرامت الہیست چنانچہ این خرق عادت نقل حال صاحب دلایل
الخیرات ہم ہمچنین است بلکہ بر پیشانی آن بزرگ کسی دست نہاده بود خون آلود گشت ہمچو زنده و تمام
بدن تر و تازه بود بلکہ تمام صحرا خوشبو شد مردمان محسوس کردند این نقل ہم بتواتر ثابت شده بزرگے
پرسید کہ حکم نماز سنت اول ظہر کہ بسبب جماعت فوت شده چیست ارشاد شد مستحب میشود اگر خواند بہتر
والا خیر مگر در طریق ادا گفتگو است بعضے قبل دو رکعت سنت و بعضے بعد آن تجویز میکنند و ہر یک
وجہی لطیف بیان میسازد مریدے عرض کرد کہ تا شروع اذا وقعت الواقعہ کہ ملفوظ بزرگان می نویسند

راست انسبت ارشاد شد که هر پنج سوره که معمول بزرگان است خاصیت سه سوره از حدیث به ثبوت رسیده یس برای قضای
حاجت بعد صبح و دوم اذا وقعت الواقعه بعد شام یعنی شب آنحضرت فرمود که هر که مداومت کند فاقه نکند ابدا و به تجربه هم رسیده سوم
تبارک بعد عشا قبل خفتن در دفع عذاب القبر و خواص انا فتحنا که بعد ظهر و عم بعد عصر میخوانند به ثبوت نرسیده بزرگی پرسید که حال
اهل اسلام از چند سال در هندوستان و خلافت خلفای عباسیه و تدین ایشان و ایذا رسانی شان بسادات و خوبی شان درین ضمن لفظ تیم
ملک هفت اقلیم سلطنت و هر یکی ازین پنج حصه و هر یک حصه احوال محل اهل اسلام تا شمس الدین التمش که غلامان غلام محمود غزنوی داد و پدر حق
از طرف سامانیان و او از طرف خلفای عباسیه و فتوح اسلام قصه ایاز و نه باز آمدن محمود و ساختن مساجد و غلبه راجه ها بعد فتن او و شهید
شدن صوبه داران او و قتل سید سالار و بعض کرامت شمس الدین التمش و ساختن حوض و عنایات الهی در باب علم قادر شدن بر کنیزکی محبوبه
دریافت کهنه آن از شرف الدین سهروردی که محرم او بود بیان فرمود مریدی درین اثنا عرض کرد که چون اشیا بنفسه ظاهر اند و
طهارت فقط در علم خود باید در علم خدا ضرور نیست پس معرفت چرا در حق او شد فرمود میشود انهم احسان الهی است باز شخصی از احوال
قبر چیلی پرسید ارشاد فرمود که مجد الدین نامی بزرگ اند سابق از آبادی شهر در آنجا بود مع چهار قبر دیگر و هر یک را نام کسی گفت که از
فرزندان خواجه معین الدین است فرمود شاید از فرزندان شان بوده باشد هر چند مردم در فرزندی آن ها که در اجمیر شریف صاحب سجاده اند
گفتگو میکنند دختر شاهجهان نامش بود که بسیار معتقد بود و جواهر گلوی خود را برادر آن حضرت سپانیده و آئین سجادگی وغیره آنهم
کرده و سلسله نسب شان هم درست ساختگر در عقب حضرت شبهه نیست چنانچه خواجه خانزاد گوالیاری بی شبه از فرزندان آنحضرت است
عقب فرزند شماجی نامی صاحبزاده حضرت قطب الدین هم بود ولیکن عقب نماند در ضمن ذکر دوبار تشریف فرمائی حضرت معین الدین یکی بنا بر
ملاقات قطب الدین دیگری بنا بر فرمان جامی بنا بر مقصد نزد بادشاه و رفتن ایشان با پیر خود و بیعت و در سکونت و رفتن بغداد خانقاه حضرت
غوث الاعظم و روایت صحیح ملاقات نشدن آن بزرگ بسبب نبودن در آن شهر و بقول ضعیف تشریف آوردنش بنا بر ملاقات و فرق در عمر هر دو
بزرگ پنجاه و چند سال و عام قرابت شان که مشهور است بیان فرمود آنوقت بسبب ضیق فرصت نقلم نمی آید مکرر یاد است انشاء الله العزیز
بشرط فرصت و یاد خواهم نگاشت مریدی عرض کرد که تاریخ تولد حضرت اگر یاد باشد فرمایند ارشاد فرمود که از قضیه جلالی ختم شده کتابهای این
به برادر خود دادم باز فرمود شعری که خوانده ایم فراموش کرده ایم ؛ الاحد شد دست که تکرار سکینه یعنی سه کم آن شد ... حضرت والد
باز فرمود شخصی از قرآن شریف نام تاریخی هم برآورده بود فیشفع بقلادہ جلیلہ مریدی عرض کرد که امامت نساء درست است ارشاد فرمود
عورتان که در تراویح امامت کنند در وسط صف ایستاده شود جایز است مگر در فرض مکروه عالی سوال کرد که نفل بعد شروع فرض میشود در مذهب حنفی آری در مذهب
شافعی و مالک سعی ادای جز ادای فرض دیگر نفل لازم نمی آید لیکن محض احتیاط در جمیع واجب ارشاد شد که در وقت محمود چهار شاعر بودند عنصری عسجدی ازرقی فردوسی
عنصری در مدح شاه گفته ؎ تو آن شاهی که وقت صبحگاهی ؛ چو محمود دگر شاه و سلطان ؛ همی گویند تهلیل و تسبیح ؛ الهی عاقبت محمود گردان ؛ در جواب ارشاد
شد که مصنف قصیده برده که برده هم گویند شرف الدین بوصیری است ارشاد شد که آنحضرت چادر مبارک که بمصنف قصیده داده بود معاویه بن ابی سفیان
از ... بعد مرنش قیمت بست هزار دینار خرید برای کفن و نیز موی مبارک که بادشاه شان رسید وصیت کرده بود که در دهن ... شخصی پرسید که قصیده

غوثیه از تصنیف حضرت است ارشاد شد که کلام خانم معلوم میشود لیکن از آنحضرت باشد بلکه حضرت تصنیف در بعد وی البته از آنحضرت در بعض آن
که بلکه اینهم طریق اولیا ارشاد فرمود آری بعضی در کمال مستی و بعضی در کمال فکر چنانچه حضرت غوث الثقلین سبیل بود و نیز کرامت و خرق عادات الخ
تواتر رسیده مگر حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی نه آن ارشاد شد که زنده پیل یعنی پیل کلان بود که آن معنی است که در هیچ صحابی مصطفی صلی الله علیه وسلم سرور انبیا اند خصوصا
کشتی سوار شد غیرت می برد ارشاد شد که مادر مانند ... خود یافته بسیار رسیده بود بعد شهر لکنو بر سپهر بلند شد جایی که کنیز فاطمه بود از زبان شاه
دیگر شیخ علیه الرحمن با عین حضرت کریم العفیف فی الحلیم که مد عشر عقیب هشت بار ارشاد فرمود که هند در ... داشت تا غیر کلام ارشاد شد
ثلاثیات نوشته اند که روزی حضرت فرمود حبب من دنیاکم ثلاث الطیب والنساء و قرة عینی فی الصلاة همچنین سه چیز یاران فرمودند حضرت علی فرمود المقام فی
و الضیف و الصوم فی الصیف و الضرب بین یدی رسول الله بالسیف مرید عرض کرد که برای سفر تعیین تاریخ آمده ارشاد شد که در شرع هیچ نیامده هر روز که خواهد سفر
آنحضرت اکثر روز دوشنبه و پنجشنبه و یکدو بار شنبه واقع شده چرا که روز عرض اعمال اند و سفر آنحضرت برای عبادت می بود و نیز فرمود که مبارک است برای
امت من صبح پنجشنبه برای سفر شخصی پرسید که نماز پس حقی چه حکم دارد ارشاد شد مخنث یعنی نامرد با خواهد ... جایز اگر فقط جولیت ندارد ... هیجوزیان
حرکات مع زنان و فعلی نکند مضایقه نیست فرمود مگر دست از اونکه است حرام هیچو طوایفان ... بزرگی پرسید که آنچه ارشاد شده بود که غیبت
کس را غیبت حدیث صحیح درست است ارشاد شد که یعنی از قرآن جانب که فرموده لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم یعنی خدا دوست نمیدارد
گوئی کنند انکار را مگر کسی که ظلم کرده شود برد با شخصی پیش آنحضرت می آید استجازه خواست فرمود بنا باید مگر به است یعنی بد خصم همچنین شخصی برای
مشکوه خود از حضرت مشوره نمود که از سه خواستگاران یک ازهم بدهم آنحضرت فرمود معاویه بن سفیان تجیه یعنی فضول خرچ است و دیگر گفت
عورات بسیار میزند مگر اسامه بن زید را قبول کن همچنین حدیثات تتبع کرده اند ارشاد شد جواب سیلی المسبوق یقضی آخر صلوته
فی حق التشهد و اول صلوته فی حق القراءة یعنی مقتدی که در چهارم فرض داخل نماز شد باید که یک رکعت با سوره خوانده بنشیند باز
یک رکعت با سوره و یک رکعت خالی خوانده نشسته صلوه وغیره خوانده سلام دهد ارشاد شد که اول آنحضرت صلی الله علیه وسلم جانوران و درختان
و سنگ ریزه ها سجده میکردند چنانچه در وقت قضای حاجت ... مطلب سراغ سوره ... آنحضرت ... اندر و در ماه انداخت در جواب فاضلی ارشاد
فرمود که در تمام ماه شعبان نکاح و شادی ... است ... آنحضرت است شاید که سال هم بوده باشد باز از ابتدای
کرامت شب برات فرمود که در شب پانزدهم شعبان بعد عشا قریب وصال بخانه آمده بود که ناگاه جبرئیل آمده و گفت امروز شب مبارک
و تقسیم برات یکساله است برخیز و برای مردگان مدفونان جنت البقیع در آنجا رفته دعا کن چنانچه آنحضرت همچنین کردند
برای آن رسم فاتحه درین شب است خواه نان و حلوا خواه هر چه خواهد مگر در هند که حلوا بسیار شده در ولایت بخارا و سمرقند قلیه
وغیره میکنند لیکن گوشت نیست مریدی عرض کرد که سبب چیست خوانده در رکعت چیست ارشاد شد که اول حکم هر وقت دو رکعت
بود و همیشه در فرض داشتندی باز چون در مدینه حکم رسید که هفت خوانی برای فرق قدیم و لاحق استیاز
سوره و بی سوره شد و چون عدد وتر پسند است لهذا در مغرب یک زیاده شد در صبح بسبب قرات طول ماند
ماند و نیز میگویند که از جهت تعیین اذان چهار بار احتیاط چهار رکعت کردند صحیح قول اول است مگر صوفیه

سخن های دیگر درین امر فرموده اند چنانچه احوال نادین حضرات چشتیه در های فوقانی در حتال
وغیره بیان فرموده در جواب عریضه فرمود که عرب مور کلان را مور سلیمان گویند شاید همین
مور باشد لیکن پاس هر دو باید الناس علی دین ملوکهم قول عقلا است شخصی عرض کرد
که هدایه میخوانم و تلویح و توضیح خوانده ام ارشاد فرمود چنان مطالعه روی تو کرده خرم شدم
که دل ملال گرفت از مطول و تلویح. باز فرمود که روزی در مجلسی با مرا حاضر بودند علما
و فضلا هم بودند درین اثنا میخواندند در کنز و قدوری نفرات با وقت خدا را + دل نشین عشق آ
کتابی به ازین نیست - درین اثنا زنی السلام علیکم و آداب کرد ارشاد فرمود و علیکم السلام -
مریدی عرض کرد عورات را هم جواب باین لفظ بود فرمود مضائقه نیست این حکم غیر محارم
است اگر جوان اجنبیه محل شهوت باشد ابتدا هرگز نباید والا ابتدا هم اگر کند کند. باز فرمود از ابتدای
جوانی وقت شباب از رقص و غیره ممنوعات تنفر طبعی داشتم چنانچه عورات جوان همچو دیوار بنظر می آمد
تا آنکه دامن بر خود بسیار ترسان بودم حالا هم یکی ازان ها هستم یکی غیبت که البته استماع آن خوش
نمی آمد حالا خدا نجات بخشیده چنانچه شخصی که بطور دفع سازم اگر کسی قصد گفتن میکند
دیگر منزا میرکه حالا هم ازان می ترسم هیچ داشتاع دل از دست میرود باز فرمود از حضرت علیه السلام
سوال کردند میل ازم کاهی فرموده اند ارشاد شد آری دو بار و آن چه بود که در جوانی شنیدم که
قصه خوانی خوش گو آمده است ترغیب احیا قصد کردم ناگاه آواز مزامیر و رقص بگوش رسید
خواستم که زیر دیوار نشسته شنیده باشم مقصد شوم هیچ نشستن خواب غلبه کرد چون چشم باز کردم صبح
بود بار دیگر هم همین ماجرا پیش آمد ارشاد فرمود. قصه لغو و دروغ هم گناهی است چرا که اکثر
قصه زنان و مردان و عشق ایشان و کیفیت این امر بیان میشود پس بیفائده شد خصوصاً
تلاوت شان و استعداد قابل نبودند باز فرمود حضرت باقی بالله عزم کردند که تنها باشم مریدان را
جواب دادند و کسی را پیش خود کسی را جای فرستادند حسام الدین که خلیفه اجل و متقی قوی
داشت اگرچه همه صاحب کمال بودند لاکن تا هر زنده می باشد نوعی از ترقی می باشد بسبب

صحبت ... خواست که پیدا شود، چار قصه کعبه کرد چون در اکبرآباد رسید زیر دیوار ... سبب آنکه ما
نشست ناگاه آنجا ... بود و این بیت می سرودند ؎ تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندیشه ... هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی. پس جوشی و خروشی کرده مراجعت
کرد چون ... این بیت می خواند و سعی ها می کرد شیخ هم در کنار گرفت و ترک خلوت بالکل
نمود ارشاد شد که آنحضرت نیز بود که خطوط را بعد نوشتن خاک آلوده باید کرد که برای
انجاح مطلب تاثیری دارد هر چیزی از حقیقت خطاب بی که مرادبی وغیره میگویند
پرسیده ارشاد شد در اصطلاح توران بی امیر را گویند و بعضی بیگ را هم همین قرار میکنند
و بعضی میگویند رفته رفته بیگ شد و بیگم هم از همین اعتبار است میم تانیث اصطلاح خود در
بیگ داخل کرده اند و در اصطلاح شان خان بادشاه را میگویند اکثر بادشاه خود را خان
میگویند بزرگی سوال کرد که حکم مسجد طوائفان و هنود یکسان است نیست طوائف خوب
و مال هنود احتمال خوبی دارد نماز جایز شاید که ثواب بنا مسجد نیابد مگر حکم مسجد بران خواهد شد
باز فرمود که موجب قاعده مقرره که بارها گفته ام مسجد بمال مغصوب نمی شود و مال حرام
مثل ... فرمود که امیری مخالف حضرت امیر مسجدی از منتها ورده ساخته بود حضرت
امیر چند بیت نوشته بودند مضمونش آنکه شنیده ام که تو مسجد را از چنین مال ساخته چرا از مال
خود نساختی مثل تو چنان که زنی از اجرات زنا طعام بمساکین میداد اهل عقل و تمیز گفتندش
اینکه نکردی طعام مده کسی را صاحبزاده میان موسی صاحب سوال کردند در وقت حضرت
کدام خط بود ارشاد شد که خط ثقیلی همه می نوشتند حضرت علی موجد خط کوفی شدند چنانچه
هر چه تتبع آنحضرت نیز و خود دارم و قرآن شریف دستخط حضرت امام حسن علیه السلام در مسجد است
خط کوفی ثلثین موجدش شاید خلیل باشد از آن ثلث شد و از ثلث نسخ شد و
از وی تعلیق و چون هر دو را باهم کردند نستعلیق شد سوای این خطوط اصطلاحی مثل گلزار و سر و هفت
قلم مشهور ماند باقی متروک گشته نسخ و ثلث و شکست و ریحان و نستعلیق و تعلیق و شفیعه که

بسیار خوب صورت است ارشاد فرمود یقینی قرآن نوشته حضرت عثمان در مدینه
موجود است بلاشبه و نشان خون شهادت شان هم در آن موجود فرمود کاتب صحابه
همین علی و عثمان بودند و در خلفا شاهر سته بودند علی و ابوبکر و عمر گاهی گاهی مگر عثمان در تحریر خود
میگوید گاهی شعر نگفته ام و غنا نکرده ام و ذکر خود را از روز بیعت مس نکرده ام پس
در توصیف عثمان فرمود در وقت شهادت خود شش هزار غلام با سلاح را رستاده جنگ میخواستند
فرمودند هر که از شما سلاح اندازد آزاد کردم و از دیگر صحابه که حاضر بودند فرمود که من نمیخواهم که
سیف بر کلمه گویان کشم بعده توصیف صبر و ثبات عثمان رض نمودم قصد اندیشه کلمه گویان و پاس
کلمه گویان فرموده فرمود این بزرگان هر یک آفتاب در کمال های خود یکتا بوده اند سبحان الله
سبحان الله باز فرمود عثمان رض همه را منع کرده خود مشغول تلاوت شد و سر خود بریدند و اعتنا نکرد
ارشاد فرمود که قدم بوسی اولیا و مزار شان آمده است و مکروه نیست پیش آنحضرت هم کرده اند
اینچنین تعظیم ولی و مادر و پدر درست است درین اثنا بسبب گریه ای بسی بر رسید که تقریر حضرت
وجود تمام شد گفت مثل آنها که از ان بر آید مطلب نوانده شد مگر تقریر آن زبان مبارک
منظور است نشده ارشاد شد که رشید الدین خان در جواب مولوی عبدالحکیم منکر وحدت
وجود چیزے بحر معنی گفته بنده نوشته آن را نقل باید گرفت و من هم مختصرے عند الفرصت
خواهم نوشت باز آن بزرگ گفت خلاف مجدد خواهش فرمود باید فهمید که اتباع پیر و سلوک
و ذکر و افکار باید و معارف مکشوفات خود است اگر همچنین باشد مجدد هم خلاف پیران خود باشد
حال آنکه حضرت باقی بالله و عبید الله احرار و غیره اکابر وجودی مشرب بودند و نیز غوث الاعظم پیر
ماست حنبلی ما حنفی و معین الدین پیر ما شافعی و قطب الدین حنفی باز آن بزرگ پرسید
که حضرت نقشبند چه مذهب داشت ارشاد فرمود که بزرگان طریق کسی بصراحت تقریر این معنی
نفرموده مگر باشاره و در قرآن و حدیث هم باشاره آمده چنانچه در صحیح ترمذی خوانده باشند
که فرموده اگر حبل رسن از بالائے آسمان اندازند در زمین سفلی هفتم هم میرسد خوانده فرمودند

باز فرمود کہ سخنے دیگر ہست کہ بسیار کمتر مے فہمند یعنی تجلی الہی را کہ بر اولیا میشود و در ہنگام بعض
اوقات ہمین خود را مے بینند مثل حضرت علی کہ فرمودہ من کشتی نوح را تسکین دادہ بودم و من
باعث قیامت ام و من زندہ غیر میر بندہ ام یا بزرگان دیگر کہ در خویشتن تجلی الہی را مے بینند مثل
موسی کہ در نار دید یا مثل آن حضرت کہ دست من بر دست بیعت کنندگان یا تو نیز دی سنگ
ہا را خدا زدہ و فی الواقعی بگشت سنگ چشم ہزار کس کور نمے توانند کرد و حضرت عثمان
را ہمین معلوم شد کہ دستیکہ بدست خدا رسیدہ چرا مس ذکر مے کنند طوریکہ یک کوزہ
آب از دریا آرند وقتیکہ قید سبو و جدا ہی دریا آب را ملاحظہ نمانند بے تامل خواہد گفت منم کہ در
من کشتی میرود و من دریا ام و من در اکبرآباد ہستم و من در سارنگپور بودم غرضیکہ ہمچنین
میگویند و این را تجلیات گویند وجودی و شہودی ہمہ قابل این تجلیات ہستند
ماند اینکہ این حال و اتحاد در نفس الامر در ہر شے ہست یا نہ این تحقیق دیگر است و چون نیک
تامل کردم غرض ہم موقوف بر تحقیق این امر در نفس الامر نیست بلکہ غرض دانستن سلوک است
کہ تجلیات الہی شدہ اگر نشود ولی نشد و چون ضعف بسیار بود دین تقریر چہرہ آن حضرت
برافروخت بتقویت زور بیفرمود درین اثنا آن بزرگ التماس کرد کہ بندہ را وارد [illegible]
کہ مے بینم تمام عالم یک نور شدہ و بازان نور سنگ و خنزیر و گاو و آدم شدہ در وقتے مے بینم
کہ من مے گویم یک لکھہ سال با خدا یعنی نزد خدا نشستہ بودم و پنجاہ ہزار سال در آنجا بودم باز
چون چشم باز کردم ہیچ نہ بود فرمود مقدمہ توحید است ہمچنین میشود این آنائے خود را گم
میکنند اشارہ بطرف خود کہ مے کرد و حالا بطرف خدا میکند مریدے عرض کرد کہ در جواب
سوالات حضرت تحقیق مسئلہ نفس الامر وحدت وجود فرمودہ اند جائے تقریر صاف
نشستہ مختصر نفس مسئلہ باید فرمود کہ برائے متابعان حضرت کافیست احتیاج دلائل
عقلی و نقلی و اثبات [illegible] باید نمود و تحقیق حضرت موافق ہمہ خواہد بود نیز فرمود انشاء اللہ خواہد
نویسانیدہ شخصے درخواست دفع بیماری بادشاہ [illegible] کرد ارشاد شد کہ یک بیز [illegible]

صحیح الاعضاء زیاده از یک سال بہم رسد که باشد دستہ دو گوسفند او پیچیده است بعد غسل
دو کس بایک کسے سورهٔ یٰسین خوانده قریب بر وقت شب بطوریکه درمیان مریض زنجیر
نگذارد بستہ صبح بہ نیت ... نفسے بنام خدا ذبح کند شفا خواهد شد هشت حصه سر و چهار
پنج حصه دل یک حصه ... باقی حصه کرده تقسیم بمساکین پوست یک حصه بایک فلوس
ملا جلال الدین دوانی ست در نظام ... گشته ایم بسے - انصاف که در پرده ندیدیم کسے -
دیدیم بسے بیهوده گوئی چند کسے + مانع شده از دوست بہانگ جرسے + حضرت ولی اللہ
سے در صحبت اہل دل رسیدیم بسے - بس در روبرو کنان زباہر کسے یکسے نفسے
از چشمه آب زندگانی قدحے - وز آتش وادی مقدس قبسے - در تعریف
تشریف برون والد ماجد خود و بدگفتن صاحبزاده در حق شیخ آدم بنوری ناراضی شان ...
شخصے بجوزده گیری ما عاجزان فتاد - زانکه در طریقه مجذوم ادیم - گفتم که حرف
راست بگویم زما مرنج - تو آدمی نبودی و ما آدمی شدیم - صاحبزاده کدام نواب را برائے
بسم اللہ آورد نزد آنحضرت اول کلمه گو بنده از اول اقرار خوانیده مبارکباد گفت درین اثنا
ذکر نواب روشن الدوله و پیر پرستی شان بمیان آمد فرمود مقبره شان را که قریب قدم شریف
است من خود دیده ام که بخط زرین بر غلاف قبر اللہ محمد و بہا ... نوشته بودند حسین کرده
ارشاد فرمود که درین زمان احتیاج ارتکاب مناهی برائے ملامتی شدن نیست جز
کتابت دست گیری ملامتی شد شخصے از ذبح نمودن بز وغیره بنام بزرگے سوال کرد ارشاد
فرمود که ممنوع است ذبح بنام خدا کرده گوشت تقسیم کرده ثواب تقسیم گوشت بروح بزرگ
نذر کند و سوائے هنگام بقرعید قربانی از طرف بزرگ هرگز بنام کسے ذبح نباید کرد ارشاد
شد که هیچ کس مع فرعون مع مال و متاع بالکل بدعائے موسیٰ غرق شده هرچند
تو به ها میکرد موسیٰ پذیرا نه نمود حق سبحانه تعالیٰ با موسیٰ گفت که تو سخت سخت دلی که چندین
الحاح ... نکردی اگر با من چهارم آن تضرع میکرد مے بخشیدم مریدے عرض کرد

که آن حضرت عقیقه خود خود کرده بود فرمود ثابت نیست مشهور کرده اند اگر کسی خود کند از طرف آنحضرت
خود نماید شاید که ثواب بهادر و پدر برسد شخصی سوال کرد که ختنه نومسلم بالغ باید کرد یا نه ارشاد
فرمود حنفیه منع میکنند بدلیل آنکه ختنه را سنت میدانند و ستر عورت فرض و شافعیه ختنه را هم
فرض میدانند لهذا تجویز میکنند متاخرین حنفیه بنا بر مصلحت جائیکه خوف ارتداد و باشد تجویز هم
جائز داشته اند شخصی از لباس عرب پرسید فرمود حالا همین پایجامه وغیره می پوشند
سابق البته نه بند می پوشیدند شخصی پرسید که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ حدیث صحیح است
فرمود در کتاب صوفیه دیده ام باز آنکس سوال از معنی این فرمود ارشاد شد اینوقت ضعف
غالب است باز فرمود قدری بپاس خاطر شما بگویم از آن قیاس نمایید یعنی چنانچه روح شما
هیچ یک بدن نیست و همه جا هست همچنین او تعالی در همه جا ست و مبرا از همه نه تو در هیچ مکانے
نه مکانے ز تو خالی - اگر اینقدر هم نداند البته خدا را هیچ نشناخته باشد شخصی پرسید
که حدیث انا احمد بلا میم و انا عرب بلا عین فرمود این در کتاب صوفیان معتبر هم کمتر
و هیچ نیست باز شخصی از معنی نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ سوال کرد فرمود علما قرب
علمی صوفیه قرب وجودی میگویند و همچنین جا بجا در قرآن آمده شخصی از شان مجاهده پرسید
ارشاد شد شانے عظیم است یعنی چهار چیز است - شیطان [۱] - و نفس [۲] و خلق [۳] و دنیا [۴]
ازین همه ها باید جنگید هرچه از روزه و نماز و لذائذ و حظائظ مناسب وقت دانند بعمل آرد لیکن
بالکل تباه هم نشود چنانچه سر ابراهیم ادهم برای دفع غصه ادهم را حکم کرد که برای اسپ دانه
ولیده باشد بعد یک سال امتحانے کرد که طمانچه بر رویش از دست کسی زد تا آخر گفت از
قصه شاه مدار پرسیدند ارشاد فرمود که طیفور شامی بزرگی بود که بدیع الدین مدار را
از دین یهودی مسلمان ساخته بود شجره ایشان بچند واسطه تا عبدالله شان بردار میرسد
انداد شان بصدیق اکبر لیکن کار مدار تمام نشده بود بطلب آنحضرت در مدینه رفت و از آنجا و از
نجف و کربلا و فایده ها بر داشته بحکم شریف به هند آمده در کالپی بود و با هندوان هم صحبت داشته

چنانچه روزے باجوگی خلوت داشت که بادشاه بنابر ملاقات آمده شاه مدار متوجه حالش نشد
بادشاه غصه کرده برخاسته رفت و از ملک خود بدر کرد شاه از انجا عبور کرده تصرف بحال
بادشاه کرد که آبله ها پیدا آمده و سوزش افتاد مردمان صلاح دادند که رجوع بشاه نمایند
بادشاه خجالت کرده نزد شاه نیامد مگر نزد سراج الدین سوخته که پیرش او را لقب داده بود یعنی
سوخته عشق خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی رفت او شان کرته خود عنایت فرمودند رفع سوزش شد
بدیع الدین ناراض شده گفت در اولاد تو ولی نشود سوختم او شان گفتند سلسله تو برباد شود و
بدراه گردد بعد ازان برخاسته به لکهنو و از انجا در مکن پور استقامت کرد شخصے پرسید که در
وقت نسبت چیزے فرستاده بود حال نسبت موقوف شد بازے طلبد حکم چیست فرمود
که اگر به نیت شادی کردن داد واپس خواهد شد و اگر به نیت نسبت داد آنچه خرچ شد خرچ شد
باقی واپس دهند از قسم نقد و زیور و اگر بطور عیدی وغیره که بعد نسبت میدهند هرگز واپس
نخواهد شد ارشاد شد اول که سایه افتد نسبت و هفت مرتبه زیاد وبتا افتد
همینقدر آخر درین ملک نیم قدم سے ماند باز تلاوت آیت الم تر الی ربک کیف مد الظل فرمود
ارشاد کرد بجز خدا غیر خدا در دو جهان چیزے نیست - بے نشانست کز و نام و نشان
چیزے نیست - باز فرمود این سخن مطابق حدیث است آنحضرت فرموده است که اصدق
قولے که عرب گفته قول لبید است جائے که گفته الا کل شئ ما خلا الله باطل درین اثنا مذکور
نحن اقرب الیه من حبل الورید و علی العرش استوی و حدیث لهبط علی الله و اینما کنتم -
درپیش شد عالمے موافق ظاهر چیزے تاویل کرد آنحضرت فرمود که لفظ اینما کنتم و نحن اقرب
الیه و لهبط علی الله را خیال باید کرد و علم وغیره را باید فهمید باز فرمود نزد علمائے ظاهر و باطن هیچ
هیچ اشکالے نیست هر جا ظهورات است مثلاً همین آدمی است که واجب القتل و
واجب التعظیم و دزد و یار و چوکیدار چنانچه انسان در افراد خود موجود است یعنی مرتبه انسانیت
است نه که انسان بس حیثیت انسانیت هر جا موجود هست و فی نفسه موجود نیست و جسم هر جا

موجود است عرش هم جسم و فرش هم جسم و عطر هم نجاست هم لهذا گفته اند گر فرق مراتب نکنی زندیقی لهذا منع کرده اند که اطلاق لفظ الله بر کسے نباید کرد که نام مرتبه جامع است هر نبی آمین با مست ارشاد فرمود که عبادت هر کس نباید کرد و بعجب انداز بیان فرمود که در سر شیخ دهول شکست و ثبوت یقین پیدا آمده دانستند که حقیقت دیگرے موجود نیست و فرق مراتب ضرور نیست و هر چیز برائے هر جا چنانچه تجلی خاص بر عرش و بر پاک باید خورد و فیل ناپاک نباید خورد و به تقریبے ارشاد شد که در وصایائے و معمولات بجا م گو آمده که روزے بارش و روز شیش و طرب ولواحق آن بود و روز آفتاب و روز دربار عام و روز ابر بے بارش روز شکار و روز هوائے شدید روز نوم مقرر کرده بود یاد فرموده باز فرموده امروز روز نوم است مردمان جمع شده عرض کردند که حالا هیچ بزرگ در تمام دنیا نباشد و دا و بسیار امراض لازم است چنانچه حضرت را بست و دو مرض میباشد و نیز گفتند که در تعریف نظام الدین اولیا نوشته اند که چنان مشهور شد که حالش در کتب ولایت نوشتند و از فضل الهی در روم و شام و مغرب و بلخ و بخارا و سمرقند و دمشق و مکه و مدینه و مصر و عراق و بغداد و فرنگ نام حضرت مشهور و در کتب ها است و حضرت تواضع میفرمود و درین اثنا ناگاه قصه فیضیاب شدن ارشاد فرمود که در وقت محمد شاه بادشاه بست و دو بزرگ صاحب ارشاد از هر خانواده در دهلی بودند و این چنین اتفاق کم میشود چنانچه منجمله ایشان شاه دوست محمد قادری بود روزے پرسیدند که سلسله شما کدام است گفت هر چند مریدم و ارشاد تلقین یافته ام لیکن اصل این است که خدا به یک خربوزه خریده ام و آن چنان است که روزے بنا بر ملازمت سلطان که ملازم بودم رفته بودم و دو پهر در موسم گرما خصوصیت شدم از صراحی و از آب طلبیدم نبود از سقه و غیره هم هم قریب هلاکت بودم ناگاه قریب اجمیری دروازه از سقائے ملاقی گشتم یک کوزه آب بدینار یک خربوزه فروخت میشد دستیاب شد بخواستم که بنوشم سائلے بلجاجت تمام تشنگی خود طلبید هر چند نفس نمیخواست لیکن غلبه کردم و دادم چون آنکس شروع نوشیدن

خنکے وسرور تجلی الہی در نفس خود مے یافتم آنکہ بعد چندے ترک دنیا کردم اصلی صحیح نہیست
ما بعد ہمہ طفیلے این امر است آنچہ شد کردم باز فرمود ہر کس کہ قصد چیزے میکند و بجد تمام میطلبد البتہ
مے یابد مریدے عرض کرد کہ این حدیث است فرمود در مثل آمدہ و نیز فرمود کہ من ولج
یابا ولج نیز ہمچنین است ہر کہ دو ید گرفت نہ ہر کہ دید کور گرفت کار قسمت است و در تذکرہ ارشاد
شدہ است تا چشم تو دیدیم ز دل دست کشیدیم - ما طاقت تیمار دو بیمار نداریم - در ذکر امرو
پرستے میرزا مظہر جانجانان وجہ تسمیہ شان و خوشگوئے و خوشخوئے و نازک مزاجی ارشاد
شد کہ جد شان بجان خدمت گار عالمگیر بادشاہ بود ہنگام تولد شان موافق معمول آن عالی
نام کرد فرمود کہ تو جانے فرزند تو جانجان باشد روزے فرمود کہ حالا دار الضرب امارو خانقاہ
فخر الدین شدہ ہم نو ڈھلکیے یعنی ما از کار رفتیم درین اثنا بزرگے از بیت اللہ آمدہ قدمبوس کردہ آب
زمزم نیاز نمود از چہار پائی بنا بر تعظیم آب فرود آمدہ استادہ شدہ بعدہ مائے قدرے نوشیدن
فرمودہ بمریدے داد و بدیگر حاضران مجلسے تبرک داد بزرگے فرمودند آب زمزم قدرے شور نیست
دارد این آب شیرین است شاید بسیار آمیزش کردہ اند ارشاد فرمود ما معتقد خانہ ایم
در حق ما ہر آبیکہ بآن نام باشد زمزم خواہد بود یعنی ثواب آن خواہم یافت باز ارشاد شد کہ در
حدیث صحیح آمدہ کہ آب زمزم بہر نیتیکہ بنوشد امید کہ حصول مطلب است و ہر کہ آب زمزم شکم
سیر بنوشد آتش دوزخ بروکار نخواہد کرد و بعضے تجربہ کاران مے گویند و مے نویسند کہ آب زمزم در شب برات
قریب کنارہ مے آید و نیز فرمود کہ جانوران پرندہ از بالائے سقف حرم نمے پرند و نیز درندگان
آہو را کہ داخل حرم شد پس مے گذارند و باز میگردند مریدے عرض کرد کہ کدام خرق عادت
مستمر در اہل اسلام است فرمود در مکہ شریفہ مرض جذام نمیشود گاہے نشدہ و نخواہد شد ارشاد
فرمود کہ بیت المقدس ہم متعلق بود میگویند بادشاہے بنا بر مصلحت کہ بعضے زنان را وضع حمل
از جہت خوف میشد دیوار کردہ باز فرمود تعظیم مکہ و بیت المقدس نزد ہنود ان ہم است
یکسر داد ہر سلہ میگویند باز ذکر تعظیم اماکن بمیان آمدہ شخصے گفت کوہ شاہ مردان کہ در دوکن است

بزبان کنند اند که ـ هر کجا نام اوست قربانم - عاشقان را چه کار با تحقیق ـ ... بود اگر
رفته عشق شود شاید جائز باشد والا مرد هوشیار را امر تحقیق ضروریست خصوصاً احتمال هم نباشد
ارشاد شد روشنی سوائے غرض بر قبر نباید کرد و مسجد نباید ساخت ارشاد شد
که دو ماه میشود که بنا بر زیارت سلطان المشائخ رفته بودم عجب کیفیتی بود کسی با مرا میر میسر شد
لیکن مرا ظلمت نشد متوجه آن نبودم باز کسی سجده کرد ظلمت آن اثر کرد کسی از پنجه شاه
مردان پرسید ارشاد کرد در بلخ قبری با صندوقی بنام شاه مردان نهاده اند
حالانکه آن جا آنحضرت نرسیده و کرامت بسیار مثل ابرصه و امکنه دفع برص و غیره امراض
میشود و قصه این پنجه چنین شنیده ام که در وقت عالمگیر یا امیری شیعه مجتمع شده گفتند
مرده ما دفن در قبور سنیان میشوند قبوری باید ساخت که مدفن شیعه باشد چنانچه
پنجه کسی نده مثل قدم شریف که در صحت آن هم گفتگو است در اینجا نهادند از این جا این قصه
بعد سه ماه بموجب یاد خود که با عتماد آن سفیدی گذاشته بودم نوشته ام چون خبر به
عالمگیر رسید از دکن تقیه خراب ساختن آن مکان نوشت چنانچه خراب کردند باز بعد
مردن عالمگیر سستی سلطنت آن سنگ با سنگ دیگر در آنجا نهادند رفته رفته قبرگاه شیعیان شد
بیگمات وغیره مکان ساختند تا در عهد مرزا نجف خان وغیره کمال رونق گرفت حالا از زیارتگاه
عوام خلائق خصوصاً شیعی شده است و بسیار هجوم و میله میشود و نذور و فتوح سی آید
و مجاوران شده اند در حق بزرگی که طلب دعا برآمدن حاجات کرده بود ارشاد شد که
ما دعا میکنیم اختیار بدست مختار است مثل آنها نیم که گفته اند ـ ور گرد جهان بگردد
پا آبله کن - گر هیچ نمی یابی باز آبله کن - چل صبح با خلاص بیا بر در ما - گر کار تو بر نیاید
از ما گله کن - این مقوله حضرت بهاء الدین نقشبند است فرمود چه رو راست در جواب سائلی
ارشاد فرمود که اگر زن سه پانزده سال تمام شود گو پستان و حیض نشده ... آمده نماز
و روزه فرض میشود در جواب سائلی دیگر فرمود که اگر امام را منع از خاستن و نشستن ... هان

با حرکت قویه دست کرد نماز رفت اگر سبحان الله یا اشاره بانگشت کرد نماز درست است در تذکره
فرمود که شیخ علی حزین را تعصب با مردم هند در مقدمه مذهب بسیار بود و نائب نادر
لا تذکره طوائف ملوک بود و نادر شاه آنجا را کشت و این گریخته آمد بعضے گویند که خزانه
آنجا بدستش بود و بعضے معتقد دست غیبش فی الواقع خرج امیرانه داشت و از کسے چندان
نمیگرفت مردم هند خصوصاً سراج الدین آرزو تنبیه الغافلین در طعن و تخطیه اش نوشته اند
بعضے جا محض تعصب است قدرے عربیت هم داشت و فارسی درست میدانست در ان
هنگام که بدهلی آمده حویلی کرایه کرده بود بردر آن فقیرے بود بدستور فقرا نامهائے پیران صبح
خواندے روزے صاحب خانه تفتیش خیریت حویلی وغیره کرد گفت تمام آرام است مگر این
تذکرة الاولیا را از دروازه بردارید نیز مرزا گرامی وغیره شعرا جمع شده آمده بودند شعرا با نغمه
و تحسین ها باهم میکردند بر مزاج نازکش گران باز برخاسته رفتن شان را ه...
گر شنیده بودم در هند واکه میشود چنانچه بر حویلی من امروز وا که افتاده بود شخصے عرض کرد
که در شجره حضرت نام من دیگر نوشته مردم دیگر میگویند فرمود این چنین میشود فقیرے نامش
بلکه نامهائے دیگرے نهند چنانچه بنده را غورات میته میگفتند و جهش آنکه در شب بست ۲۵ و پنجم
رمضان وقت سحر تولد شده بودم چون والدین را کودک بسیار مرده بودند مگر برائے من
آرزو کمال بود دران هنگام نیم کال بسیار و اولیا بسیار از یاران والد ماجد مثل شاه
محمد عاشق و مولوی نور محمد وغیره معتکف مسجد نوا مے بودند پس مرا غسل داده در محراب
انداختند گویا نذر خدا کردند پس بزرگان مرا قبول کرده از طرف خدا انعام کردند ارشاد
شد که بجهت ضرورتے در تقریب شادی بر فیل سوار شده ام و الا اتفاق نیفتاد و سخت
تکلیف کشیدم و آخر پیاده شدم ارشاد شد که هیچ فیل فطن و زیرک و بزرگ دیگر
جانور نمیشود چه درین ملک چه در ملک دیگر مگر عنقا وغیره در قصه اش ارشاد کرد که در زمان
سابق در عهد ما فیلبانی بود که با خیاطے آشنائی داشت روزے درزی پارچه سرخ

سیدوخت چون فیل بالطبع از پارچه سرخ مجتنب دارد دست خود را مبدم آن سو مے انداخت خیاط از
سوزن مے زد چون از دریا مراجعت کرد قریب دوکانش رسیده آبے که آورده بود بجانبش
انداخت که پارچه ها تر گشت درزی اقرار کرد که جرم من بود و نیز ارشاد شد که قریب عہد
من فیلبانے بادشاہے مرد بادشاہ خواست که یکے دیگر سپرد که گوشش که خورد بود و فیل بسیار
بزرگ و بہتر بود آن کسے فیل باستماع این خبر بدمستی و شوخی آغاز کرد و سواری نمیداد و آب و چاره
نمی خورد و ہم فیلبانان حیران شده عرض پیادشاه کردند بادشاه حیران بود که ناگاه زیرکے
حکیمے دانست و عرض کرد که طفل فیلبان قدیم را بر بند چنان کردند رام شد بروفا و فطن او آفرینها کردند
در جواب سائلے ارشاد شد که قصه الطبیب یعنی ملوا که دران فرمان بادشاہے را مے بردند
در ہند رسم بود که بر سر بسته مے بردند بمجرد دیدن صوبه داران وغیره تعظیم میکردند و در ولایت
جیب نیز بر گریبان مے سازند پس دران انداخته مے بردند ارشاد شد که اگر تمام
قرآن در نماز شنود و شنیدن قرآن نمی شود اگرچه یک آیت هم باشد و در فرض با دیدن نباید
کتابے دیدن در نفل مضائقه نیست تعریف خواندن قرآن مولوی قادری عبدالقادر درود و ذکر
و تنزیه و تسبیحات شان در خلال محافل بارها فرموده بکمال مرتبه تعریف نمود و در ذکر خرچ اہل
دہلی ارشاد شد که بخانه قمرالدین خان عورات غسل از گلاب میکردند و بخانه دیگر نواب سه
صد روپیه بها سر بدرنگی و پان برائے عورات میرفت شخصے عرض کرد که باوجود استعداد این چنین
امراض متضاده قویه هم هست و حواس حضور بجاست این قوت ملکیه است کار بشر نیست ارشاد
فرمود که مشهور است و بتجربه آمده که خادم علم حدیث را اگرچه سن از صد تجاوز کند خرافت
نمی شود و حواس بر جا مے باشد و بنده را از خودی همین کار مانده پس تعبیر چند خواب فرموده اند
میر ... عرض کرد که تعبیر خواب ارشاد میشود یا امتیاز خواب هم باشد فرمود آرے
بنده را مفهوم میگردد سه قسم خواب را تعبیر نیست چنانچه خواب عادت یعنی آنچه کسب میکند
و مزاج مثل غلبه حرارت و برودت و غلبه شیطانی که تخویف میکند پس فرمود فرق در امتیاز خوابها

دشوار است چنانچه آنحضرت تعبیر خوابیکه صحابی دیده بود که گویا سر مارا بریده اند و می غلطد آن
حضرت فرمود شیطانیست که ترا بنیر سانیده که دیدن تعلق از سر است چون سر نماند چگونه دید حق
بعضی گفته اند که خواب متوحش بود آنحضرت لهذا تعبیر نفرمود و آنچه واقعه حضرت بود که سر الست
بود خواب قابل تعبیر رو بارے غیبی که آمئیل نام فرشته است ملک المنام که آنچه
شده نیست تکلم خدا بیشتر مے نمایند اکثر هم برائے هدایت است دیگر رویائے ملکی آنکه در
افعال خیر مثل حج و ... و وضو و غسل بشرطیکه صحیح معتاد باشد چنانچه وضو به دریا یا قرآن در
کعبه یا محافل قس علی هذا سیوم روحانی دیدن و شنیدن زیارت مشاهد متبرکه کردن چهارم
رویائے الهی یعنی کشش قلب با جسم بے توسل جبیل چنانچه انبیا را همین مے باشد
فرشته را مدخل نه آنحضرت را همین اکثر میشد فرق میان رویای الهی و غیبی بلکه جمیع
سخت آمورات مشکل است گاہے بصورت بد چیز منکر را مے بنمایند چنانچه خواب زبیده
خاتون و تعبیر امام اعظم در مقدمه نهر چنانچه در یکم شد سبحان الله قصه عجیب نوشته اند
که در وقت امام جعفر صادق شخصے از سفر آمده قریب شهر فرود آمد شب در خواب دید که گویا
دو عقرب بر فرج زنش بنگریسته متوحش شده قصد طلاق کرد پس از امام پرسید آنحضرت
فرمود سبب خبر آمدن آمد زن تو از مقراض موئے زهار مے برید فرمود عکس آن در وقت
فرخ سیر قریب عهد ما شخصے در خواب دید که بر تخت سوارم و فیل و غیره اسباب همراه است از جماعت
تقسیم خدمات میکرد و ملکها با جا مے بخشید و منتظر آن روز بود که ناگاه روز سه شنبه
که بطور معمول شکار بود آمده حکم طیاری کرده بهوش خویش رفت با جد شریف هم گفته بود الیشان
حقیقت امر میدانستند اگرچه دیگران تعبیر سلطنت داده بودند عند المراجعت چنان اتفاق
شد که در بازار از اسپ افتاد و پایش شکست و اسپش رم کرد دلکدها و رسید هنگامه
برپا شد بادشاه عنقریب رسید پرسید گفتند فلان منصب دار را این حادثه شد تخت
راستاده کرده به مشهد ها فرمود برداریدند تختے از دوکان گرفته پیش پیش شاه و فوج

تا قلعه بردند ارشاد شد منجمان را همچنین غلطے افتد پس فرمود که سلطان علاءالدین را
منجمان خبر دادند آب بسیار خواهد بارید و طوفان عظیم خواهد شد چنانکه بر کنگره بادشاه کشتی
خواهد رفت بادشاه متحیر شده بسبب جرات فرموده منجمان را قید دارند نهار کسے از شهر
بر کوه نرود چنانچه بروز موعود منتظر بودند که ناگاه ابر و باد پیش آمد و اندکے بارید و برطرف شد
بادشاه از منجمان پرسید که ساعت گذشت گفتند آرے و نیز گفتند که کشتی بر کنگره روان
معلوم میشود چون دریافتند سنگے از کنگره خم شده بود و پوست بادام بران افتاده بود و مورچه
مع کاسے در دست دران بادام و بر آب جمع گشته همچو کشتی میگردید معلوم کردند که این باعث
غلطی منجمان شد و نیز فرمود که سلطان محمود را با منجمان سروکارے بود ابومعشر منجم را
حکم کرد که هر جا که یابند بکشند چنانچه گریخته هر زنکه خود رفت و گفت او کهلی را سرنگون
کرده بر لگنی آب پر کرده نهد و بران نشست چون مر[دم] [با]دشاه بنابر تجسس رفتند نیافتند
آخر سش از منجمان خصوصاً از ابوالحسان و غیره پرسید کجاست بعد دریافت عرض کردند
که جانب جنوب است در شهرے که گرداو آب ست و دران مناره ایست آهنی بران
مناره نشسته است بادشاه دانست که حرام زاده ایست جائے خواهد بود پس منادی امن
کرد حاضر شد و قصه خود باز گفت هر یکے گفت چون در نجوم حکما آثار ظاهر میشود چرا
آدم کم عقل معتقد نگردد فرمود بدا اعتقادے اهل اسلام از انکار نیست فرمود که ما را هم اینقدر
اعتقاد از نجوم است چنانچه از نبض و قاروره بعض حالات نبض معلوم میگردد همچنین از بعض
علامات و قواعد نجوم حال حادثات معلوم میشود این ها علامات اند سببهات نیست اگر
خدا میخواهد بظهور مے آرد والا لا ذکر تاثیرات نجوم هم است مثل تاثیر آتش و غیره اشیا باشد
شخصے از دور آمده درمیان سخن عرض کرد که حضرت قطب زمانه اند ارشاد شد نستغفر الله باز
فرمود از همین جهت زمانه خراب است که همچو من قطب اند پس فرمود حضرت بهاءالدین ذکریا ملتانی
بادشاه وقت دهلی آمده بودند حضرت نظام الدین اولیا ضیافت کردند درمیان طعام

سر که انگوری هم بود حضرت رکن عالم سرکه را از میان نخوبش کشیدند و پسندیدند حضرت سلطان المشائخ
فرمود از جهت وطن جواب داد که از همین جهت ترش است پس فرمود همچنین حال
قطبیت است باز فرمود در میان کتب حضرات چشتیه مسطور است که پیش جنازه حضرت
سلطان المشائخ قوالان میسرودند این غزل — سرو سیمینا بصحرا میروی - سخت بے مهری
که بے ما میروی - اے تماشاگاه عالم روئے تو - تو کجا بهر تماشا میروی - پس
سلطان المشائخ را وجد شد چنانچه دست بلند کرد حضرت رکن عالم قوالان را منع کرده دست
را در صندوق کرد و این بزرگ نماز جنازه هم خواند شخصے عرض کرد که از آواز تبسم وضو هم در
نماز می رود ارشاد شد ضحک مصطلحه فقهاء سه مرتبه دارد تبسم که دندان سپید شود و آواز نه
بر آید از این نماز نه وضو میرود ضحک که خود آواز شنود و دیگران گرد و پیش نشنود ناقض نماز است
قهقهه که دیگران هم شنوند آن ناقض وضو و نماز هر دو است الی تجربه نوشته چهار ملک گویا هر چهار
مادران است عرب برائے شتر که در همه کار فیل و گاو در هند و اسپ در توران و قاطر در
ایران باز ارشاد شد که خچر را نسل نمیشود عقیم است روزے محمد عارف نامی بزرگ
بیعت نمود و اظهار کرد که هر چند عزم بیعت از مدت بود لیکن الحال خوابے دیده ام که گویا
هر دو دست بنده گرفته اند لهذا عجلت نمودم ارشاد شد که معلوم نیست که دسها طبین
تنمود چرا ختنه نمیکنند و این روایت شاید غلط باشد مردم میگویند پس فرمود آبا
و اجداد شان مجوسی بودند و سوائے ذریت حضرت ابراهیم ختنه در هیچ قوم نیست و نبود دیگر انبیا
علیهم السلام مختون متولد شدند سوائے حضرت ابراهیم و چه سابق و چه لاحق حضرت ابراهیم را
خدا برائے اعلان این رسم مختون نکرده بود حضرت ابراهیم اولاد خود را ختنه میکرد پس فرمود که در
توریت دیده ام که این داغ خدا بود بر ابراهیم و در ذریت او هم چنان جاریست گویا خاصگان خدا
غلام او شدند پس فرمود که مجوس العباد میکنند برین حرکت پس جواب ها گفته اند یکے از آنها
آنست که سکها میگویند در ختنه منکشوف او را کسب لذت کم میگردد لهذا این عضو را که مبدا

شهوت جماع است این حکمت کردند ونیز مے باید که بر عنین بلان هم علامتے باشد آلہ بدست
وغیره مے کردند خوب نه بود پس چنین کردند که مستور باشد وچون در عنین وقت غلبه
شهوت بلند تنبیه شود واز حرکات باز مانده اند علامت کیست ارشاد شد که معنی
ربیع عند اطبا آنست که قرب الشمس ووجود امطار ومعنی صیف قرب الشمس وفقد
ان الامطار ومعنی خریف آنکه بعد الشمس مع فقدان الامطار ومعنی شتا بعد الشمس
مع کثرت البروج والامطار این امر معمول در ولایت است اما در هند ومصر بعد الشتا ربیع
که آفتاب نزدیک مے آید وبارش نمے شود وبعد الصیف ربیع است که قرب آفتاب
وکثرت امطار دران می باشد واگر گندہ بهار وبرشکال میگویند خریف وشتا بدست
پس خوب کرده اند بیان وتقریر شش رت ونام آنها وتفهیر بیان فرمود پس ذکر سخن غیر منضبط بمیان
آمد ارشاد شد که کسے لیلی ومجنون رے بمعنی گفته چنانچه میگوید — لیلی زد ریچه تکلم
میکرد بفارسی تبسم . بابائے تو باز ده نخود واشت . وقت بیزد واسفناخ میکاشت
ارشاد شد که ملا شفقی شاعر را بادشاه وقت گفت شعر دروغ مگوئے گفت —
چشمان تو زیر ابروانست . دندان تو جمله در دهانست . بادشاه غصه فرموده
که باز راست بگو گفت — در سمرقند گربه گه نخورد . در بخارا خروس شرخ نراست
مردمان راسیان این هر دو چشم ها زیر ابروان زیر است در حدیث شریف وارد است
که اصدق کلمة قالها الشاعر قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل این مصرعه را خوانده فرمودند که
سخن بلبید بسیار ست کفاره آن میکنم شخصے نقل کرده که فلان مجذوب را دست وپا روز
پنجشنبه جدا میشود درجواب ارشاد شد که در کتاب ندیده ام مگر مشهور تر بکنند والله اعلم
بالصواب در تذکره ارشاد شد که روزے در عهد نجف خان شخصے از اسپ افتاد
چون توپ را از ان راه مے بردند ضبط نتوانست کرد توپ بر سینه او رسید گاوان بران
شخص گذر کردند مردم دانستند که مرده باشد بعد هر دو ایها بر خاست ونقل کرد که بعضی بار سینه

دریده شدند و باقی هیچ آسیب بمن نرسیده گویا کسی بردست نهاده گذرانید این پس را دران قصبه
برادر من و شاگردان و یاران حاضر بودند و دیدند و در قصبه من هم بودم که برای دزدان مردم محافظت میکردند ناگاه
مثل هم خود را بگمان دزد [illegible] گولی تفنگ [illegible] کسی [illegible] آورده [illegible] دیدند و برداشتند
[illegible] بسینه بالای پستان هر دو گولی رسیده بودند اندکی پارچه سوخته
شده و ضرری به بدن هم رسیده [illegible] باقی هیچ ماند چون این دو قصه را دیدیم و شنیدیم یقین واثق شد
هر بار [illegible] شکر کرد که تراویح سنت موکده است یا ختم کلام الله ارشاد شد هر دو مگر تراویح موکد تر است ختم اول سنت و دیگر فضیلت
[illegible] امام محمد گفته بعد یک ختم تراویح باید خواند اگر پس امام شود یا بعضی پس امام و بعضی تنها حساب شما باید کرد و تم
بعد از [illegible] ارشاد شد که بعضی تعبیرات آنحضرت [illegible] چنانچه ام الفضل حجی حضرت گفته خواب دیدم
گویا که از بدن شما پاره گوشت جدا کرده در [illegible] نهاده اند فرمود که فاطمه حامله است پسر خواهد زاد و بکنار تو خواهند نهاد
همچنان شد باز فرمود که صدیق اکبر را در تعبیر خواب ید طولی بود چنانچه عائشه خواب دید که گویا در خانه من سه ماه حلول
کرده اند چون آنحضرت انتقال فرمود گفت [illegible] ماه [illegible] و ابوبکر گفت بهترین ارض اند مدفون خواهند شد چنانچه شد ارشاد شد
که فرق در [illegible] که بناء اتحاد [illegible] چنانچه ضارب از ضرب مثلا و [illegible] است که عارض شده است الف
ضارب [illegible] بوزن فاعل و گاهی اطلاق [illegible] ما اتفق [illegible] اطلاق [illegible] گاهی بر بناء نیامده است
ارشاد شد که با پوشش نو پوشیده نماز خواندن جائز است ثابت شده [illegible] آنحضرت ارشاد شد که در عهد امام شافعی امیری
بود که وضو خوب [illegible] چون مردم می گفتند نمی پسندید روزی نزد امام رفت و عرض کرد که من وضو خوب نمیدانم پس مرا
تعلیم شود چون آنکس [illegible] تعلیم کرد [illegible] خود هم متنبه شد فرمود طریق ارشاد چنین است به تجربه رسیده که چون
بالاستقلال کسی را گفته شود قبول نمیکند مگر در ضمن باز فرمود که عمر شافعی پنجاه سال بود [illegible] بود از امام محمد
بسیار ملاقات داشت باز ارشاد شد جمیع امام مجتهد بودند تورع امام اعظم بسیار بسیار و ذهن ذکی و نظر اصول
و امام احمد حنبل محدث کلان از ارشاد شد که چنانچه [illegible] طریق باطن چهار اند چشتیه و قادریه و نقشبندیه و سهروردیه
جدا جدا اند و چون هر طریق شاخ و [illegible] بسیار [illegible] خوب اند همچنین هر چهار امام هر طریق خود خوب اند
هر یک طریقه راه [illegible] دارند چنانچه امام مالک [illegible] که صحت [illegible] علیه شان عمل [illegible] مدینه

حدیث کوفی و عراقی را گذاشته معمول داشته همچنین شافعی جمیع حدیثات جمع کرده آنچه ازان صحیح و صحیح انگاشته
بنای عمل بران گذاشته و امام احمد بر ظاهر حدیث بنا کرده اگر متعارض شوند ترتیب کرده بعضی جا بعضی و بعضی
جا بعضی و اگر حلال و حرام یکجا شوند حکم بحرمت شود چنانچه عرب گفته اند که شافعی مذهب اگر وسوسه شود حنبلی شود
باز قصه نماز بنی قریظه و نماز عصر و عمل صحابه و هر یک را مصیب داشتن آنحضرت بیان فرمودند دیگر قصه جسم خوردن
انگشت و آمدن برای استفسار و حکم مخالف هر چهار صحابه و تصویب هر یک ارشاد ساختند امام اعظم پیغمبر باشند که آنچه
احادیث پیش می آید کلیه شرایع [illegible] اگر موافق می یابم قبول میکنیم والا قبول نمی نمایم لیکن نه [illegible] بلکه
معنی آنرا خوب نمی شناسم شاید تخصیصی داشته باشند یا منسوخ شده باشد فرمودند چنانچه مسئله نقض وضو از مس ذکر ظاهر
حدیث دلالت بران دارد لیکن خلاف قاعده کلیه باز فرمودند که قیاس ابی حنیفه از کیسه خود نه برآورده بر ظاهر
حدیث ترجیح میدهد بلکه آنچه خلاف اصول کلیه که قرآن شریف و حدیث مشهوره باشند میشنود نمی پسندد و اصلا
نمی زند بلکه تاویل آن مینماید پس فرمودند که در دنیا هم همچنین میکنند که آنچه در سند خود و آئین نوشته می یابند
خلاف آن گر روایت از بادشاه کنند تاویل مینمایند پس فرمودند بموجب قواعد خودها هر چهار مذهب صحیح اند اما موافق
قاعده کلیه مذهب حنفی و موافق قواعد حدیث و تنقیح آن مذهب شافعی چنانچه اکثر محدثین شافعی گذشته اند مگر بخاری
که خود مجتهد و پیغمبر بود اگرچه بسیار بزرگ بود لیکن خطا در اجتهاد وی اکثر می بود چنانچه در مسئله رضاعت از شیر
بز و برای همین از بخارا بدر کردندش درین محل عالمی عرض نمود که تمام ملک روم حنفی اند فرمودند اکثر عرب
شافعی در روم و بغداد و بخارا حنفی مگر شهر که دو حصه حنفی و سیوم رافضی اند در اثنا ذکر نیارس بزرگان آنجا
خصوصا شاه علی محمد صاحب توجه شان بحال مریدی ارشاد فرمودند که مقبول اهل الله اند این هم نعمت عظیم
است و ترا خدا تعالی نصیب کند ارشاد شد سید احمد از قبیله نبی انداع فرزندان جعفر صادق علی الرضا بودند
وفات روز پنجشنبه بیست و دویم جمادی الاول سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و هشت در شهر مرشدآباد ارشاد شد قاهره نام
دار السلطنه مصر است بعضی جا چنان اتفاق می افتد نام شهر و ملک یک شود مثل کشمیر و گجرات قصبه که نام
مریدی گشته بود طالب اشغال کرد ارشاد فرمودند که این وقت بالطرف دیگر متوجه است هر وقتیکه متوجه میباشد بعد از آن
دیگر خواهی آمد در جواب سائلی ارشاد شد که اگر در اعتکاف واجب وقت نذر نیت بیرون رفتن نماید برای عیادت مریض و نماز

جنازه و حضور مجلس علم دیگر رفتن توجهه که آنهم منجمله حضور مجلس علم است کرده باشد حاضر شده باشد
و الا لا و در اعتکاف سنتی بی نذر وقت نیت هم لاباس به و ادای نذر واجب اعتکاف و روزه رمضان
شریف اگر نیت رمضان کرده باشد میشود و الا روزه صوم در ماه دیگر ادا کند و ترجیح اعتکاف بی صوم
در نفل سوای رمضان درست است و نزد بعضی نه ثم اقل الاعتکاف النفل یوم لدی الامام و اقله الاجل و اکثر
الیوم عند الثانی و ساعت فی مذهب الشیبانی اگر در مسجد داخل شود و نیت اعتکاف نماید تا خروج مسجد هم جائز است
در تذکره ارشاد شد که سکندر فرزند راز جمله انگریزان با من صحبتها داشته اند و فرزندی که قابل و قابلیت دوست
است از من چیزی خوانده و سکندر جاهل است از جهت من نیم کور دکان گوکل الشیایان را چندان اعتقاد از
تعویز و طومار نیست لیکن باضطرار رجوع کرد اینچنین اتفاق افتاده که [illegible] فرزندان هستند و سیش هم دو سه
بار آمده لیکن جاهل پر تعلق چنانچه روزی برای دیدن مولد در شهر کهنه رفت و قصد کرد بجای مولدش
بنای طیار کند چنانچه بنا کرده بود مگر درست نشد چنانچه حسب ذکر بر سیده بود ارشاد شد که شخص
انگریز سوال کرد که باعث این چیست که آب چاه شهر کهنه بعض بعض شیرین شده است گفتم از دو
جهت اول آنکه چون آبادی میشود قاذورات اثر در زمین میکند بالطبع آب را خلل میکند چون
ویران شد آن چیزها موقوف گشت باز بدستور بهتر گشت و نیز در آبادانی برای آب راهها نمیاند چون
ویران شد راه ها بند گشت آب در زمین نفوذ میکند پس شیرین میگردد باز فرمود که سنیلس صاحب
که قابل و دوست بود و بنده را هم طلبیده بود و میخواست که بیاید غرضیکه معرفت تفضل حسین خان
[illegible] کامل بود و چون سنرل میگرد رافضی میشد حافظ نور اسد را که خوشنویسی کامل بود تقریب کرده
ملاقات کنانید قطع گذرانیدند دران اول اول همین نوشته بود که در اخلاق محسنین گفته هرگاه لفظا
خذلهم اسد بسبب همین بیت [illegible] صاحب داد کمال نادم شدند پس فرمود که لطیفه خوب گفته بود [illegible]
افتاد یکبار در فرنگ شاعری مدح بادشاه میکرد چون بادشاه شکست خورد مدح مسلط هم مینمود چون
باز بادشاه آمد باز بدستور حاضر شد روزی بادشاه گفت تو رفیق با انجا هم حاضر میشدی و مدح
گفتی عرض کرد که آنچه مدح شما میکردم اظهار خوبی شعر محض بمدح او شدم باره ذکر تحفه و درخواست [illegible]

حسن رضا خان را از تفضل حسین خان و قبول نکردنش بمیان آمد پس فرمود که شخصی هم نام
من در اکبرآباد و صاحب شرح هدایه نسخهٔ مختصر مسمی بکشف الغطا نوشته بود و شاهجهان در ایران فرستاد
جواب اینهم نشد آنکس درو مسئله تقریر کرده بود که خلاصه اش آنکه سنی و شیعی قایل تواترند و محال است
خلاف آن پس کتمان امر حد تواتر هم غلط و محال باشد اگر حضرت علی را خلافت شده بود و پس چندین هزار
آدم کتمان کردند محال لازم آمد و ثبوت بلکه وجود حضرت علی و جناب پیغمبر غلط گردد و بر همین دو مسئله
بنا کرده و در تحفه بخوبی این هم داخل است ایزد بخشش را شرح کشف الغطا هم کرده ارشاد شد که عیادت
بشب و روز موقوف نیست هرگاه خواهد برود و منع آن غلط است ارشاد شد که شخصی از حضرت قبله گاهی
عرض میکرد که در جزیره رفته بودم آنجا سوای نارجیل و ماهی از قسم طعام نمیشود دیگر اینکه از ملک دیگر بیار
چنانچه آنکس را هشتاد و دو طعام از ترکیب همین هر دو پزیدن میدانم از سید احمد صاحب که اجلای خلفا
حضرت اند عند التذکره ارشاد شد که دنیا جائی بکھیر است اگر بسته شود بهتر است باز فرمود که ما تو از ین
در دل میگفتم که ما در و پدر تمام احسانها کردند مگر که خدا ساخته در بند انداختند باز چون مولوی فخر الدین صاحب
دیدم که سوای یک پسر که او را هم همشیره خود که در دکهن داده آمده بود و متکفل پرورشش آن بزرگ بود
و آنجا بکمال بی تعلقی میگذرانیدند لیکن در فکر احبابان مصروف بودند که مردم در فکر اهل و عیال خویشتن
پس شکر جناب ایزدی کردم مریدی عرض کرد که هم یا ده عقرب است خریدیم یا نه ارشاد شد که در حدیث
آمده نحوست در سه چیز زن و حویلی و اسپ میباشد اشقر که انرا سمند و شر عنه گویند و سنکی پچکلیان محجل نه
میباشد پس فرمود شعر سمند سینه زانوی بی نشان بهر جا که پای برو زر فشان و باز پس
فرمود ارجل در حدیث منع است و ستاره پیشانی را تجربه کاران بد دانند این را اکثر اهل تجربه
دانند ارشاد شد که چوب ساج خوش چوبیست بعرب بسیار دیده در حدیث آمده که عثمان سقف نبوی
از ساج کرده بود و اهل بصره از اهل کوفه میگفتند که من از ساج و عاج و دیباج اکثر ارشاد ایشم بخوا اکثر
ساجها و عاجها و دیباجها این سه چیز بسیار مشهور است شخصی عرض کرد که در سیاحت دیده ام که سنگ الجایم
هیزم همه میکنند و میسوزند فرمود در کشمیر در شادیها درخت چلغوزه از کمال ارزانی هیزم مشعل میسوزند ارشاد شد

فائم که یکی از مستفیضان جد شریف بود صاحب توجه و کشف چنانچه هرگاه حضرت
میکرد برادران خود را برای تعظیم او می فرستاد بلکه طعام مرغوب آنحضرت هم طیار میکنانید
نه پیش آمده که حضرت بخانه اش بهر فت التسبیح در راه افتاد این بزرگ از خود را حیله
ل کرد که فلان جا افتاده است جلد برود بیارد رفتند یافتند چنانچه ارشاد شد که محمد مرتضی
در حضور بی بی شریفه مذکور در وقت جدم از زبانی والد خود شنیده ام تحقیق است درین هیچ شکی نیست
رچه این چنین قصه های تاثیرات سنگ و چوب بسیار شنیده ام لیکن این مثل دیدن است و غریب العهد و
ی انیست که محمد مرتضی بطور شایقان جفت قرقره پرورش کرده بود ناگاه یکی کور شد بکمال وقت پرورش
یلیمود بعد چندی یکی از آنها پرواز کرده رفت زیاده باعث ملولی گردید بعد هفته یا کم چوبی در پنجه گرفته
ماده خود کور داد او بچشم خود مالید بینا شد کودک مذکور بکمال بشاشت آن چوب را در دستار
دبسته روانه شد که با بعضی یاران خود گوید ناگاه جنازه دید روان و پیش پیش دو پهلوان سیاه و
کشتی میکردند درین تعجب روان شده از هر که می پرسید او میگفت دیوانه است همچنین این شخص تا
ان تا بیرون شهر رفت ناگاه در قبر او یکی سفید غالب آمده همراه مرده رفت این شخص شور کرد که جوان زنده را
همراه او دفن میکنند مردم او را دیوانه گفته ناخوش شدند او از پهلوان سیاه تفحص کرد او گفت ما عمل هر کسی
بدین عمل نیک و بد او پیش پیش جنازه همین معامله میکنیم اینوقت عمل نیک غالب آمده همراه رفت چوب را بیرون کرده داد
تحقیق معلوم کرد که از اثر چوب جدا بود چون از دستار بر کند هیچ نبود از ان پس مانده بود و بسیار کور بینا شدند بعد
ی مرحوم هم بکار آید همچنین حجر یرقان هم از همین طور یافته اند یعنی بچه خفاش را زعفرانی میکنند او میداند که یرقان
ده است حجر یرقان می آرد و اخذ میکنند همچنین در ترکستان حجر مطر یعنی هرگاه زیر آسمان دارند ابر می بارد و عجائب
تاثیرات سنگ و چوب با سستی جلد خوب میداند ارشاد شد مرتضی امین هم دیده بودم لیکن قصه اتفاق پرسیدن نشده
بهت صحابت مولوی جلد صاحب سوال کردند که جانوران اکثف میباشند و سود بطور جبلت یعنی خواص شاید
داند ارشاد شد که در حدیث فیه کلام ابوایوب صحابی جلیل القدر بر قبر آنحضرت رخ نهاده میگریستند پس این
بیل را از متقشفین فقها که بنا بر بوسه قبر مادر و پدر و پیر و مرشد منع میکردند نجات شد الحمد لله علی ذالک چون مرید

راخط طلب بنا بر ضرورتی بکمال تاکید از وطنش آمده بود که این بار رفتن تو بسیار گران است و هر روز بکار
یاد خواهی آمد آخر مرید خواست که فسخ عزم نماید فرمود چون جدائی ضروری است صاسولی از سهاولی سگ ر
بتاریخ و وقت مقرر نموده جانب پاسه کهنه رونق افزا شد آن مرید عرض کرده فرستاد که اگر انجا دیر شود همون جا جا
رخصت شوم فرمود که آخرین پاسه پیر تشریف فرما باشد از آن مرید که منتظر بود و نیز طالب رخصت گشته بود عذر دیر رسی بیان فرموده
آخر مرید عرض کرد که باز تجدید توبه بکنم دستگیری تازه فرمایید و امداد علم چه شود مصافحه بیعت تازه فرمود و از طرف بعض مردم
بنیابت آخر مرید توبه و مصافحه نموده و بیعت کرد و رخصت شد هنگام رخصت آخر مرید بر پای شریف افتاد و دست بسته عرض کرد که بنده
هیچ عمل و لیاقتی ندارد که بران دل نهد مگر محبت حضرت که در دل خود می یابد و همین را وسیله نجات می انگارد امیدوار است
که محبت حضرت مرتر ایا باشد بران بماند و همیر و بران حشر شود و در پای شما باران مرید رقت غالبه کرد زار زار قدم شریف گرفته
میگریست و الحاح میکرد و می گفت بعض مردم بنا بر نجات عاقبت و بعض بنا بر اعتقاد قلبی و علمی و حالی مرید میشوند و بنده
محض بنا بر عشق با خصوص مرید شده است و میخواهد که همیشه در وقت نیستی و مردن و قیامت عشق باقیه باشد و چنانچه در دنیا
محبت شده در عقبی هم شود محبت باشد و آنحضرت هم بار اد بهشت و دوزخ هر جا که باشند بنده را نگذارند بنده را محض هم همو
منظور است کار از بهشت ارم نه پروای دوزخ در پای شما همه مردم و زن و غلام و کنیزک و حاضران ازار میگریستند
را هم رجدی درگرفت و اول کمی قدری بنا بر تعظیم و رخصت خاسته بود و تمام قد برخاست سر آخر مرید را در کنار گرفته اشک الم میچکید
مبارک میریخت و توجه میداد و پس آخر مرید درخواست تبرک نعلین بلوسه که تبقریبی وعده فرموده بود کرد و نیز هنگام ارشاد
بده آخر مرید از دست خود خواست که نعلین نهد که در پای شریف است و همگیر از دست خود عنایت کرد و چون از اندرون مح
پاپوش بهر و نو فرستاد بدو مرحمتی آخر مرید همین کهنه بود و آنحضرت هم ارشاد فرمود که همون باشد شیرینی و میوه از اندرون
بان مرید کرامت کرد و بنا بر رخصتش تا بیرون محل همراه و دست در دروازه آمد و مردم و آخر مرید و آنحضرت همه در گریه بودند و آ
بدرخواست آخر مرید وعده باهم بودن و دعائی از دیاد محبت و بار ملاقات یکبار دیگر فرمود و بکمال محبت و عنایت دعا گویان
اشک ریزان رخصت فرمود و بکرسی که بر سینه چسپانید و مردم را از دن برائی ذات با داکثر بهدائی تا دریا قریب
ناشاد و ره آمدند و رخصت کردند

الحمد لله والمنة که نسخهٔ ملفوظات طیبات زبدة الکاملین قدوة الواصلین حضرت مولانا شاه
عبد العزیز صاحب دهلوی قدس سره بماه ذیقعده سنه ۱۳۱۴ هـ حلیه طبع پوشید

اعلان

المشتهر
محمد بشیر الدین [illegible]